جلسه ۳۸- تبعیة الدلالة الالتزامیة للدلالة المطابقیة۱

مقدمه: در ادامهٔ مباحث حجیت مدلول التزامی، در این درس، این سوال مطرح می شود که اگر دلالت مطابقی از حجیت بیافتد، آیا به تبع آن، دلالت التزامی هم از حجیت می‌افتد یا نه؟

برای رسیدن به پاسخ این سوال، ابتدا توضیح می دهیم که بحث در لوازم اعمِ امارات است . سپس دلیل کسانی را مطرح می‌کنیم که می‌گویند : «بین عدم حجیت دلالت مطابقی» و «عدم حجیت دلالت التزامی» ملازمه نیست .آنگاه بیان ادلهٔ قائلین به ملازمه را شروع می‌نماییم .در این درس، دلیل آیت الله خویی را مطرح کرده و به اشکال شهید صدر بر ایشان اشاره می‌نماییم . بیان کامل دلیل شهید صدر بر ملازمه ، به درس بعد موکول می‌شود.

متن عربی

إذا کان اللازم المدلول علیه من قبل الأمارة بالدلالة الالتزامیة من قبیل اللازم الأعم، فهو محتمل الثبوت حتی مع عدم ثبوت المدلول المطابقی، و حینئذ إذا سقطت الأمارة عن الحجیة فی المدلول المطابقی لوجود معارض أو للعلم بخطئها فیه، فهل تسقط حجیتها فی المدلول الالتزامی أیضاً أو لا؟

قد یقال: إن مجرد تفرع الدلالة الالتزامیة علی الدلالة المطابقیة وجوداً، لا یبرر تفرعها علیها فی الحجیة أیضاً.

و قد یقرب التفرع فی الحجیة بأحد الوجهین التالیین: الأول: ما ذکره السید الأستاذ من ان المدلول الالتزامی مساو دائماً للمدلول المطابقی، و لیس أعم منه. فکل ما یوجب إبطال المدلول المطابقی أو المعارضة معه یوجب ذلک بشأن المدلول الالتزامی أیضاً، و الوجه فی المساواة ـ مع ان ذات اللازم قد یکون أعم من ملزومه ـ ان اللازم الأعم له حصتان: إحداهما مقارنة مع الملزوم الأخص، و الأخری غیر مقارنة، و الأمارة الدالة مطابقة علی ذلک الملزوم، انما تدل بالالتزام علی الحصة الأولی من اللازم و هی مساویة دائماً. و نلاحظ علی هذا الوجه ان المدلول الالتزامی هو طرف الملازمة، فإن کان طرف الملازمة هو الحصة، کانت هی المدلول الالتزامی، و ان کان طرفها الطبیعی و کانت مقارنته للملزوم المحصصة له من شئون الملازمة و تفرعاتها، کان المدلول الالتزامی ذات الطبیعی.

چکیده – در این درس در پی رسیدن به جواب این سوال بودیم که : ۱.اگر دلالت مطابقی از حجیت بیافتد آیا دلالت التزامی از حجیت می افتد یا نه ؟

۲. بحث در جایی است که مدلول التزامی، لازم اعم مدلول مطابقی باشد .

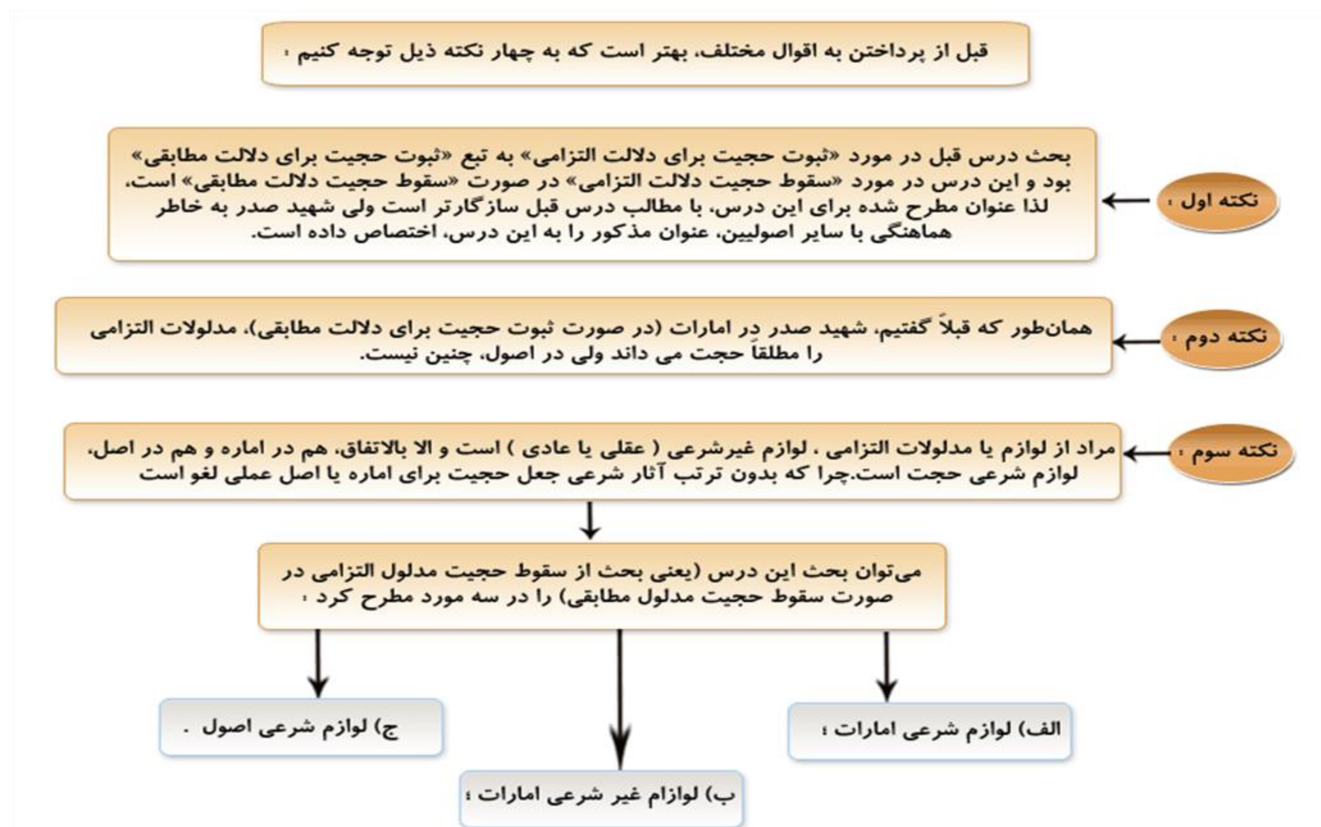
۳. دلیل قائلین به عدم ملازمه (یعنی دلیل بقاء حجیت دلالت التزامی حتی بر فرض سقوط حجیت دلالت مطابقی) : از طرفی با وجود دلالت مطابقی، دلالت التزامی موجود می‌شود و از طرف دیگر ادله ای داریم بر حجیت مدلول التزامی . با توجه به اینکه حتی با سقوط دلالت مطابقی از حجیت، مدلول التزامی هنوز موجود است ادله حجیت مدلولهای التزامی، شامل آن می‌شود .

٤. قائلین به ملازمه، دو نحوه بیان دارند . بیان آیت الله خویی (که در این درس مطرح شد) از این قرار است : از طرفی مدلول التزامی امارات، همیشه مساوی با مدلول مطابقی است (چون هر چند که مدلول التزامی، ذاتاً اعم از مدلول مطابقی باشد اما در دلالت التزامی، آن حصه‌ای از طبیعی و کلی، مراد است که با مدلول مطابقی، مساوی باشد) . مثلاً مدلول التزامی «دَخَلَ زیدٌ فی النار»، مردن به واسطهٔ سوختن است نه مطلق مردن. و از طرف دیگر با سقوط مدلول التزامی از حجیت، لازم مساوی آن نیز از حجیت می افتد (چون همان علتی که باعث

سقوط مدلول مطابقی از حجیت شده، برای مدلول التزامی نیز رخ می دهد . مثلا اگر مدلول مطابقی خبر یک ثقه به واسطه تعارض با خبر ثقه دیگر ساقط شود ، مدلول التزامی مساوی آن نیز به همین محذور مبتلا می‌شود.

٦. اشکال شهید صدر بر بیان آیت الله خویی : کلام محقق خویی، جامع نیست؛ چون مواردی را می‌توان یافت که مدلول التزامی اماره، اعم از مدلول مطابقی آن باشد .

تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی در حجت



نکته چهارم : بحث در لازمِ اعم است .

مثال

مثلاً اگر ثقه‌ای خبر دهد که : «دَخَلَ زیدٌ فی النار»، مدلول مطابقی این خبر، «داخل آتش شدن زید» است و مدلول التزامی آن، «مردن زید» است، که البته «مردن زید» لازم اعم «دخول فی النار» است؛ چون مردن می تواند از سبب دیگری نیز ناشی شود محل بحث، این گونه لوازم است .

توضیح

لوازم بر دو نوعند

لازم مساوی

مثلاً «شروع روز»، لازم مساوی «طلوع خورشید» است؛ یعنی روز، فقط با طلوع خورشید، شروع می‌شود و سبب دیگری ندارد .

لازم اعم

مثلاً «مردن»، لازم اعم «سوختن» است؛ چرا که مردن اسباب مختلفی دارد (از جمله تصادف، سکته و مسمومیت) که یکی از آن اسباب، «سوختن» است .

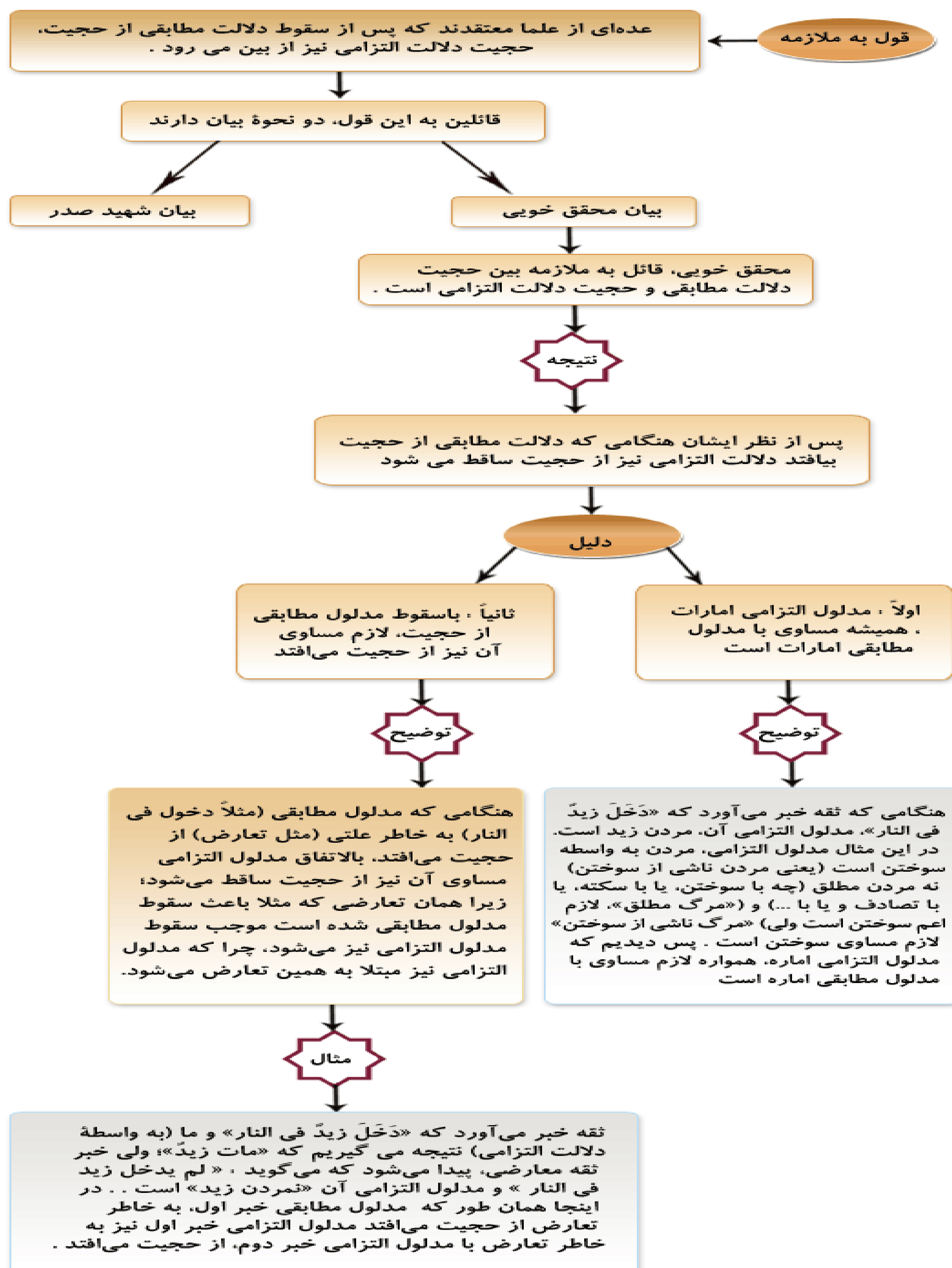
فقط در لازم اعم می توان فرض کرد با انتفاء ملزوم، هنوز لازم باقی باشد و گرنه در صورت تساوی بین لازم و ملزوم، در هنگام انتفاء یکی، انتفاء دیگری قطعی خواهد بود .

نتیجه

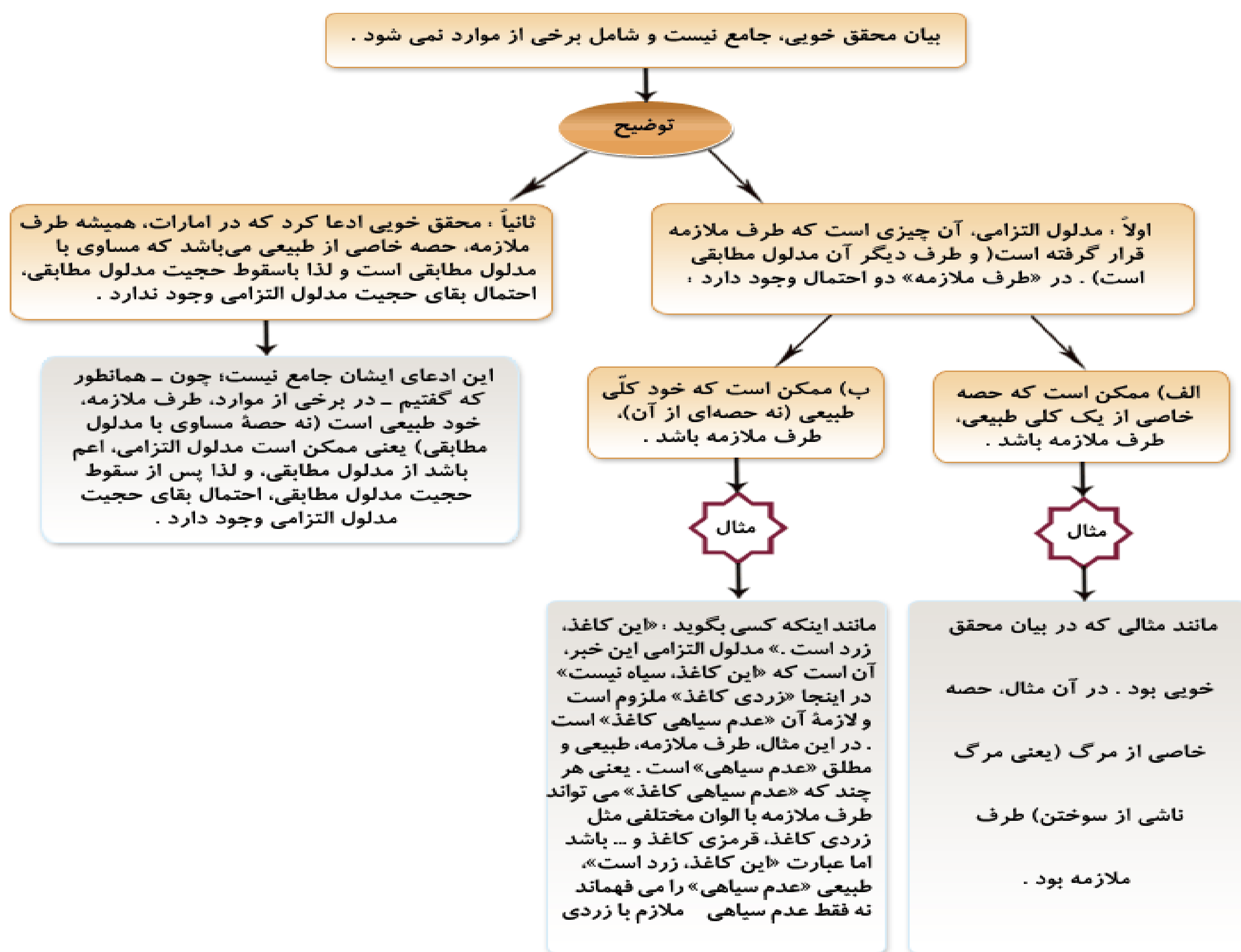
اگر معلوم شود که مدلول مطابقی اماره (به خاطر تعارض با دِلیل دیگر، یا معلوم شدن خطای راوی و یا به هر علت دیگری) حجت نیست (مثلاً معلوم شود که زید داخل آتش نشده است)، فقط می‌توانیم بحث کنیم که آیا مدلول التزامی «اعمّ» آن (که حتی در فرض عدم آن ملزوم، امکان ثبوتش هست)، حجت است و یا (به تبع سقوط ملزوم از حجیت) این هم از حجیت می‌افتد .

قول بعدم ملازمه




قول به ملازمه
عده‌ای از علما معتقدند که پس از سقوط دلالت مطابقی از حجیت، حجیت دلالت التزامی نیز از بین می رود .
قائلین به این قول، دو نحوهٔ بیان دارند
بیان محقق خویی
بیان شهید صدر
محقق خویی، قائل به ملازمه بین حجیت دلالت مطابقی و حجیت دلالت التزامی است .
نتیجه
پس از نظر ایشان هنگامی که دلالت مطابقی از حجیت بیافتد دلالت التزامی نیز از حجیت ساقط می شود
دلیل
اولاً : مدلول التزامی امارات ، همیشه مساوی با مدلول مطابقی امارات است
ثانیاً : باسقوط مدلول مطابقی از حجیت، لازم مساوی آن نیز از حجیت می‌افتد
توضیح
توضیح
هنگامی که ثقه خبر می‌آورد که «دَخَلَ زیدٌ فی النار»، مدلول التزامی آن، مردن زید است. در این مثال مدلول التزامی، مردن به واسطه سوختن است (یعنی مردن ناشی از سوختن) نه مردن مطلق (چه با سوختن، یا با سکته، یا با تصادف و یا با ...) و («مرگ مطلق»، لازم اعم سوختن است ولی) «مرگ ناشی از سوختن» لازم مساوی سوختن است . پس دیدیم که مدلول التزامی اماره، همواره لازم مساوی با مدلول مطابقی اماره است
هنگامی که مدلول مطابقی (مثلاً دخول فی النار) به خاطر علتی (مثل تعارض) از حجیت می‌افتد، بالاتفاق مدلول التزامی مساوی آن نیز از حجیت ساقط می‌شود؛ زیرا همان تعارضی که مثلا باعث سقوط مدلول مطابقی شده است موجب سقوط مدلول التزامی نیز می‌شود، چرا که مدلول التزامی نیز مبتلا به همین تعارض می‌شود.
مثال
ثقه خبر می‌آورد که «دَخَلَ زیدٌ فی النار» و ما (به واسطهٔ دلالت التزامی) نتیجه می گیریم که «مات زیدٌ»؛ ولی خبر ثقه معارضی، پیدا می‌شود که می‌گوید : « لم یدخل زید فی النار » و مدلول التزامی آن «نمردن زید» است . . در اینجا همان طور که مدلول مطابقی خبر اول، به خاطر تعارض از حجیت می‌افتد مدلول التزامی خبر اول نیز به خاطر تعارض با مدلول التزامی خبر دوم، از حجیت می‌افتد .

اشکال شهید صدر به خویی



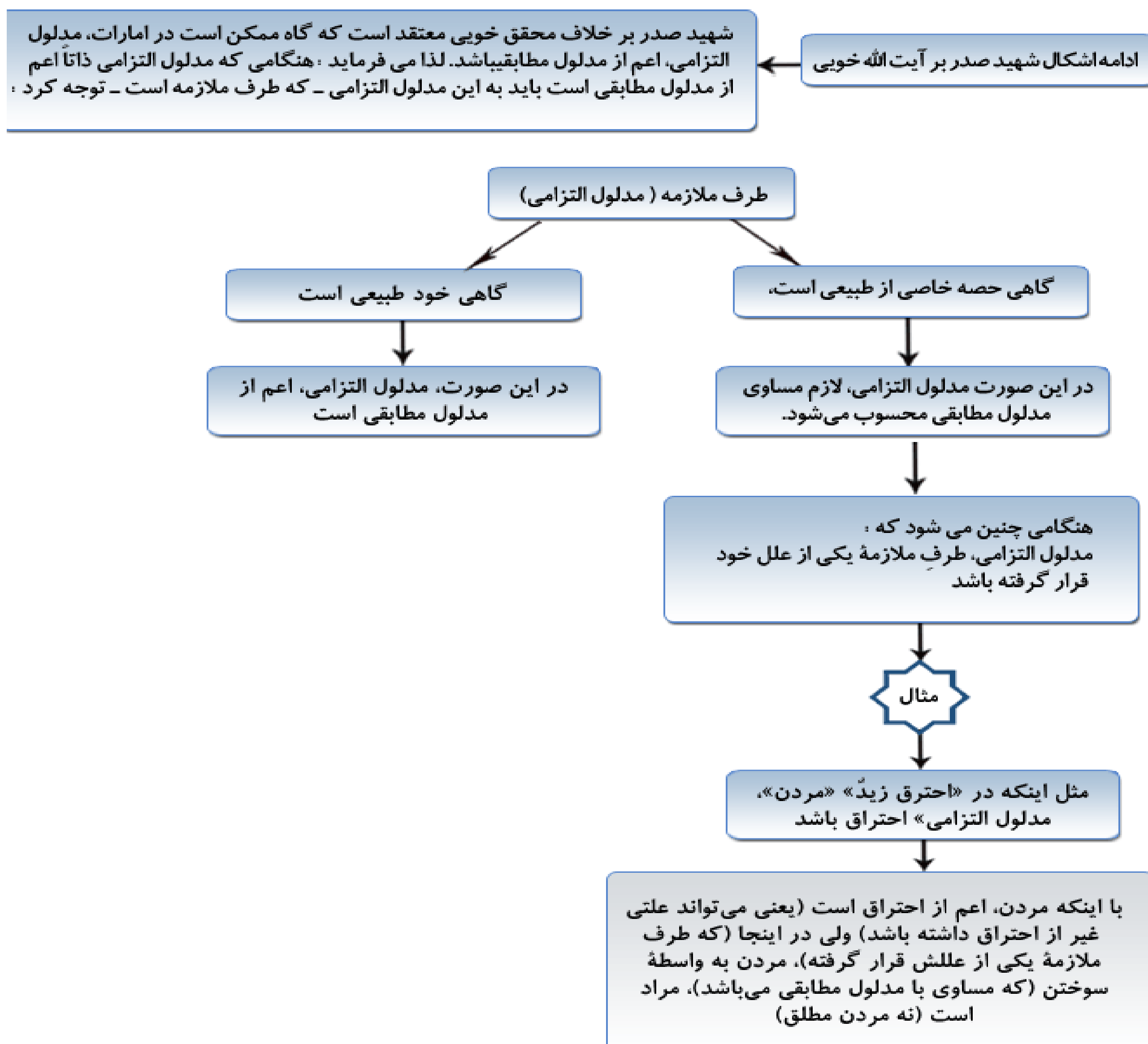
جلسه ۳۹- تبعیة الدلالة الالتزامیة للدلالة المطابقیة۲

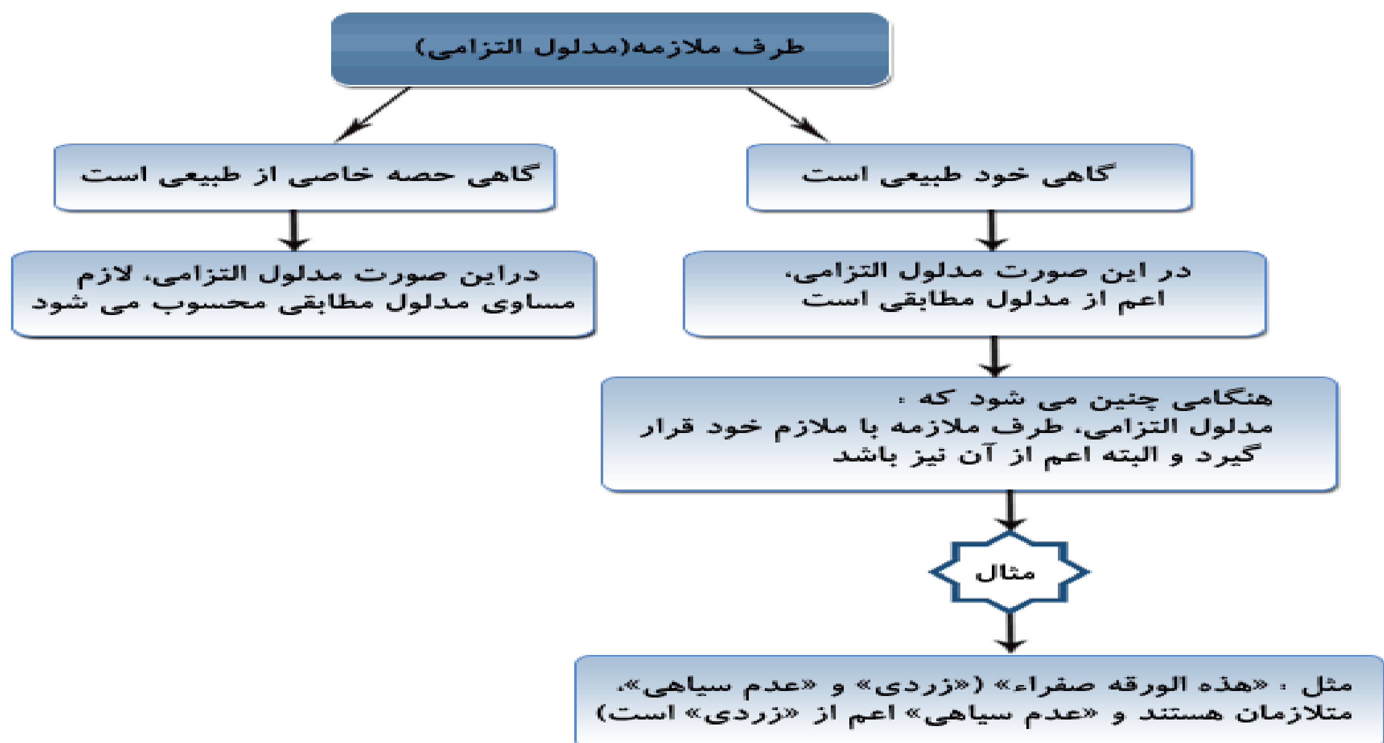
مقدمه: در درس قبل، این سوال مطرح شد که آیا اگر دلالت مطابقی از حجیت ساقط شود، دلالت التزامی نیز از حجیت می‌افتد یا نه ؟تذکر دادیم که این بحث در جایی است که مدلول التزامی، اعم از مدلول مطابقی باشد (تا با فرض فقدان مدلول مطابقی، چیزی از مدلول التزامی باقی باشد تا بتوان دربارهٔ حجیت آن بحث کرد) .گفتیم که عده‌ای از علما معتقدند که دلالت التزامی، در حجیت، تابع دلالت مطابقی است و دلیل آیت الله خویی را بر این مطلب بیان کردیم . محقق خویی مدعی بود که مدلول التزامی، همیشه مساوی با مدلول مطابقی است؛ هر چند که ذاتاً اعم از آن ملزوم باشد؛ یعنی در لوازم اعم، همیشه حصه‌ای خاص از لازم در مدلول التزامی (که آن حصه، مساوی با مدلول مطابقی است)، قصد می‌شود . مثلاً «مردن» اعم از «سوختن» است ولی وقتی می‌گوییم : «احترق زیدٌ»، مدلول التزامی آن، مردن به واسطه سوختن» است نه مطلق مردن.

شهید صدر، این دلیل آیت الله خویی را نپذیرفت و فرمود : صرف وجود ملازمه، موجب تساوی طرفین آن نمی‌شود بلکه باید طرف ملازمه را فارغ از ملازمه ملاحظه کنیم و ببینیم آیا حصه‌ای خاص از طبیعی آن لازم، طرف ملازمه قرار گرفته و یا خود آن لازم اعم ؟در این درس، ابتدا اشکال شهید صدر را با ذکر دو مثال برای مدلول التزامی، تبیین می کنیم . سپس دلیل دیگری بر تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی در حجیت، مطرح می‌نماییم .

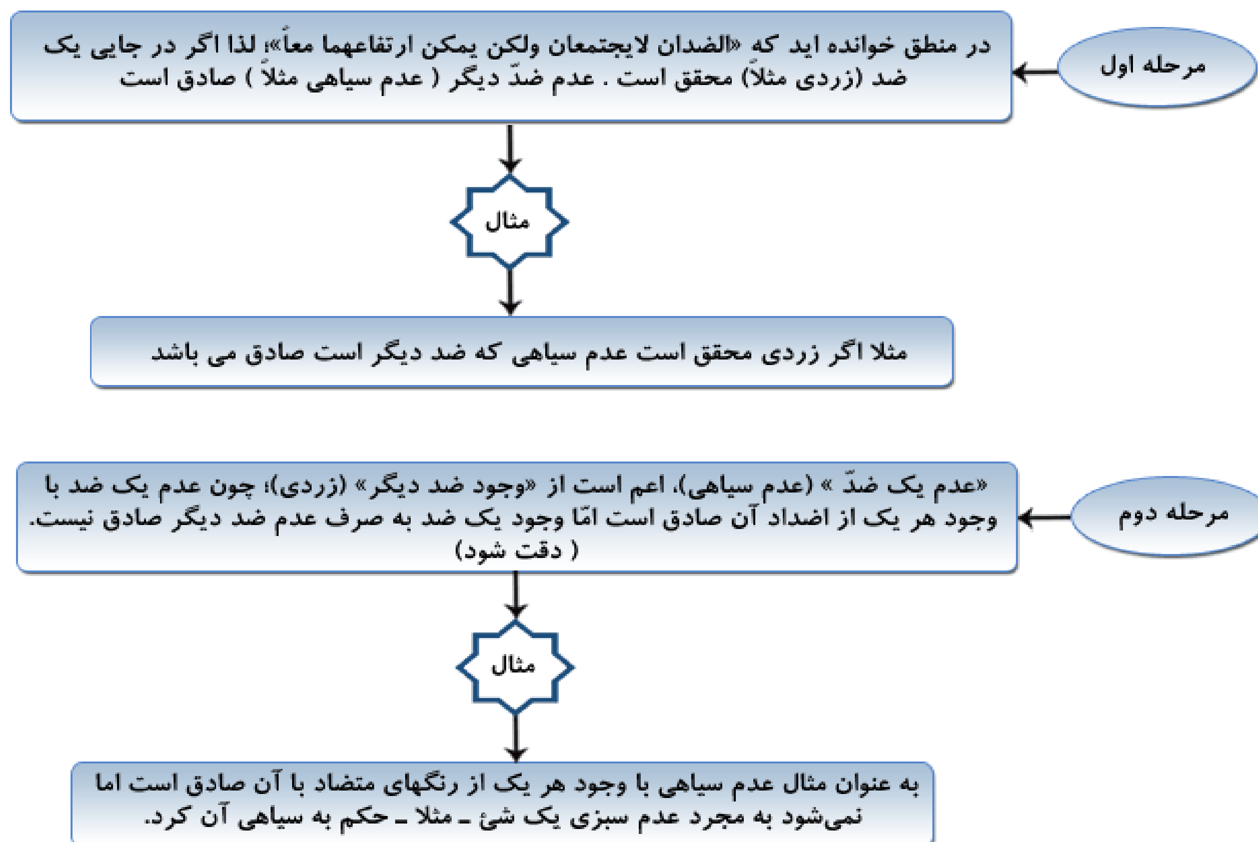
متن عربی

و مثال الأول اللازم الأعم المعلول بالنسبة إلی إحدی علله، کالموت بالاحتراق بالنسبة إلی دخول زید فی النار، فإذا أخبر مخبر بدخول زید فی النار، فالمدلول الالتزامی له حصة خاصة من الموت، و هی الموت بالاحتراق، لأن هذا هو طرف الملازمة للدخول فی النار.
و مثال الثانی الملازم الأعم بالنسبة إلی ملازمه کعدم أحد الأضداد بالنسبة إلی وجود ضد معین من أضداده، فإذا أخبر مخبر بصفرة ورقة، فالمدلول الالتزامی له عدم سوادها لا حصة خاصة من عدم السواد و هی العدم المقارن للصفرة، لأن طرف الملازمة لوجود أحد الأضداد ذات عدم ضده لا العدم المقید بوجود ذاک، و انما هذا التقید یحصل بحکم الملازمة نفسها و من تبعاتها، لا انه مأخوذ فی طرف الملازمة و تطرأُ الملازمة علیه.
الثانی: ان الکشفین فی الدلالتین قائمان دائماً علی أساس نکتة واحدة من قبیل نکتة استبعاد خطأ الثقة فی إدراکه الحسی للواقعة، فإذا أخبر الثقة عن دخول شخص للنار ثبت دخوله و احتراقه و موته بذلک بنکتة استبعاد اشتباهه فی رؤیة دخول الشخص إلی النار، فإذا علم بعدم دخوله و ان المخبر اشتبه فی ذلک، فلا یکون افتراض ان الشخص لم یمت أصلاً متضمناً لاشتباه أزید مما ثبت، و بذلک یختلف المقام عن خبرین عرضیین عن الحریق من شخصین إذا علم باشتباه أحدهما فی رؤیة الحریق فان ذلک لا یبرر سقوط الخبر الآخر عن الحجیة، لأن افتراض عدم صحة الخبریتضمن اشتباهاً وراءَ الاشتباه الّذی علم. فالصحیح ان الدلالة الالتزامیة مرتبطة بالدلالة المطابقیة فی الحجیة.

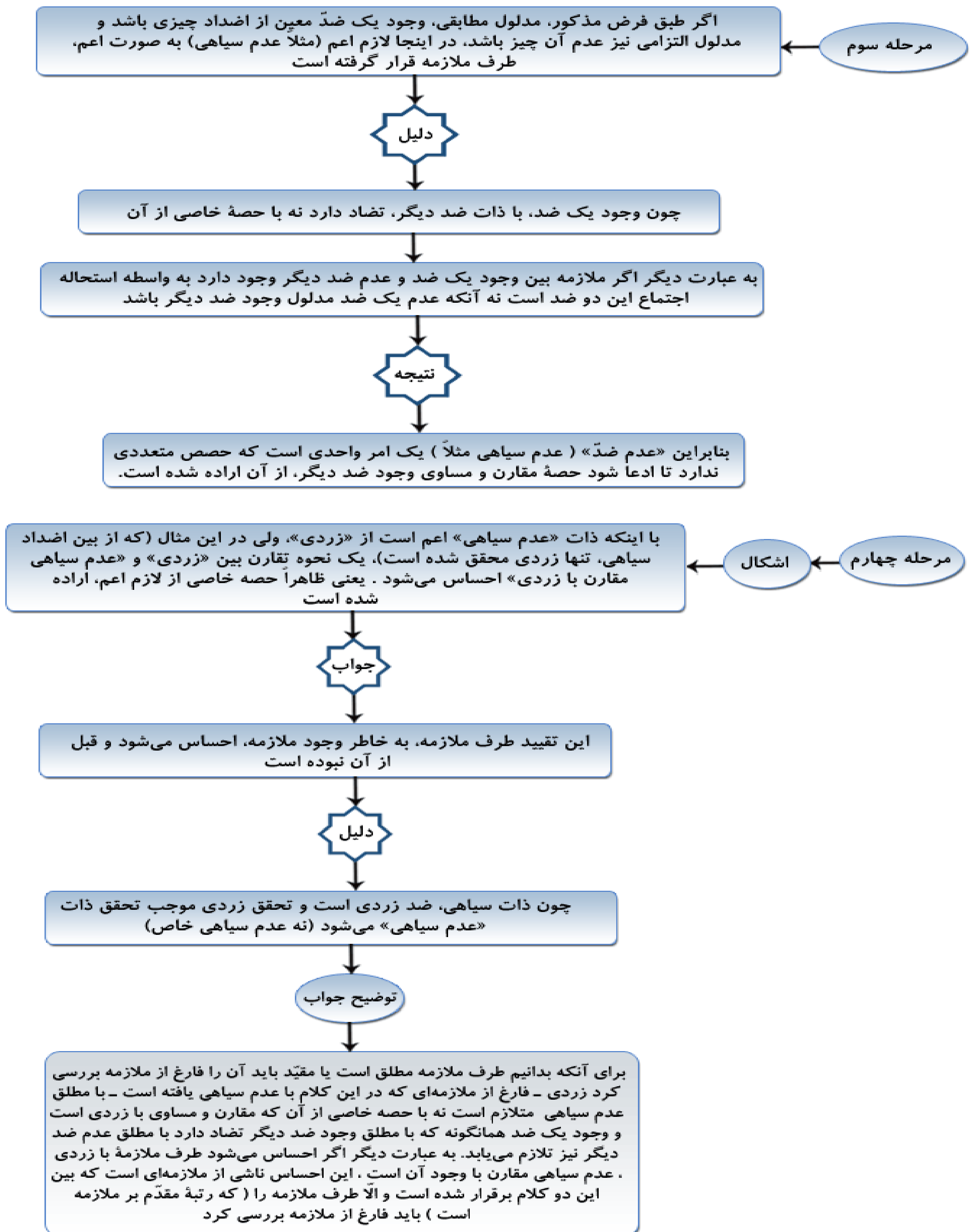




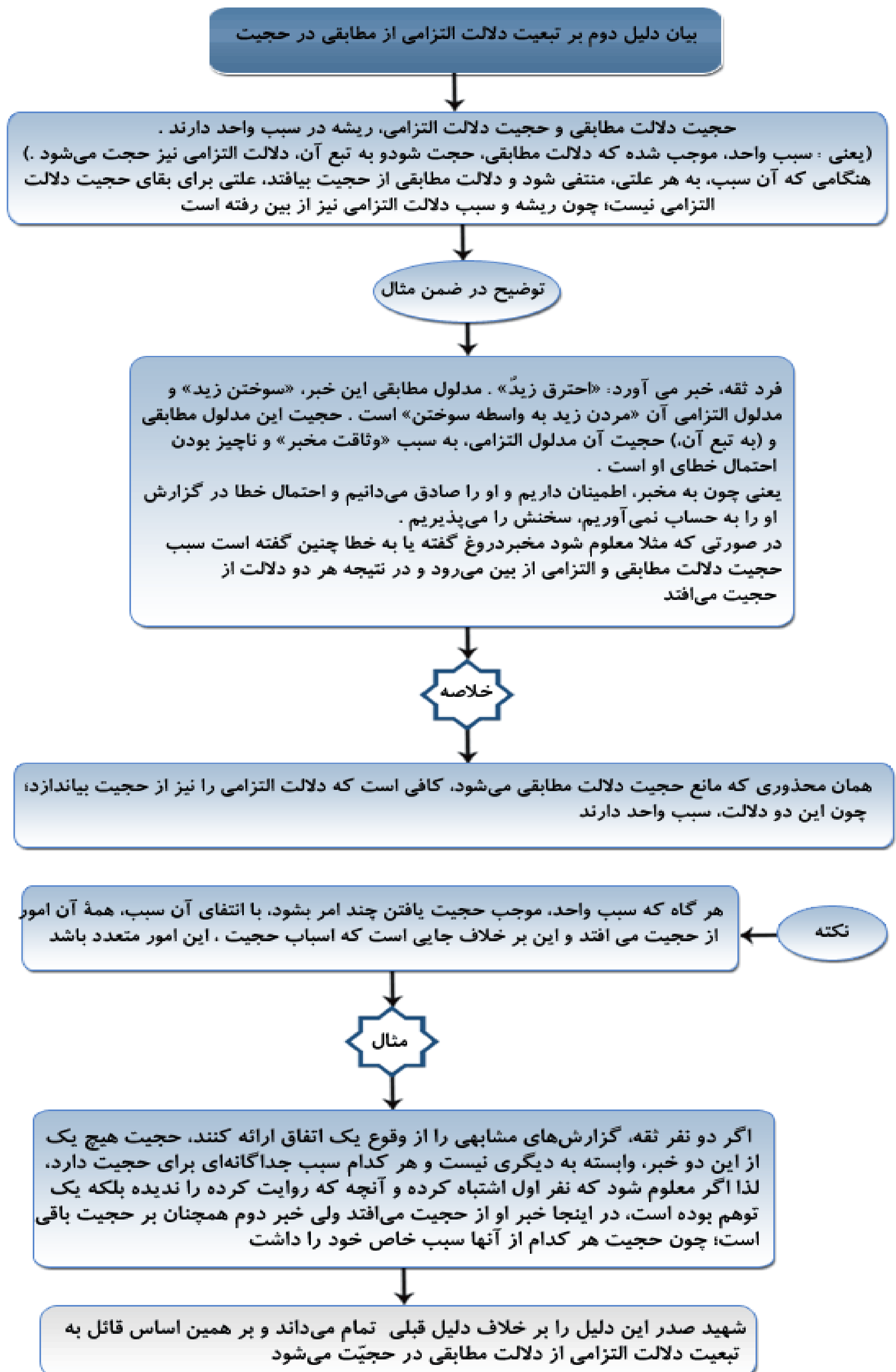
طرف ملازمه(مدلول التزامی)
گاهی خود طبیعی است
گاهی حصه خاصی از طبیعی است
در این صورت مدلول التزامی، اعم از مدلول مطابقی است
دراین صورت مدلول التزامی، لازم مساوی مدلول مطابقی محسوب می شود
هنگامی چنین می شود که : مدلول التزامی، طرف ملازمه با ملازم خود قرار گیرد و البته اعم از آن نیز باشد
مثال
مثل : «هذه الورقه صفراء» («زردی» و «عدم سیاهی»، متلازمان هستند و «عدم سیاهی» اعم از «زردی» است)



توضیح مثال (طی چند مرحله)
مرحله اول
در منطق خوانده اید که «الضدان لایجتمعان ولکن یمکن ارتفاعهما معاً»؛ لذا اگر در جایی یک ضد (زردی مثلاً) محقق است . عدم ضدّ دیگر (عدم سیاهی مثلاً) صادق است
مثال
مثلا اگر زردی محقق است عدم سیاهی که ضد دیگر است صادق می باشد
مرحله دوم
«عدم یک ضدّ » (عدم سیاهی)، اعم است از «وجود ضد دیگر» (زردی)؛ چون عدم یک ضد با وجود هر یک از اضداد آن صادق است امّا وجود یک ضد به صرف عدم ضد دیگر صادق نیست. (دقت شود)
مثال
به عنوان مثال عدم سیاهی با وجود هر یک از رنگهای متضاد با آن صادق است اما نمی‌شود به مجرد عدم سبزی یک شئ ـ مثلا ـ حکم به سیاهی آن کرد.


مرحله سوم
اگر طبق فرض مذکور، مدلول مطابقی، وجود یک ضدّ معین از اضداد چیزی باشد و
مدلول التزامی نیز عدم آن چیز باشد، در اینجا لازم اعم (مثلاً عدم سیاهی) به صورت اعم،
طرف ملازمه قرار گرفته است
دلیل
چون وجود یک ضد، با ذات ضد دیگر، تضاد دارد نه با حصهٔ خاصی از آن
به عبارت دیگر اگر ملازمه بین وجود یک ضد و عدم ضد دیگر وجود دارد به واسطه استحاله
اجتماع این دو ضد است نه آنکه عدم یک ضد مدلول وجود ضد دیگر باشد
نتیجه
بنابراین «عدم ضدّ» (عدم سیاهی مثلاً) یک امر واحدی است که حصص متعددی
ندارد تا ادعا شود حصهٔ مقارن و مساوی وجود ضد دیگر، از آن اراده شده است.
مرحله چهارم
اشکال
با اینکه ذات «عدم سیاهی» اعم است از «زردی»، ولی در این مثال (که از بین اضداد
سیاهی، تنها زردی محقق شده است)، یک نحوه تقارن بین «زردی» و «عدم سیاهی
مقارن با زردی» احساس می‌شود . یعنی ظاهراً حصه خاصی از لازم اعم، اراده
شده است
جواب
این تقیید طرف ملازمه، به خاطر وجود ملازمه، احساس می‌شود و قبل
از آن نبوده است
دلیل
چون ذات سیاهی، ضد زردی است و تحقق زردی موجب تحقق ذات
«عدم سیاهی» می‌شود (نه عدم سیاهی خاص)
توضیح جواب
برای آنکه بدانیم طرف ملازمه مطلق است یا مقیّد باید آن را فارغ از ملازمه بررسی
کرد زردی ـ فارغ از ملازمه‌ای که در این کلام با عدم سیاهی یافته است ـ با مطلق
عدم سیاهی متلازم است نه با حصه خاصی از آن که مقارن و مساوی با زردی است
و وجود یک ضد همانگونه که با مطلق وجود ضد دیگر تضاد دارد با مطلق عدم ضد
دیگر نیز تلازم می‌یابد. به عبارت دیگر اگر احساس می‌شود طرف ملازمهٔ با زردی
، عدم سیاهی مقارن با وجود آن است . این احساس ناشی از ملازمه‌ای است که بین
این دو کلام برقرار شده است و الّا طرف ملازمه را (که رتبهٔ مقدّم بر ملازمه
است) باید فارغ از ملازمه بررسی کرد

بیان دلیل دوم بر تبعیت دلالت التزامی از مطابقی در حجیت



چکیده

۱. شهید صدر معتقد است که با توجه به طرف ملازمه، مشاهده می شود که :
ـ گاهی مدلول التزامی، طرف ملازمه با یکی از علل خود قرار گرفته است .
در این صورت، مدلول التزامی، لازم مساوی با مدلول مطابقی است (با اینکه ذاتاً، اعم از آن است)مثل: «احترق زیدٌ» که مدلول التزامی آن، مردن بواسطه سوختن است .
ـ گاهی مدلول التزامی، طرف ملازمه با ملازم خود قرار می‌گیرد و البته اعم از آن می‌باشد . مثل : «هذه الورقه صفراء» که دلالت التزامی آن، عدم سیاهی ورقه است .
۲. شهید صدر، دلیل محقق خویی را نپذیرفت اما دلیل دیگری که برای تبعیت مدلول التزامی از مدلول مطابقی در حجیت ارائه شده است را می‌پذیرد.
۳. شهید صدر معتقد است که حجیت مدلول مطابقی و حجیت مدلول التزامی، ریشه در سبب واحد دارند . بنابراین با سقوط سبب حجیت دلالت مطابقی، مدلول التزامی نیز از حجیت ساقط می‌شود .

جلسه ٤٠: وفاء الدلیل بدور القطع الطریقی و الموضوعی۱

مقدمه:در درس‌های قبل ، تبعیت دلالت التزامی از دلالت مطابقی در حجیت را مطرح کردیم و در ادامه آن مطالب، در این درس تبعیتِ دلالت تضمنی از دلالت مطابقی در حجیت را بررسی می‌نماییم. سپس بحث جدیدی را جهت تعیین میزان حجیت امارات و اصول ، شروع کرده و در پی بررسی امکان جانشینی آنها بجای قطع طریقی و قطع موضوعی بر می‌آییم. به این منظور ابتدا قطع طریقی و قطع موضوعی را اجمالا تعریف می‌کنیم.آن‌گاه دو اشکالی که بر قیام اماره و اصل ، در مقام قطع طریقی متصور است را ذکر می‌نماییم. سپس جواب شهید صدر به اشکال اول را مطرح کرده و جواب اشکال دوم را به درس بعد وا می‌گذاریم. بحث از جانشینی امارات و اصول بجای قطع موضوعی ، در درس ٤٢ بیان خواهد شد .

متن عربی

و اما الدلالة التضمنیة فالمعروف بینهم انها غیر تابعة للدلالة المطابقیة فی الحجیة. إذا کان الدلیل قطعیاً فلا شک فی وفائه بدور القطع الطریقی و الموضوعی معاً، لأنه یحقق القطع حقیقة. و اما إذا لم یکن الدلیل قطعیاً، و کان حجة بحکم الشارع، فهناک بحثان:
الأول: بحث نظری فی تصویر قیامه مقام القطع الطریقی مع الاتفاق عملیاً علی قیامه مقامه فی المنجزیة و المعذریة.
و الثانی: بحث واقعی فی ان دلیل حجیة الأمارة هل یستفاد منه قیامها مقام القطع الموضوعی أو لا؟ اما البحث الأول فقد یستشکل تارة فی إمکان قیام غیر القطع مقام القطع فی المنجزیة و المعذریة بدعوی انه علی خلاف قاعدة قبح العقاب بلا بیان. و یستشکل أخری فی کیفیة صیاغة ذلک تشریعاً، و ما هو الحکم الّذی یحقق ذلک.
اما الاستشکال الأول فجوابه: أولاً: اننا ننکر قاعدة قبح العقاب بلا بیان رأساً. و ثانیاً: انه لو سلمنا بالقاعدة فهی مختصة بالاحکام المشکوکة التی لا یعلم بأهمیتها علی تقدیر ثبوتها، و اما المشکوک الّذی یعلم بأنه علی تقدیر ثبوته مما یهتم المولی بحفظه و لا یرضی بتضییعه فلیس مشمولاً للقاعدة من أول الأمر، و الخطاب الظاهری - أی خطاب ظاهری - یبرز اهتمام المولی بالتکالیف الواقعیة فی مورده علی تقدیر ثبوتها و بذلک یخرجها عن دائرة قاعدة قبح العقاب بلا بیان.

چکیده : ۱. با سقوط دلالت مطابقی از حجیت ، حجیتِ دلالت تضمنی از بین نمی‌رود.۲. قطع طریقی آن است که در موضوع حکم، اخذ نشده است .۳. قطع موضوعی آن است که در موضوع حکم ، اخذ شده است یعنی تحقق موضوع، بستگی به حصول آن قطع داشته باشد.
٤. امارات و اصول ، قطع‌آور نیستند اما شارع، آنها را دلیل و حجت قرار داده است. آیا ادلهٔ حجیتِ امارات و اصول، اقتضا دارد که آنها به میزانی حجت باشند که جانشین قطع طریقی و قطع موضوعی بشوند؟
۵. جانشینی امارات و اصول بجای قطع طریقی، مورد اتفاق است، منتها اشکالاتی بر برخی از مباحثِ آن وارد شده که شهید صدر دو اشکال را ذکر می‌نماید :اشکال اول : قاعده قبح عقاب بلابیان اجازه نمی‌دهد که شارع، مکلف را در قبال مخالفت تکلیف محتمل، عقاب کند لذا اماره و اصول (که علم‌آور نیستند) نمی‌توانند منجِّز تکلیف و مجوّز عقاب باشند.
جواب شهید صدر : اولاً : قاعده قبح عقاب بلابیان را قبول نداریم . ثانیاً : اگر هم بپذیریم دایرهٔ آن را محدود به تکالیف محتملی می‌دانیم که اهتمام ویژه شارع را نسبت به آنها کشف نکرده باشیم. اشکال دوم : آثار قطع ، عقلی است و شارع نمی‌تواند آنها را توسعه داده و در فرضِ انتفای قطع و قیام اماره یا اصل آن آثار را ثابت بداند.جواب اشکال دوم در درس بعد مطرح می‌شود.

شهید صدر ، اشارهٔ مختصری به این بحث می‌نماید که توجه به نکات ذیل برای درک مطلب ، مفید است

نکته اول ← همان طور که در منطق بیان شده است دلالت تضمنی از اقسام دلالات وضعیِ لفظی است. وقتی که یک لفظ، استعمال می‌شود ، علاوه بر دلالت بر تمام موضوع له خودش ـ که دلالت مطابقی است ـ بر اجزای معنای موضوع له نیز دلالت دارد که دلالتِ تضمنی نامیده می‌شود

↓

مثال

↓

مثلا دلالتِ لفظ «خانه» بر «در» و «دیوار» و «پنجره» و «سقف» و . . .

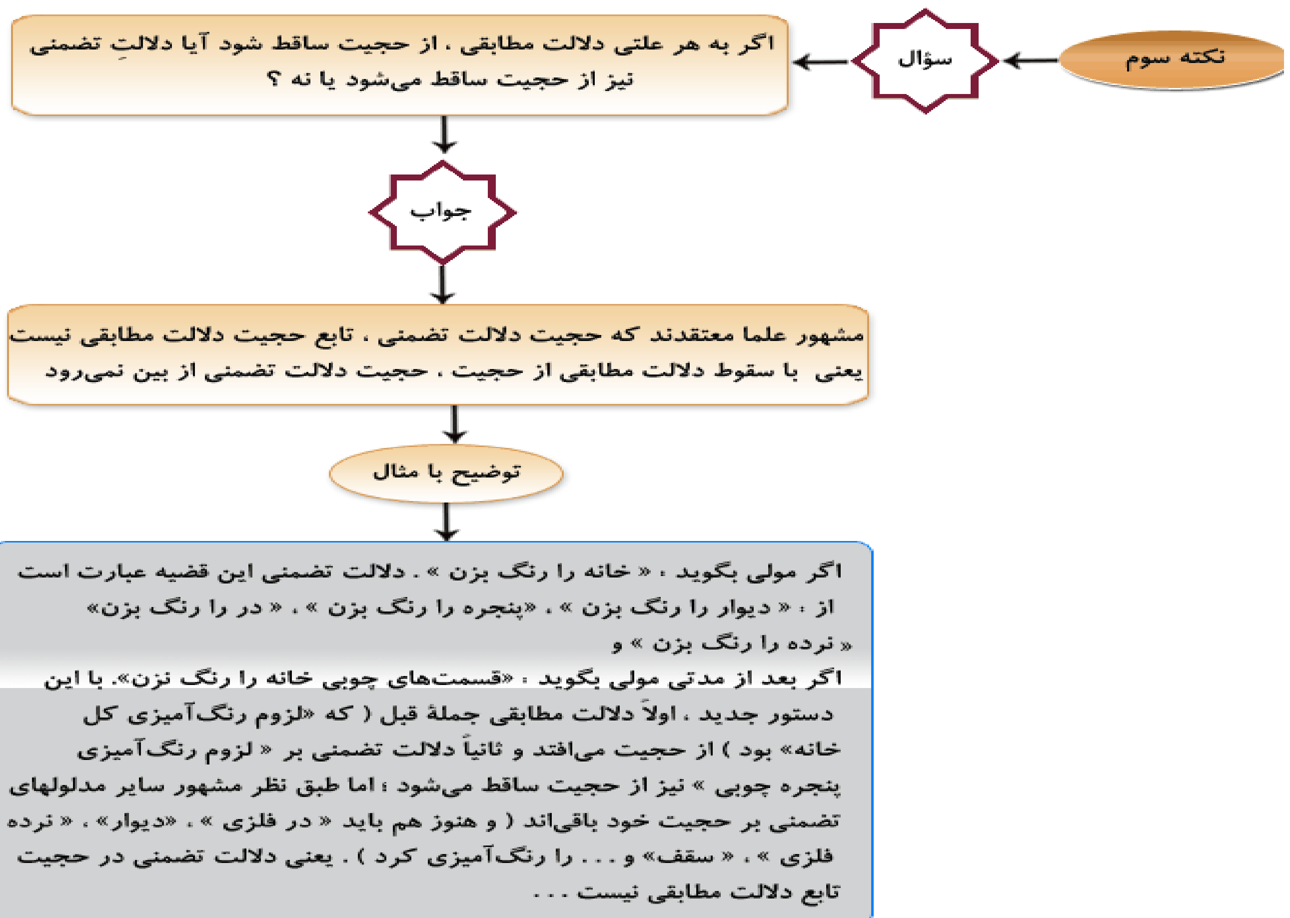
نکته دوم ← هنگامی که دلالتِ مطابقی ، حجت باشد ، دلالت تضمنی نیز حجت است

↓

مثال

↓

مثلا اگر ثقه ، خبر بیاورد که «زید ، خانه دارد » علاوه بر مدلول مطابقی آن (یعنی « زید ، مالک خانه است ») ، مدلول تضمنی آن نیز حجت است و لذا می‌توان نتیجه گرفت که ؛ « او مالک در است » ، « او مالک دیوار است » ، « او مالک پنجره است » و . . .


نکته سوم
سؤال
اگر به هر علتی دلالت مطابقی ، از حجیت ساقط شود آیا دلالتِ تضمنی نیز از حجیت ساقط می‌شود یا نه ؟
جواب
مشهور علما معتقدند که حجیت دلالت تضمنی ، تابع حجیت دلالت مطابقی نیست یعنی با سقوط دلالت مطابقی از حجیت ، حجیت دلالت تضمنی از بین نمی‌رود
توضیح با مثال
اگر مولی بگوید ، « خانه را رنگ بزن » . دلالت تضمنی این قضیه عبارت است از : « دیوار را رنگ بزن » ، «پنجره را رنگ بزن » ، « در را رنگ بزن» « نرده را رنگ بزن » و
اگر بعد از مدتی مولی بگوید : «قسمت‌های چوبی خانه را رنگ نزن». با این دستور جدید ، اولاً دلالت مطابقی جملهٔ قبل (که «لزوم رنگ‌آمیزی کل خانه» بود) از حجیت می‌افتد و ثانیاً دلالت تضمنی بر « لزوم رنگ‌آمیزی پنجره چوبی » نیز از حجیت ساقط می‌شود ؛ اما طبق نظر مشهور سایر مدلولهای تضمنی بر حجیت خود باقی‌اند (و هنوز هم باید « در فلزی » ، «دیوار» ، « نرده فلزی » ، « سقف» و . . . را رنگ‌آمیزی کرد) . یعنی دلالت تضمنی در حجیت تابع دلالت مطابقی نیست . . .

در این بخش ، در پی بررسی میزان حجیت امارات و اصول هستیم و محل بحث را در ضمن سه مرحله ، تبیین می‌کنیم

مرحله اول

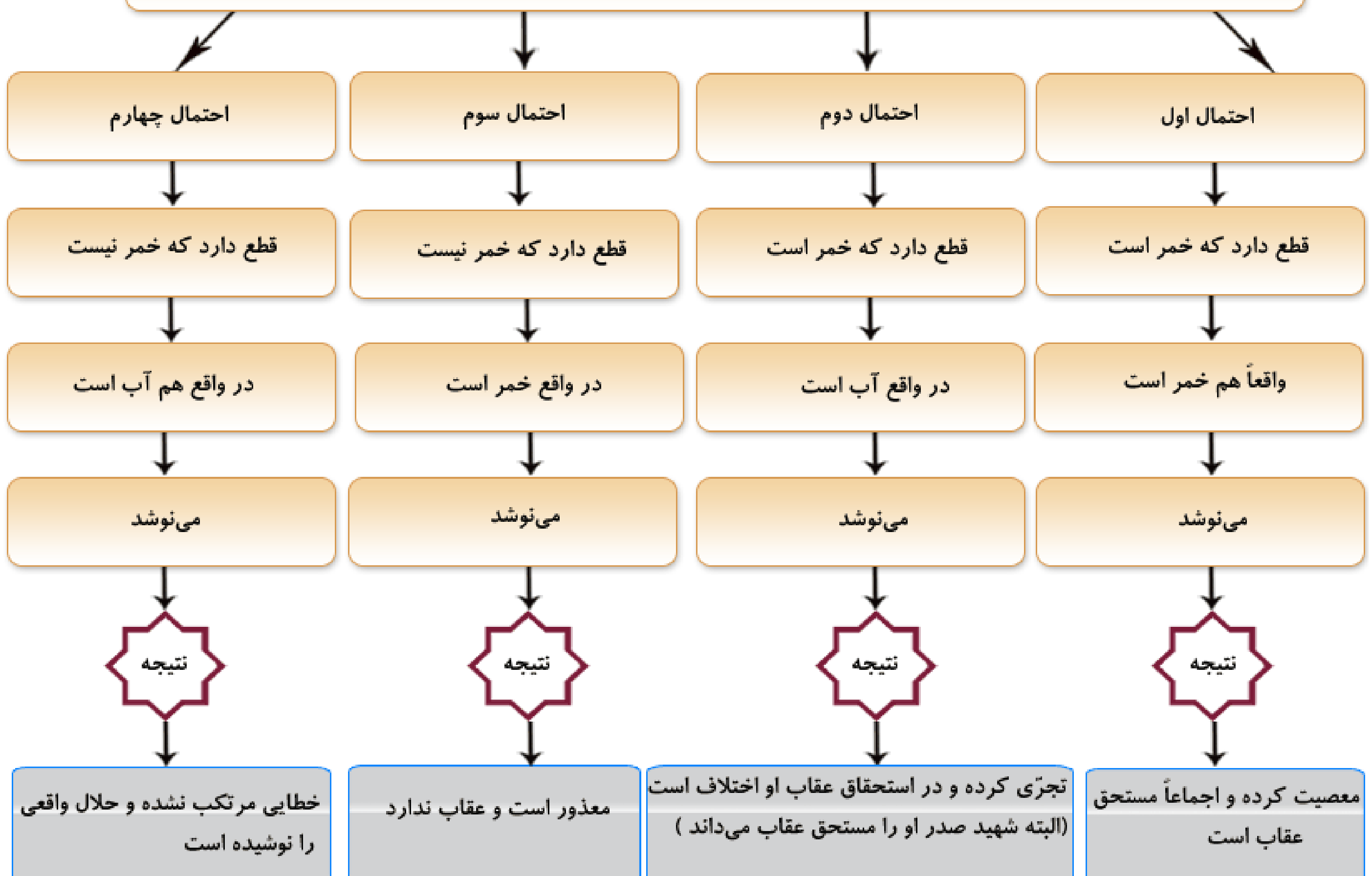
قبلا شهید صدر ، قطع طریقی و قطع موضوعی را مفصّلاً توضیح داده است . جهت یادآوری ، اشاره‌ای کوتاه می‌کنیم

قطع طریقی ، آن است که در موضوع حکم ، اخذ نشده باشد. به عبارت دیگر قطع طریقی (با اینکه می‌تواند یکی از راههای احراز موضوع باشد اما) در ، تحقق موضوع ، دخالتی ندارد

مثال

مثلاً اگر مولی بگوید : « الخمر حرام » (در این مثال ، از هر راهی که خمر بودن مایعی احراز شود ، حکم حرمت نیز ثابت می‌شود و یکی از راههای احراز موضوع قطع داشتنِ به خمریت یک مایع است)

فرض کنید که یک لیوان پر از مایع ، جلوی مکلّف است . در این مورد ، احتمالات متعددی تصور می‌شود که توجه به چهار احتمال ذیل برای درک این قسمت درس ، مفید است



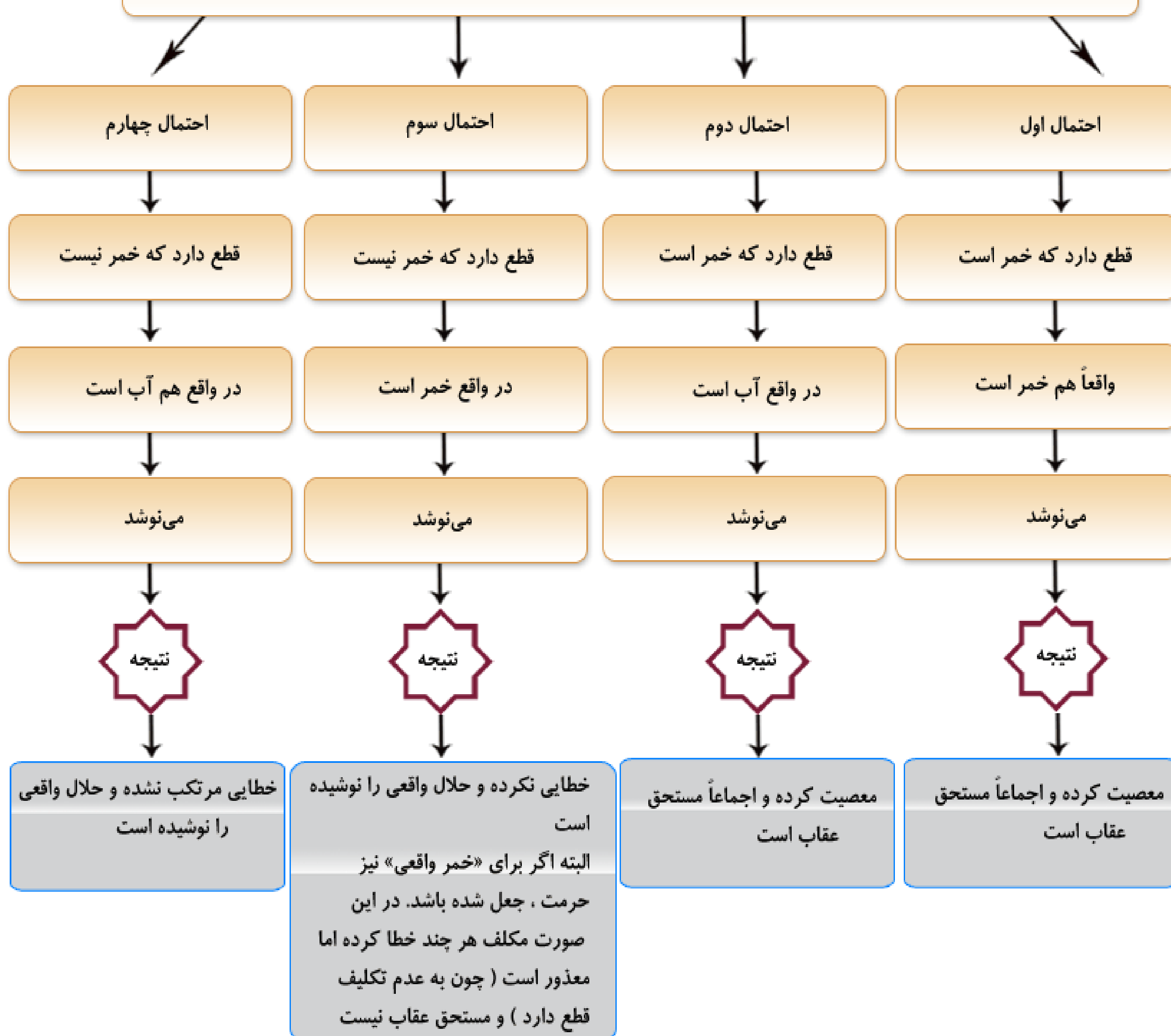
قطع موضوعی

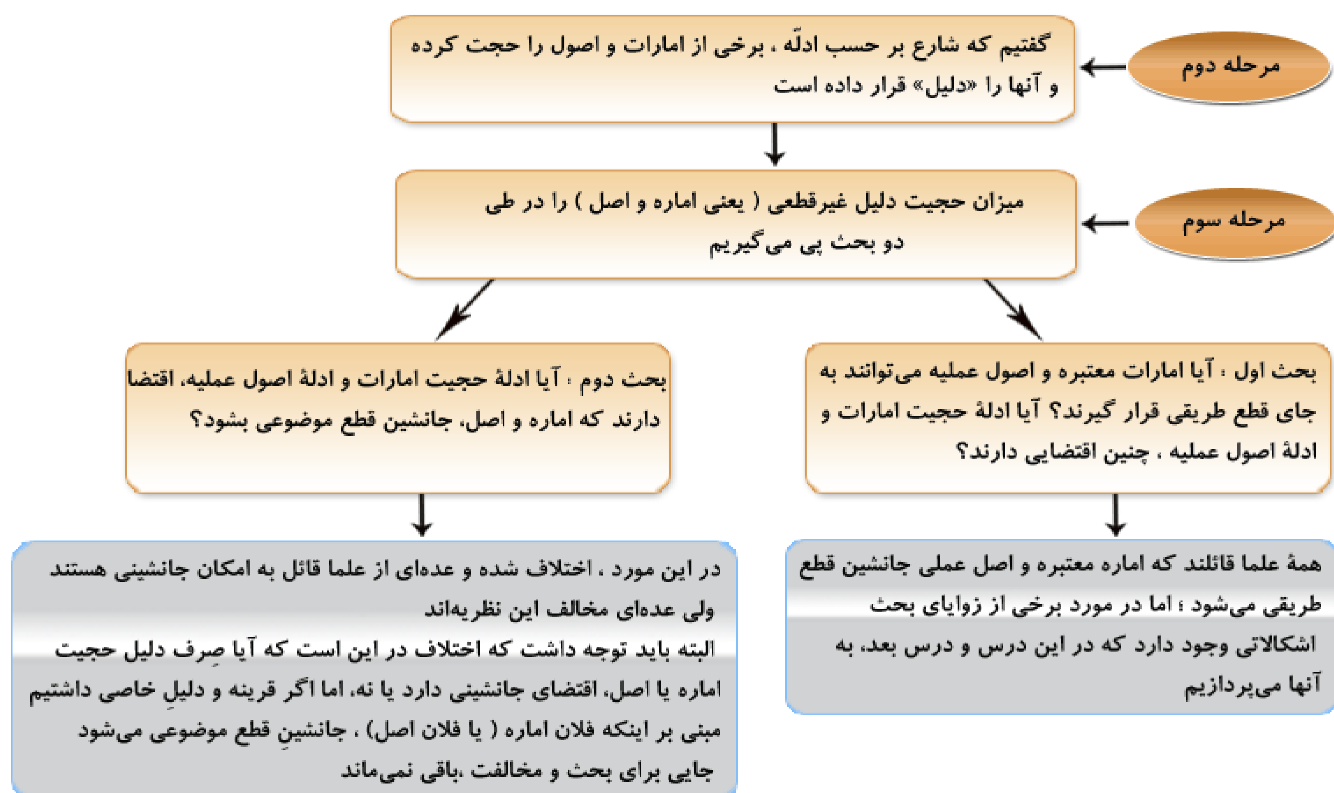
آن است که در موضوع حکم ، اخذ شده باشد و لذا تحقق موضوع حکم، بستگی به حصول آن قطع دارد

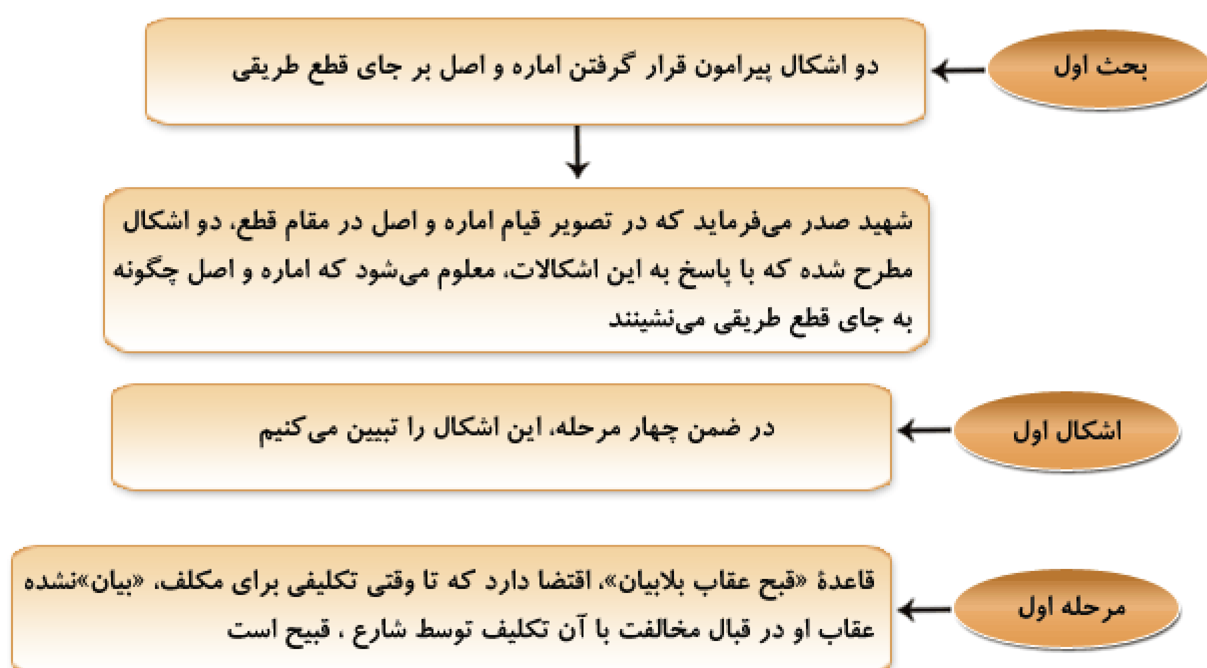
مثال

مثلا مولی بگوید : « مقطوع الخمریة حرام » (در این مثال ، متعلق حرمت هر مایعی است که مکلف قطع به خمریت آن یافته باشد)

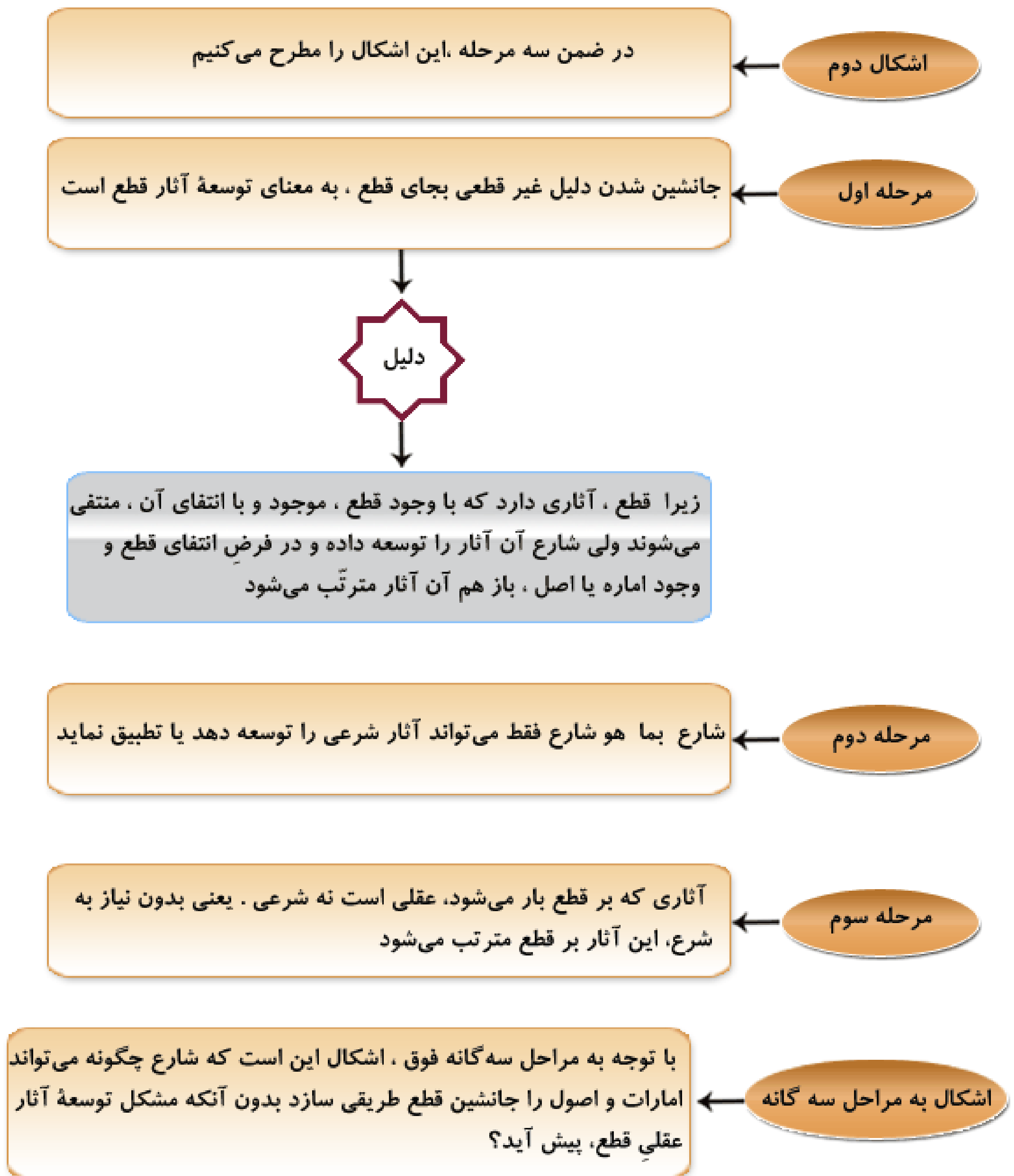
فرض کنید که یک لیوان پر از مایع ، جلوی روی مکلّف است ؛ حال به احتمالات ذیل توجه کنید

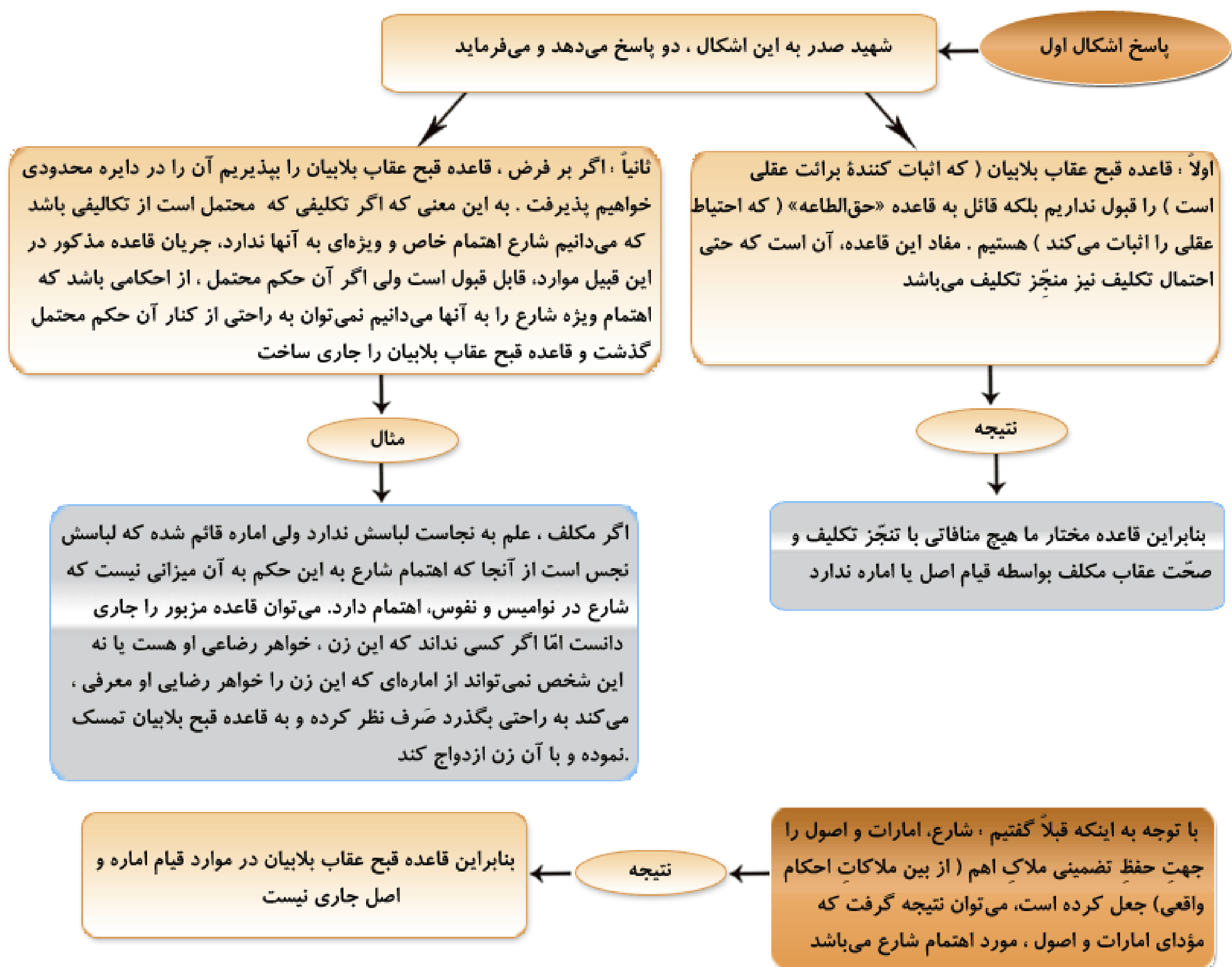



مرحله دوم
گفتیم که شارع بر حسب ادلّه ، برخی از امارات و اصول را حجت کرده و آنها را «دلیل» قرار داده است
مرحله سوم
میزان حجیت دلیل غیرقطعی (یعنی اماره و اصل) را در طی دو بحث پی می‌گیریم
بحث اول : آیا امارات معتبره و اصول عملیه می‌توانند به جای قطع طریقی قرار گیرند؟ آیا ادلۀ حجیت امارات و ادلۀ اصول عملیه ، چنین اقتضایی دارند؟
بحث دوم : آیا ادلۀ حجیت امارات و ادلۀ اصول عملیه، اقتضا دارند که اماره و اصل، جانشین قطع موضوعی بشود؟
همۀ علما قائلند که اماره معتبره و اصل عملی جانشین قطع طریقی می‌شود ؛ اما در مورد برخی از زوایای بحث اشکالاتی وجود دارد که در این درس و درس بعد، به آنها می‌پردازیم
در این مورد ، اختلاف شده و عده‌ای از علما قائل به امکان جانشینی هستند ولی عده‌ای مخالف این نظریه‌اند
البته باید توجه داشت که اختلاف در این است که آیا صِرف دلیل حجیت اماره یا اصل، اقتضای جانشینی دارد یا نه، اما اگر قرینه و دلیلِ خاصی داشتیم مبنی بر اینکه فلان اماره (یا فلان اصل) ، جانشینِ قطع موضوعی می‌شود جایی برای بحث و مخالفت ،باقی نمی‌ماند


بحث اول
دو اشکال پیرامون قرار گرفتن اماره و اصل بر جای قطع طریقی
شهید صدر می‌فرماید که در تصویر قیام اماره و اصل در مقام قطع، دو اشکال مطرح شده که با پاسخ به این اشکالات، معلوم می‌شود که اماره و اصل چگونه به جای قطع طریقی می‌نشینند
اشکال اول
در ضمن چهار مرحله، این اشکال را تبیین می‌کنیم
مرحله اول
قاعدۀ «قبح عقاب بلابیان»، اقتضا دارد که تا وقتی تکلیفی برای مکلف، «بیان»نشده عقاب او در قبال مخالفت با آن تکلیف توسط شارع ، قبیح است


مرحله دوم
مراد قائلین به این قاعده از واژه «بیان» ، «علم» است. یعنی تا وقتی که مکلف ، علم به ثبوت تکلیف ندارد نباید او را عقاب کرد
مرحله سوم
اگر دلیلی که علم‌آور نیست (اماره یا اصل) ، بر ثبوت تکلیفی قائم شد باز هم قاعدهٔ قبح عقاب بلابیان جاری است ؛ چون مکلف همچنان علم به تکلیف ندارد
مرحله چهارم
قاعدهٔ قبح عقاب بلابیان، یک قاعده عقلی است و قواعد عقی قابل تخصیص نیستند بنابراین نمی‌توان این قاعده را مخصَّص به ادله حجیت امارات و اصول عملیه دانست
اشکال به مراحل چهار گانه
با توجه به مراحل چهار گانه فوق ، اشکال این است که، طبق قاعده قبح عقاب بلابیان فقط قطع به تکلیف، منجّز تکلیف و مصحّح عقاب بر آن است و با این قاعده، دیگر جایی برای جانشینی امارات و اصول به جای قطع طریقی نمی‌ماند
دلیل
زیرا لازمه این جانشینی آن است که اماره و اصل عملی ـ که مقید قطع نیستند ـ نیز منجّز تکلیف و مصحّح عقاب باشند


اشکال دوم
در ضمن سه مرحله ،این اشکال را مطرح می‌کنیم
مرحله اول
جانشین شدن دلیل غیر قطعی بجای قطع ، به معنای توسعهٔ آثار قطع است
دلیل
زیرا قطع ، آثاری دارد که با وجود قطع ، موجود و با انتفای آن ، منتفی
می‌شوند ولی شارع آن آثار را توسعه داده و در فرضِ انتفای قطع و
وجود اماره یا اصل ، باز هم آن آثار مترتّب می‌شود
مرحله دوم
شارع بما هو شارع فقط می‌تواند آثار شرعی را توسعه دهد یا تطبیق نماید
مرحله سوم
آثاری که بر قطع بار می‌شود، عقلی است نه شرعی . یعنی بدون نیاز به
شرع، این آثار بر قطع مترتب می‌شود
اشکال به مراحل سه گانه
با توجه به مراحل سه‌گانه فوق ، اشکال این است که شارع چگونه می‌تواند
امارات و اصول را جانشین قطع طریقی سازد بدون آنکه مشکل توسعهٔ آثار
عقلیِ قطع، پیش آید؟



جلسه ۴۱–وفاء الدليل بدور القطع الطريقي و الموضوعي۲

مقدمه: از درس قبل ، شروع به بررسی میزان حجیتِ امارات و اصول نمودیم و گفتیم که بحث را در دو مقام « جانشینی امارات و اصول بجای قطع طریقی » و « قطع موضوعی » پی می‌گیریم . بیان شد که همه علما ، قیام اماره و اصل در مقام قطع طریقی را قبول دارند فقط در مورد برخی از زوایای بحث ،اشکالاتی مطرح شده است . اشکال اول را در درس قبل مطرح کرده و پاسخ دادیم . اشکال دوم را در درس قبل ، توضیح دادیم و در این درس به جواب آن می‌پردازیم . شهید صدر در این درس ابتدا منشأ اشکال دوم را ذکر می‌کند و سپس بیان محقق اصفهانی و محقق نائینی در ابطال آن منشأ ذکر می‌کند.در پایان نیز بیان دقیق‌تری جهتِ ابطالِ منشأ اشکال دوم ، ارائه می‌نماید .

متن عربی

و اما الاستشكال الثانی، فينشأ من ان الّذی ينساق إليه النّظر ابتداءً ان إقامة الأمارة مقام القطع الطريقی فی المنجزية و المعذرية تحصل بعملية تنزيل لها منزلته من قبيل تنزيل الطواف منزلة الصلاة . و من هنا يعترض عليه بان التنزيل من الشارع، انما يصح فيما إذا كان للمنزل عليه أثر شرعی، بيد المولی توسيعه و جعله علی المنزل كما فی مثال الطواف و الصلاة، و فی المقام القطع الطريقی ليس له أثر شرعی بل عقلی، و هو حكم العقل بالمنجزية و المعذرية فكيف يمكن التنزيل؟

و قد تخلص بعض المحققین عن الاعتراض برفض فکرة التنزیل و استبدالها بفکرة جعل الحکم التکلیفی علی طبق المؤدی، فإذا دل الخبر علی وجوب السورة حکم الشارع بوجوبها ظاهراً، و بذلک یتنجز الوجوب، و هذا هو الّذی یطلق علیه مسلک (جعل الحکم المماثل).
و تخلص المحقق النائینی بمسلک (جعل الطریقیة) قائلاً: إن إقامة الأمارة مقام القطع الطریقی لا تتمثل فی عملیة تنزیل لکی یرد الاعتراض السابق، بل فی اعتبار الظن علماً، کما یعتبر الرّجل الشجاع أسداً علی طریقة المجاز العقلی، و المنجزیة و المعذریة ثابتتان عقلاً للقطع الجامع بین الوجود الحقیقی و الاعتباری.
و الصحیح ان قیام الأمارة مقام القطع الطریقی فی التنجیز و إخراج مؤداها عن قاعدة قبح العقاب بلا بیان - علی تقدیر القول بها - انما هو بإبراز اهتمام المولی بالتکلیف المشکوک علی نحو لا یرضی بتفویته علی تقدیر ثبوته کما تقدم، و علیه فالمهم فی جعل الخطاب الظاهری ان یکون مبرزاً لهذا الاهتمام من المولی، لأن هذا هو جوهر المسألة، و اما لسان هذا الإبراز و صیاغته و کون ذلک بصیغة (تنزیل الظن منزلة العلم)، أو (جعل الحکم المماثل للمؤدی)، أو (جعل الطریقیة) فلا دخل لذلک فی الملاک الحقیقی، و انما هو مسألة تعبیر فحسب، و کل التعبیرات صحیحة ما دامت وافیة بإبراز الاهتمام المولوی المذکور، لأن هذا هو المنجز فی الحقیقة.

چکیده

۱. اشکال دوم بر قیام امارات و اصول ، مقام قطع طریقی ، این بود که قطع ، اثر عقلی دارد نه شرعی ، لذا شارع نمی‌تواند چیزی را جایگزین آن کند.
۲. شهید صدر منشأ اشکال دوم را در این می‌داند که این جایگزینی، از باب تنزیل شرعی فرض شده است ؛ در حالی که چنین نیست.
۳. محقق اصفهانی معتقد است که جعل حجیت برای اماره و اصل ، از باب تنزیل نیست بلکه از باب جعل حکمِ مماثل است.
مسلک جعل حکم مماثل : شارع بر اساس مفاد اماره و اصل ، تکلیف ظاهری را جعل کرده و آن را منجَّز می‌نماید . این تکلیف ظاهری ، قطعی است و لذا حجیت بر قطع مترتب شده است (نه بر شکی که نازل منزلهٔ قطع باشد)
٤. محقق نائینی : از طرفی ، حجیت ظن به معنای جعل علمیت برای آن است؛ یعنی ظن معتبر، علم اعتباری است .
و از طرف دیگر ، منجّزیت و معذّریت (حجیت) ، از آثارِ مطلقِ علم است نه فقط علم حقیقی.
۵. شهید صدر : از طرفی، هر چیزی که کاشف از اهتمام مولی به تکلیفی باشد، منجّزِ آن تکلیف است ، خواه اصل باشد خواه اماره .
و از طرف دیگر ، امارات و اصول، بیان‌گر تکلیف مورد اهتمام در نزد شارع هستند، لذا امارات و اصول ، حجت و منجّز می‌باشند (و این ربطی به تنزیل ندارد.)

بررسی منشاء اشکال دوم



آنچه به ذهن در وهلهٔ نخست خطور می‌کند این است که ریشه اشکال دوّم در آنجاست که مستشکل ، تصور کرده که قرارگیری اماره و اصل به جای قطع طریقی، از باب «تنزیل شرعی» است در تنزیل شرعی ، آثار شرعی « منزَّلٌ علیه » را شارع توسعه داده و بر « منزَّل» نیز بار می‌کند

مثال

مثلا شارع می‌فرماید: «الطواف بالبیت صلوة» (یعنی طواف کعبه ، نماز است) صلاة (که منزَّل علیه است) آثار و شرایط و احکامی شرعی دارد که خداوند برای آن جعل کرده و اکنون آن آثار را توسعه داده و برای طواف (که منزَّل است) نیز قرار می‌دهد

جواب اجمالی

قیام اماره و اصل به جای قطع طریقی ، از باب تنزیل شرعی نیست تا اشکال فوق پیش آید . جهتِ ارائه تصویری صحیح برای این جانشینی، سه نظریه را در این درس ، مطرح می‌کنیم

جواب تفصیلی

بیان محقق اصفهانی در بطلان منشأ اشکال دوم

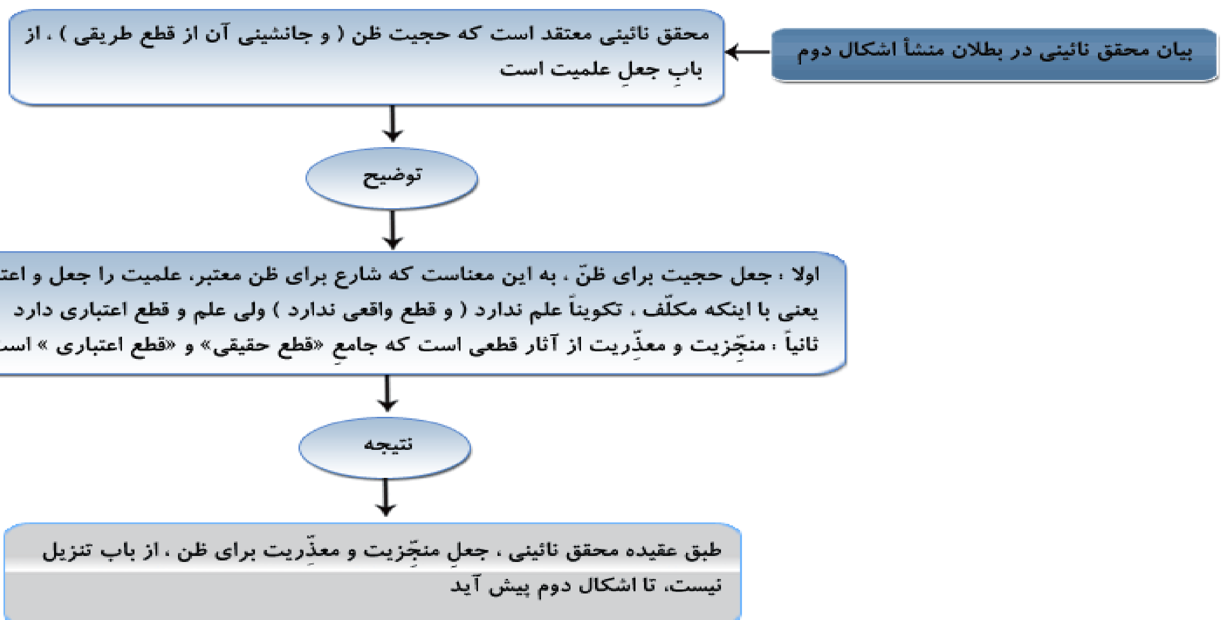
محقق اصفهانی معتقد است که حجیتِ اماره و اصل (و جانشینی آنها از قطع طریقی) ، از بابِ جعل حکم مماثل است

توضیح

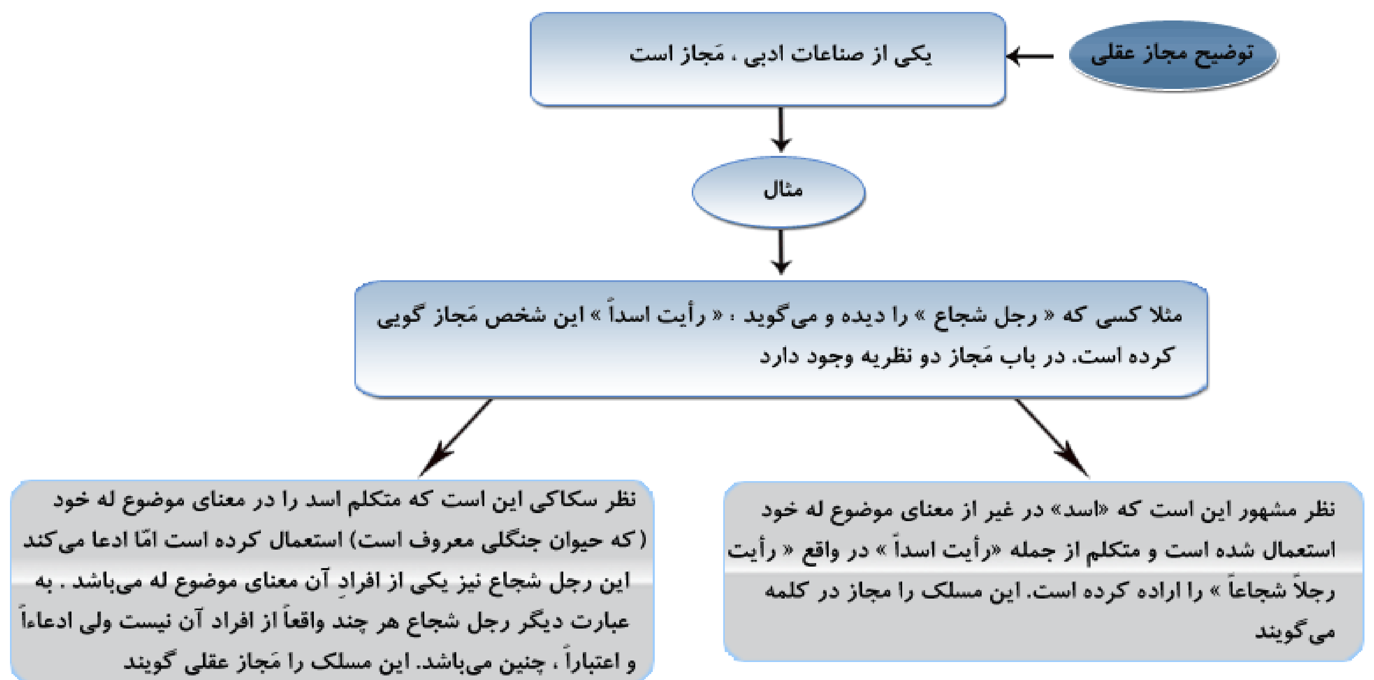
مسلک جعل حکم مماثل معتقد است شارع مقدس بر اساس مفاد اصل یا اماره تکلیف ظاهری جعل می‌کند. به این معنا که اگر اماره‌ای بر وجوب سوره در نماز قائم شد، شارع حکم به وجوب ظاهری سوره می‌کند و بر همین اساس این وجوب ظاهری با قیام اماره بر آن منجّز می‌شود. لذا اماره منجّز تکلیف ظاهری است که با قیام اماره قطعاً ثابت است نه تکلیف واقعی مشکوک

نتیجه

با قیام اماره تکلیف قطعی ظاهری را منجّز می‌شود. بنابراین باز هم منجّزیت، مترتب بر قطع به تکلیف (ظاهری) است . و اماره صرفاً سبب جعل آن تکلیف است

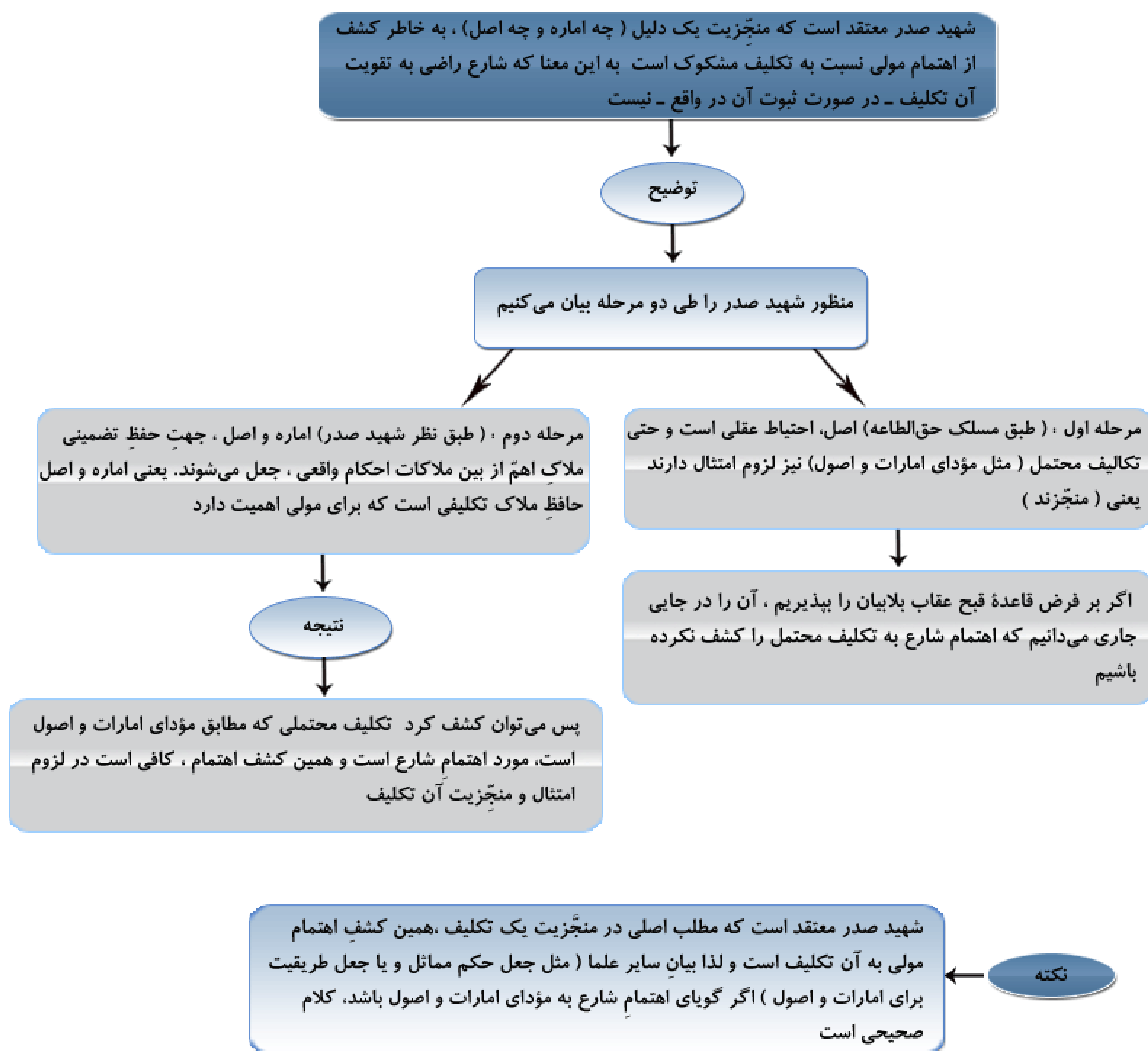


محقق نائینی ، علم فرض کردنِ ظن را ، شبیه مجاز عقلی می‌داند



مرحوم نائینی می‌گوید ← اعتبار کردن ظن به عنوان علم ، همانند اعتبار کردنِ رجل شجاع به عنوان اسد جنگلی است

بیان شهید صدر در بطلان منشاء دوم



جلسه۴۲- وفاء الدلیل بدور القطع الطریقی و الموضوعی۳

مقدمه: در درسهای قبل ، بررسی میزان حجیتِ امارات و اصول را شروع کردیم و تا کنون ، امکانِ جانشینیِ اماره و اصل به جای قطع طریقی را اثبات نموده‌ایم . در این درس به بررسی امکانِ جانشینی اماره و اصل به جای قطع موضوعی می‌پردازیم.شهید صدر قطع موضوعی را بر دو قسم می‌داند :

۱. قطعی که به عنوان یک حجت (منجِّز و معذِّر) در موضوع حکم اخذ شده است .

۲. قطعی که به عنوان یک « کاشف تام » در موضوع حکم اخذ شده است .

مرحوم صدر ،جانشینی اماره به جای قسم اول قطع موضوعی را ممکن می‌داند و به استدلال در این رابطه می‌پردازد. در مورد قسم دوم ، بین محقق نائینی و شهید صدر ، اختلاف است ، محقق نائینی قائل به امکان جانشینی است ولی شهید صدر اشکالاتی را مطرح می‌کند.

متن عربی

و اما البحث الثانی فان کان القطع مأخوذاً موضوعاً لحکم شرعی بوصفه منجزاً و معذراً، فلا شک فی قیام الأمارة المعتبرة شرعاً مقامه، لأنها تکتسب من دلیل الحجیة صفة المنجزیة و المعذریة فتکون فرداً من الموضوع، و یعتبر دلیل الحجیة فی هذه الحالة وارداً علی دلیل ذلک الحکم الشرعی المرتب علی القطع لأنه یحقق مصداقاً حقیقیاً لموضوعه.

و اما إذا کان القطع مأخوذا بما هو کاشف تام، فلا یکفی مجرد اکتساب الأمارة صفة المنجزیة و المعذریة من دلیل الحجیة لقیامها مقام القطع الموضوعی، فلا بد من عنایة إضافیة فی دلیل الحجیة، و قد التزم المحقق النائینی قدس سره بوجود هذه العنایة بناء علی ما تبناه من مسلک جعل الطریقیة.

فهو یقول: إن مفاد دلیل الحجیة جعل الأمارة علماً، و بهذا یکون حاکماً علی دلیل الحکم الشرعی المرتب علی القطع لأنه یوجد فرداً جعلیاً و تعبدیاً لموضوعه فیسری حکمه إلیه.

غیر انک عرفت فی بحث التعارض من الحلقة السابقة ان الدلیل الحاکم انما یکون حاکماً إذا کان ناظراً إلی الدلیل المحکوم، و دلیل الحجیة لم یثبت کونه ناظراً إلی أحکام القطع الموضوعی، و انما المعلوم فیه نظره إلی تنجیز الأحکام الواقعیة المشکوکة خاصة إذا کان دلیل الحجیة للأمارة هو السیرة العقلائیة، إذ لا انتشار للقطع الموضوعی فی حیاة العقلاء لکی تکون سیرتهم علی حجیة الأمارة ناظرة إلی القطع الموضوعی و الطریقی معاً.

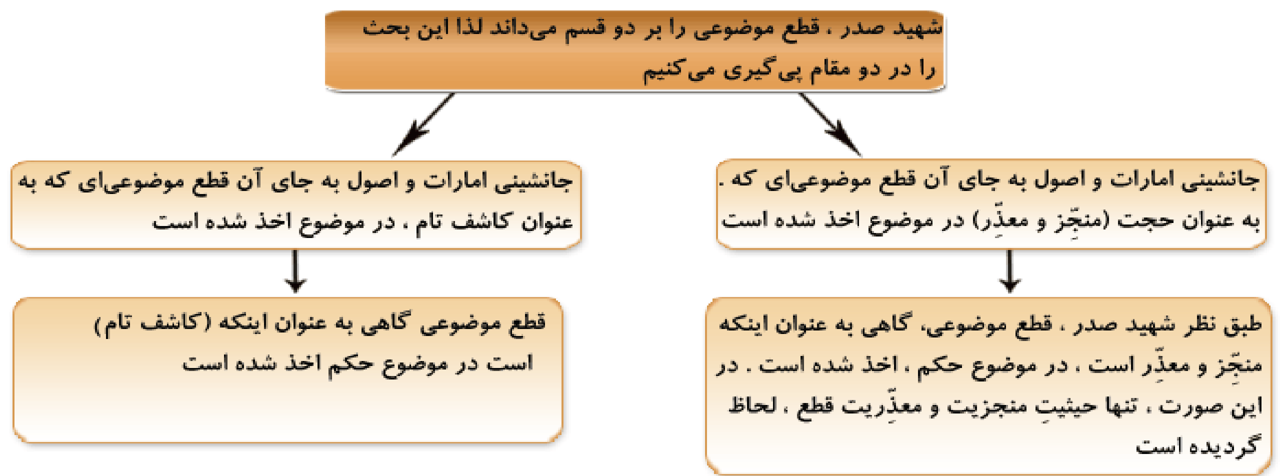
چکیده :۱. شهید صدر ، قطع موضوعی را بر دو قسم می‌داند : الف) قطعی که به عنوان « منجِّز و معذِّر » در موضع حکم اخذ شده است. ب) قطعی که به عنوان « کاشف تام » در موضوع حکم اخذ شده است .

۲. امارات معتبره می‌توانند جایگزین قطع موضوعی قسم اول بشوند ؛ چون دلیل حجیت امارات ، وارد بر دلیلی هستند که قطع موضوعیِ قسم اول در آن اخذ شده است .

۳. امارات معتبره نمی‌توانند جایگزین قطعِ موضوعیِ قسم دوم شوند؛ چون ادلهٔ حجیّتِ امارات ، آنها را (منجّز و معذّر می‌کند ولی) «کاشف تام » نمی‌کند.

٤. محقق نائینی معتقد است : ادلهٔ حجیت امارات ، آنها را علم اعتباری می‌کنند.و در نتیجه : ادلهٔ حجیت امارات ، حاکم بر آن دلیلی هستند که قطع موضوعیِ قسم دوم در آن اخذ شده است .

۵. اشکال شهید صدر بر محقق نائینی : یکی از شرایط حکومت ، نظارت دلیل حاکم بر دلیل محکوم است ؛ و دلیل حجیت امارات ، اگر سیره عُقَلا باشد، ناظر به دلیلی نیست که قطع موضوعی در موضوع حکم آن اخذ شده است ؛ چون قطع موضوعی در زندگی عُقَلا رواج ندارد.



سؤال ← آیا اماره یا اصل ، می‌تواند جانشین چنین قطع موضوعی‌ای بشود ؟

جواب

پاسخ را در ضمن چهار مرحله ، تبیین می‌کنیم

مرحله اول ← حجیت به معنای «منجّزیت و معذِّریت » است

مرحله دوم ← حجیت قطع ، به حکم عقل ثابت است و نیازی به عنایت شارع ندارد ؛ ولی اماره به جعل شارع و عنایت او چنین می‌شود

مرحله سوم ← حجیتی که با جعل شارع ، برای اماره پدید می‌آید ، حقیقی است یعنی بعد از این حقیقتاً اماره ، منجّز و معذِّر است

مرحله چهارم ← فرض این است که در قسم اول از قطع موضوعی ، قطع را به عنوان اینکه منجّز و معذِّر است در موضوع حکم ، اخذ کردیم . پس « قطع بودن » خصوصیتی ندارد و هر چه که منجّز و معذِّر باشد ، می‌تواند محقِق موضوع آن حکم باشد

نتیجهٔ مراحل چهار گانه ← اماره معتبره می‌تواند بجای این قسم از قطع موضوعی بنشیند


نکته
از بیان فوق ، این مطلب به دست می‌آید که آن ادله‌ای که اماره را حجت می‌کنند، «وارد» بر دلیلی هستند که قطع در موضوع حکمش اخذ شده است
توضیح در ضمن سه مرحله
مرحله اول
«ورود» به این معناست که دلیلی موضوع دلیل دیگر را حقیقتاً توسعه دهد و یا تضییق نماید
مرحله دوم
در قسم اول از قطع موضوعی، هر آنچه که منجِّزیت و معذِّریت آن ؛ ثابت شود ، می‌تواند موضوع حکم را محقق کرده و بجای قطع موضوعی قرار گیرد
مرحله سوم
دلیل حجیت اماره که برای اماره ، صفت منجّزیت و معذّریت را اثبات می‌نماید ، حقیقتاً با ایجاد یک فرد (اماره) موضوع حکم دلیل دیگر را توسعه می‌دهد؛ زیرا از این پس دلیل حکمی که در موضوع آن ، قطع اخذ شده است موارد قیام اماره را نیز شامل می‌شود
نتیجه مراحل سه‌گانه
ادلهٔ حجیت اماره ، حاکم بر ادلهٔ احکامی است که قطع در موضوع آنها اخذ شده است
مثال
اگر از طرفی شارع به مجتهد امر کرده باشد که : « اَفْتِ بوجوب مقطوع الوجوب » یعنی فتوا به وجوب آن چیزهایی بده که قطع به وجوبش داری . پس اگر فقیه صرفاً احتمالِ وجوب نماز جمعه را بدهد نباید فتوا به وجوبش دهد
امّا از طرف دیگر ، اگر این قطع به عنوان منجّز و معذّر در موضوع اخذ شده باشد . پس « مقطوع الوجوب » به معنای وجوب منجَّز است در این صورت خبر واحد که حجت است و منجِّز تکلیف اگر قائم بر وجوب نماز جمعه شود می‌تواند مجوّز افتاء به وجوب نماز جمعه را به دست فقیه بدهد

بررسی جانشین امارات و اصول به جای قطع موضوعی

قطع موضوعی ، گاهی به عنوان اینکه « کاشف تام » است در موضوع حکم اخذ شده است

طبق نظر شهید صدر ، قطع موضوعی، گاهی به عنوان اینکه منجّز و معذّر است ، در موضوع حکم ، اخذ شده است . در این صورت ، تنها حیثیتِ منجزیت و معذّریت قطع ، لحاظ گردیده است

سؤال ← آیا اماره ، می‌تواند جانشین چنین قطع موضوعی‌ای بشود ؟

جواب

پاسخ را در ضمن چهار مرحله ، تبیین می‌کنیم

مرحله اول ← «کاشف تام » یعنی چیزی که مطلب را به گونه‌ای واضح می‌کند که احتمال خلاف به کلی منتفی می‌شود

مرحله دوم ← قطع ، کاشف تام است و هیچ احتمال خلافی را باقی نمی‌گذارد ولی در مؤدای اماره و اصل ، احتمال خلاف وجود دارد

مرحله سوم ← شهید صدر معتقد است که دلیل حجیتِ اماره ، چیزی بیش از منجّزیت و معذّریت را برای آن اثبات نکرده و آن را تبدیل به کاشف تام نمی‌نماید

مرحله چهارم ← فرض این است که در قسم دوم از قطع موضوعی، قطع به عنوان اینکه کاشف تام می‌باشد در موضع حکم، اخذ شده است

نتیجه مراحل چهارگانه ← اماره معتبره ، نمی‌تواند بجای این قسم از قطع موضوعی بنشیند

استثناء

مگر آنکه ثابت شود ادلهٔ حجیتِ اماره ، عنایتی زاید بر جعل منجِّزیت و معذّریت برای آن، به دنبال دارد

شهید صدر معتقد است که ادلهٔ حجیت اماره و اصل ، چنین عنایت زائدی ندارند . محقق نائینی معتقد است که ادله حجیت اماره چنین عنایتی دارند

کلام محقق نائینی

محقق نائینی معتقد است که امارات می‌توانند جانشین قسم دوم از قطع موضوعی بشوند

تبیین کلام محقق نائینی

محقق نائینی معتقد است که

اولاً ؛ جعل حجیت برای اماره ، به معنای جعل طریقیت و علمیت برای آن است؛ یعنی ادلهٔ حجیتِ اماره ، آن را تبدیل به علم و کاشف تام می‌کند

ثانیاً ؛ ادلهٔ حجیت اماره ، حاکم بر دلیلی است که قطع در موضوع حکمش اخذ شده است ؛ لذا اماره می‌تواند محقِّقِ موضوع دلیلی باشد که قطع به این عنوان در موضوع حکمش اخذ شده است

نقد کلام محقق نائینی

شهید صدر می‌فرماید نمی‌توان ثابت کرد که ادلهٔ حجیت امارات ، حاکم بر دلیلی است که قطع موضوعی در حکم آن اخذ شده است

توضیح در ضمن دو مرحله

مرحلهٔ اول ؛ از شرایط حکومتِ یک دلیل بر دلیل دیگر نظارت است؛ به این معنا که باید دلیل حاکم ، ناظر بر دلیل محکوم باشد و در صدد تفسیر آن برآید

نتیجه

پس قبل از ادعای حکومت ادلهٔ حجیت اماره باید احراز کنیم که ادله حجیت ، ناظر به ادلهٔ احکام قطع موضوعی است

مرحلهٔ دوم ؛ اگر دلیل حجیت اماره، سیره عُقَلا باشد ـ مثل سیره عُقَلا بر حجیت خبر واحد ـ آن را نمی‌توان ناظر به ادلّه احکام قطع موضوعی دانست

دلیل

زیرا در بین عُقَلا قطع‌های موضوعی ـ برخلاف قطع‌های طریقی ـ آن شیوع و انتشار را ندارد تا بتوان ادعا کرد که سیره عُقَلا بر حجیت اماره، ناظر به احکام هر دو نوع قطع (موضوعی و طریقی) است

جلسه۴۳- اثبات الامارة لجواز الاسناد

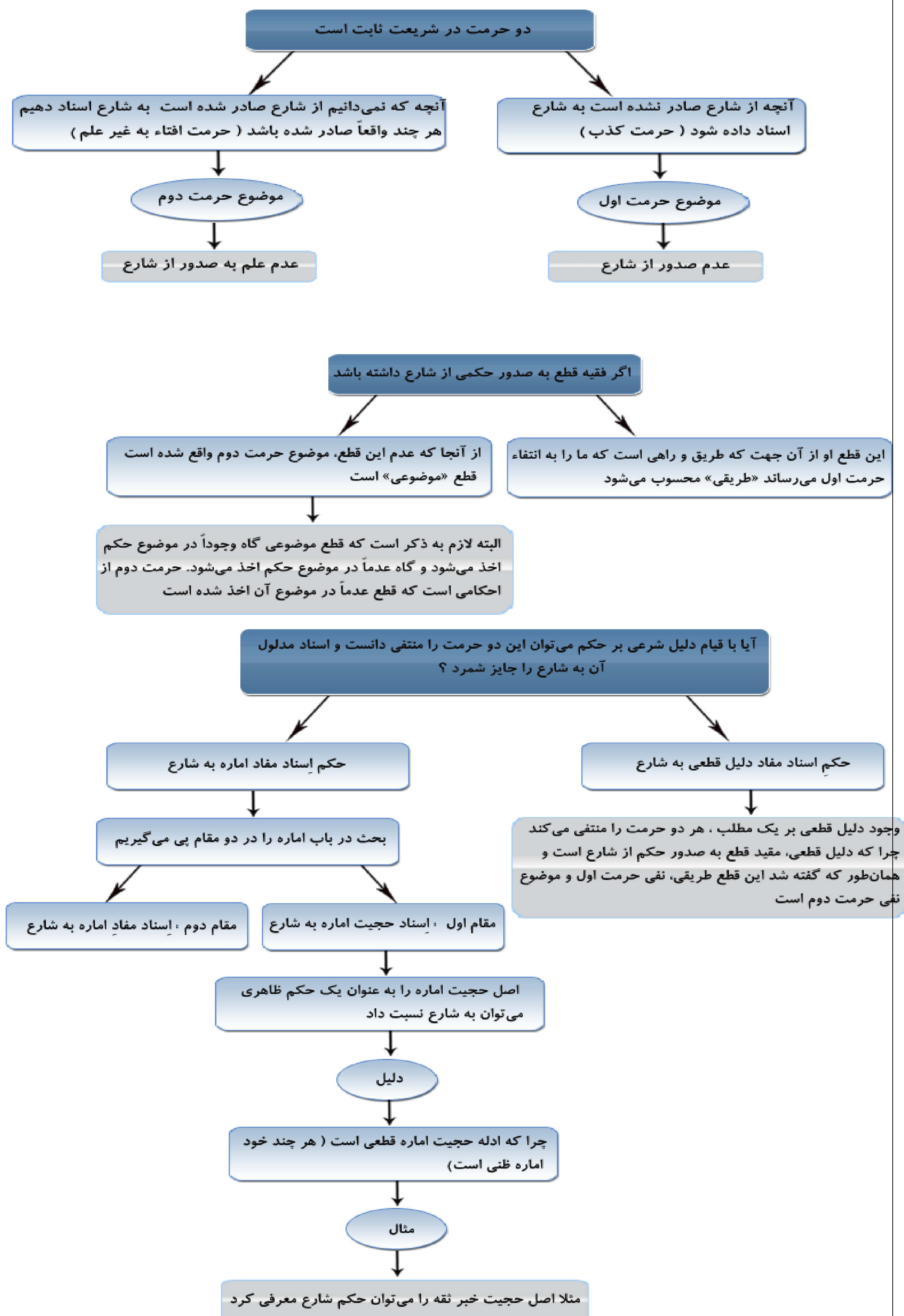
مقدمه: در این درس به بررسی جواز اسناد مفاد دلیل شرعی به شارع می‌پردازیم. می‌خواهیم بدانیم آیا می‌توان حکمی را که مدلول یک دلیل شرعی است به شارع مقدس نسبت داد ؟ آیا این «نسبت» مشمول حرمت کذب و حرمت افتاء به غیر علم نمی‌باشد؟ بحث خود را در قالب دو قسم از دلیل شرعی مطرح می‌کنیم :۱. دلیل قطعی۲. اماره معتبره
اما در این درس بحثی از اصل عملی به میان نمی‌آید و این شاید از آن روست که اصل عملی، صرفاً مبیّن وظیفه عملی مکلّف در صورت شک در حکم واقعی است و هیچ نظری به واقع ندارد .

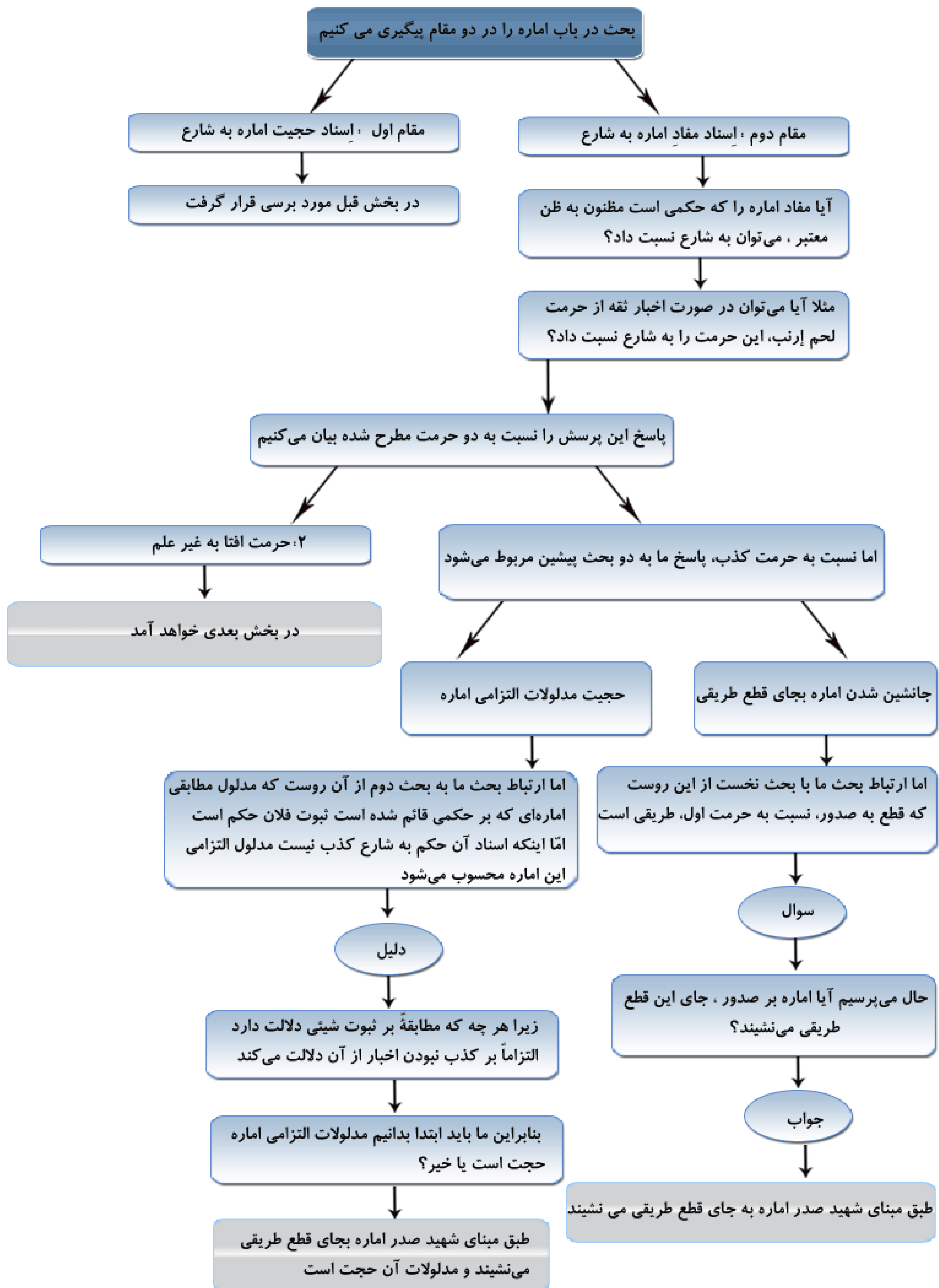
متن عربی

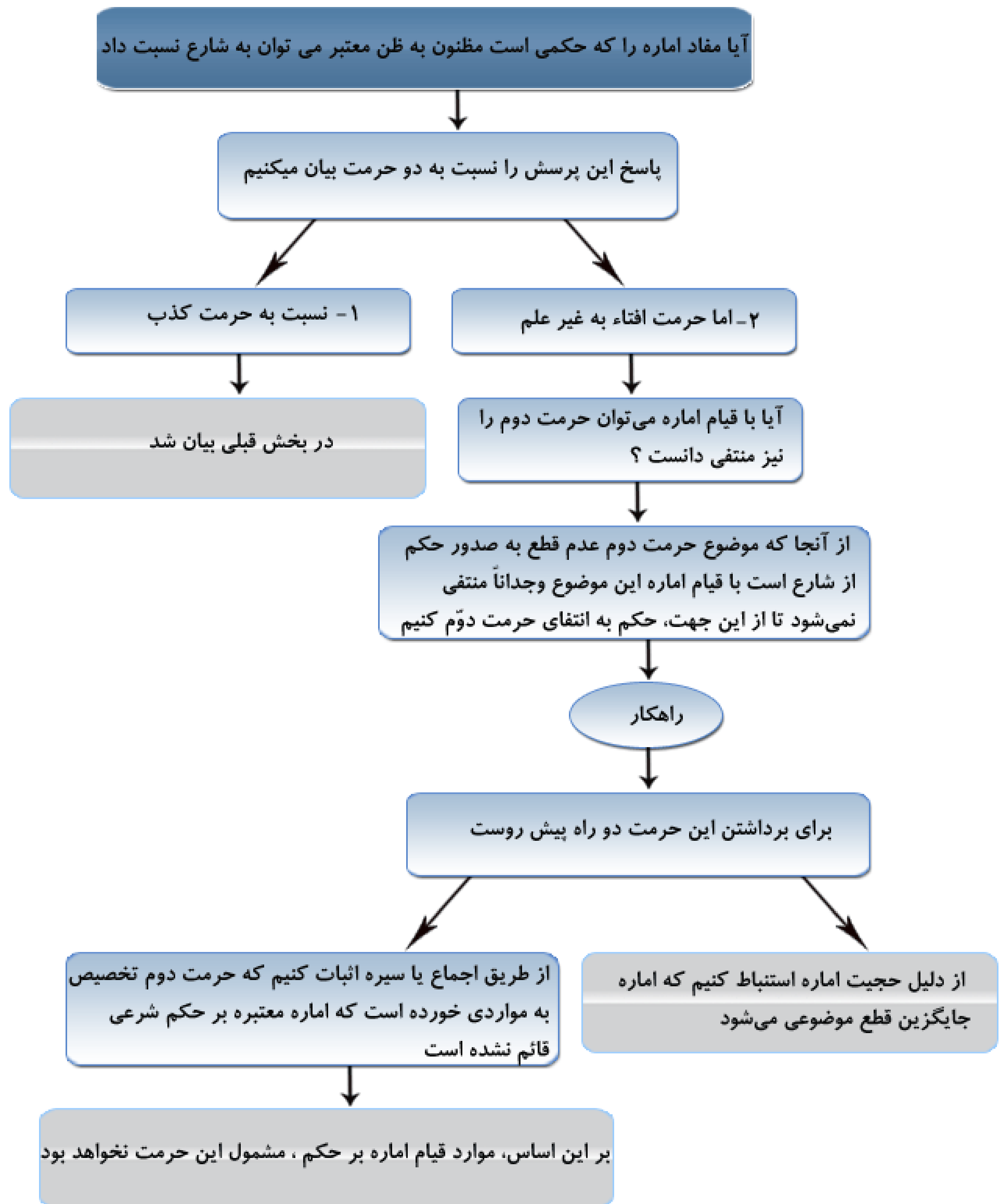
یحرم اسناد ما لم یصدر من الشارع إلیه لأنه کذب و یحرم أیضاً اسناد ما لا یعلم صدوره منه إلیه و ان کان صادراً فی الواقع، و هذا یعنی ان القطع بصدور الحکم من الشارع طریق لنفی موضوع الحرمة الأولی فهو قطع طریقی و موضوع لنفی الحرمة الثانیة، فهو من هذه الناحیة قطع موضوعی. و علیه فإذا کان الدلیل قطعیاً انتفت کلتا الحرمتین؛ لحصول القطع، و هو طریق إلی أحد النفیین و موضوع للآخر، و إذا لم یکن الدلیل قطعیاً بل أمارة معتبرة شرعاً فلا ریب فی جواز اسناد نفس الحکم الظاهری إلی الشارع لأنه مقطوع به.
و اما اسناد المؤدی فالحرمة الأُولی تنتفی بدلیل حجیة الأمارة لأن القطع بالنسبة إلیها طریقی و لا شک فی قیام الأمارة مقام القطع الطریقی.
غیر أن انتفاء الحرمة الأُولی کذلک مرتبط بحجیة مثبتات الأمارات، لأن موضوع هذه الحرمة عنوان الکذب و هو مخالفة الخبر للواقع، و انتفاء هذه المخالفة مدلول التزامی للأمارة الدالة علی ثبوت الحکم، لأن کل ما یدل علی شیء مطابقة، یدل التزاماً علی ان الاخبار عنه لیس کذباً.
و اما الحرمة الثانیة فموضوعها و هو عدم العلم ثابت وجدانا، فانتفاؤها یتوقف إما علی استفادة قیام الأمارة مقام القطع الموضوعی من دلیل حجیتها، أو علی إثبات مخصص لما دل علی عدم جواز الإسناد بلا علم - من إجماع أو سیرة - یخرج موارد قیام الحجة الشرعیة

چکیده : ۱. اِسناد چیزی به شارع در حالی که از او صادر نشده است ، حرمت کذب را در پی دارد و همچنین اِسناد چیزی به او در حالی که علم به صدورش نداریم ، حرمتِ افتاء به غیرعلم را به دنبال می‌آورد.
۲. قطع به صدور حکمی از شارع، هر دو حرمت فوق را (از اِسناد آن حکم به شارع) برمی‌دارد.
۳. « حجیتِ امارات معتبره» ، حکمی است که قطعاً از شارع صادر شده است و لذا اِسناد آن به شارع ، حرام نیست.
۴. حرمتِ کذب ، اِسناد مفاد اماره به شارع را شامل نمی‌شود.
۵. قیام اماره ، حداکثر باعثِ حصول ظن به مفاد آن است و لذا اِسناد آن به شارع ، از قبیلِ افتاء به غیر علم است.
۶. برای آنکه حرمتِ افتاء به غیرعلم ، دامنگیر اِسناد مفاد اماره به شارع نشود ، دو را در پیش داریم :
یا (همانند محقق نائینی) جانشینی اماره به جای قطع موضوعی را بپذیریم (که شهید صدر قبول ندارد) ویا اینکه حرمتِ اِفتاء به غیرعلم را مختص به مواردی بدانیم که اماره معتبره بر حکم شرعی قائم نشده باشد

طرح بحث اسناد مفاد ادله به شارع




بحث در باب اماره را در دو مقام پیگیری می کنیم
مقام اول : اِسناد حجیت اماره به شارع
در بخش قبل مورد بررسی قرار گرفت
مقام دوم : اِسناد مفادِ اماره به شارع
آیا مفاد اماره را که حکمی است مظنون به ظن معتبر ، می‌توان به شارع نسبت داد؟
مثلا آیا می‌توان در صورت اخبار ثقه از حرمت لحم إرنب، این حرمت را به شارع نسبت داد؟
پاسخ این پرسش را نسبت به دو حرمت مطرح شده بیان می‌کنیم
۲:حرمت افتا به غیر علم
در بخش بعدی خواهد آمد
اما نسبت به حرمت کذب، پاسخ ما به دو بحث پیشین مربوط می‌شود
حجیت مدلولات التزامی اماره
جانشین شدن اماره بجای قطع طریقی
اما ارتباط بحث ما به بحث دوم از آن روست که مدلول مطابقی اماره‌ای که بر حکمی قائم شده است ثبوت فلان حکم است امّا اینکه اسناد آن حکم به شارع کذب نیست مدلول التزامی این اماره محسوب می‌شود
دلیل
زیرا هر چه که مطابقةً بر ثبوت شیئی دلالت دارد التزاماً بر کذب نبودن اخبار از آن دلالت می‌کند
بنابراین ما باید ابتدا بدانیم مدلولات التزامی اماره حجت است یا خیر؟
طبق مبنای شهید صدر اماره بجای قطع طریقی می‌نشیند و مدلولات آن حجت است
اما ارتباط بحث ما با بحث نخست از این روست که قطع به صدور، نسبت به حرمت اول، طریقی است
سوال
حال می‌پرسیم آیا اماره بر صدور ، جای این قطع طریقی می‌نشیند؟
جواب
طبق مبنای شهید صدر اماره به جای قطع طریقی می نشیند


آیا مفاد اماره را که حکمی است مظنون به ظن معتبر می توان به شارع نسبت داد
پاسخ این پرسش را نسبت به دو حرمت بیان میکنیم
۱- نسبت به حرمت کذب
۲ـ اما حرمت افتاء به غیر علم
در بخش قبلی بیان شد
آیا با قیام اماره می‌توان حرمت دوم را
نیز منتفی دانست ؟
از آنجا که موضوع حرمت دوم عدم قطع به صدور حکم
از شارع است با قیام اماره این موضوع وجداناً منتفی
نمی‌شود تا از این جهت، حکم به انتفای حرمت دوّم کنیم
راهکار
برای برداشتن این حرمت دو راه پیش روست
از طریق اجماع یا سیره اثبات کنیم که حرمت دوم تخصیص
به مواردی خورده است که اماره معتبره بر حکم شرعی
قائم نشده است
از دلیل حجیت اماره استنباط کنیم که اماره
جایگزین قطع موضوعی می‌شود
بر این اساس، موارد قیام اماره بر حکم ، مشمول این حرمت نخواهد بود

جلسه٤٤- ابطال طريقهٔ الدليل - تقسيم البحث فی الادلهٔ المحرزة

مقدمه: شهيد صدر (ره) در پايان مباحث حجيت قطع به بررسی اين مسأله می‌پردزاد که آيا شارع می‌تواند حجيت دليل را ابطال نمايد يا خير؟ و اگر پاسخ، مثبت است چه اسلوب و روشی بايد اتخاذ شود؟ در ادامهٔ اين بحث، مدعای اخباريها مبنی بر عدم حجيت قطع عقلی ، مطرح شده و به نقد کشيده می‌شود و در پايان درس، نحوهٔ چينش و ارائهٔ مباحث بعدی بيان می‌گردد .

متن عربی- إبطال طريقهٔ الدليل :

كل نوع من أنواع الدليل حتى لو كان قطعياً يمكن للشارع التدخل فی إبطال حجيته، و ذلک عن طريق تحويله من الطريقية إلى الموضوعية بأن يأخذ عدم قيام الدليل الخاصّ على الجعل الشرعی فی موضوع الحكم المجعول فی ذلک الجعل فيكون عدم قيام دليل خاص على الجعل الشرعی قيداً فی الحكم المجعول، فإذا قام هذا الدليل الخاصّ على الجعل الشرعی، انتفى المجعول بانتفاء قيده، و ما دام المجعول منتفياً فلا منجزية و لا معذرية.

و ليس ذلک من سلب المنجزية عن القطع بالحكم الشرعی، بل من الحيلولة دون وجود هذا القطع، لأن القطع المنجز هو القطع بفعلية المجعول لا القطع بمجرد الجعل، و لا قطع فی المقام بالمجعول، و ان كان القطع بالجعل ثابتاً، غير ان هذا القطع الخاصّ بالجعل بنفسه يكون نافياً لفعلية المجعول نتيجة لتقيد المجعول بعدمه، و قد سبق فی أبحاث الدليل العقلی فی الحلقة السابقة انه لا مانع من أخذ علم مخصوص بالجعل شرطاً فی المجعول أو أخذ عدمه قيداً فی المجعول و لا يلزم من كل ذلک دور.

و قد ذهب جملة من العلماء إلى ان العلم المستند إلى الدليل العقلی فقط ليس بحجة، و قيل فی التعقيب على ذلک: إنه ان أُريد بهذا تحويله من طريقی إلى موضوعی الطريقة التی ذكرناها بان يكون عدم العلم العقلی بالجعل قد أخذ قيداً فی المجعول فهو ممكن ثبوتاً، و لكنه لا دليل على هذا التقييد إثباتاً. و ان أُريد بهذا سلب الحجية عن العلم العقلی بدون التحويل المذكور فهو مستحيل، لأن القطع الطريقی لا يمكن تجريده عن المنجزية و المعذرية، و سيأتی الكلام عن ذلک فی مباحث الدليل العقلی ان شاءَ اللّه تعالى.

تقسيم البحث فی الأدلة المحرزة: و سنقسم البحث فی الأدلة المحرزة وفقاً لما تقدم فی الحلقة السابقة إلى قسمين:

أحدهما: فی الدليل الشرعی. و الآخر: فی الدليل العقلی. كما ان القسم الأول نوعان: أحدهما: الدليل الشرعی اللفظی. و الآخر: الدليل الشرعی غير اللفظی. و البحث فی الدليل الشرعی تارة فی تحديد ضوابط عامة لدلالته و ظهوره. و أخرى فی ثبوت صغراه - أی فی حيثية الصدور - و ثالثة فی حجية ظهوره. و على هذا المنوال تجری البحوث فی هذه الحلقة.

چكيده :١. حكم در يک تقسيم به دو مرحلهٔ جعل و مجعول تقسيم می‌شود؛ مرحلهٔ جعل، همان تشريع الهی است و در مرحله مجعول، حكم به فعليت می‌رسد .

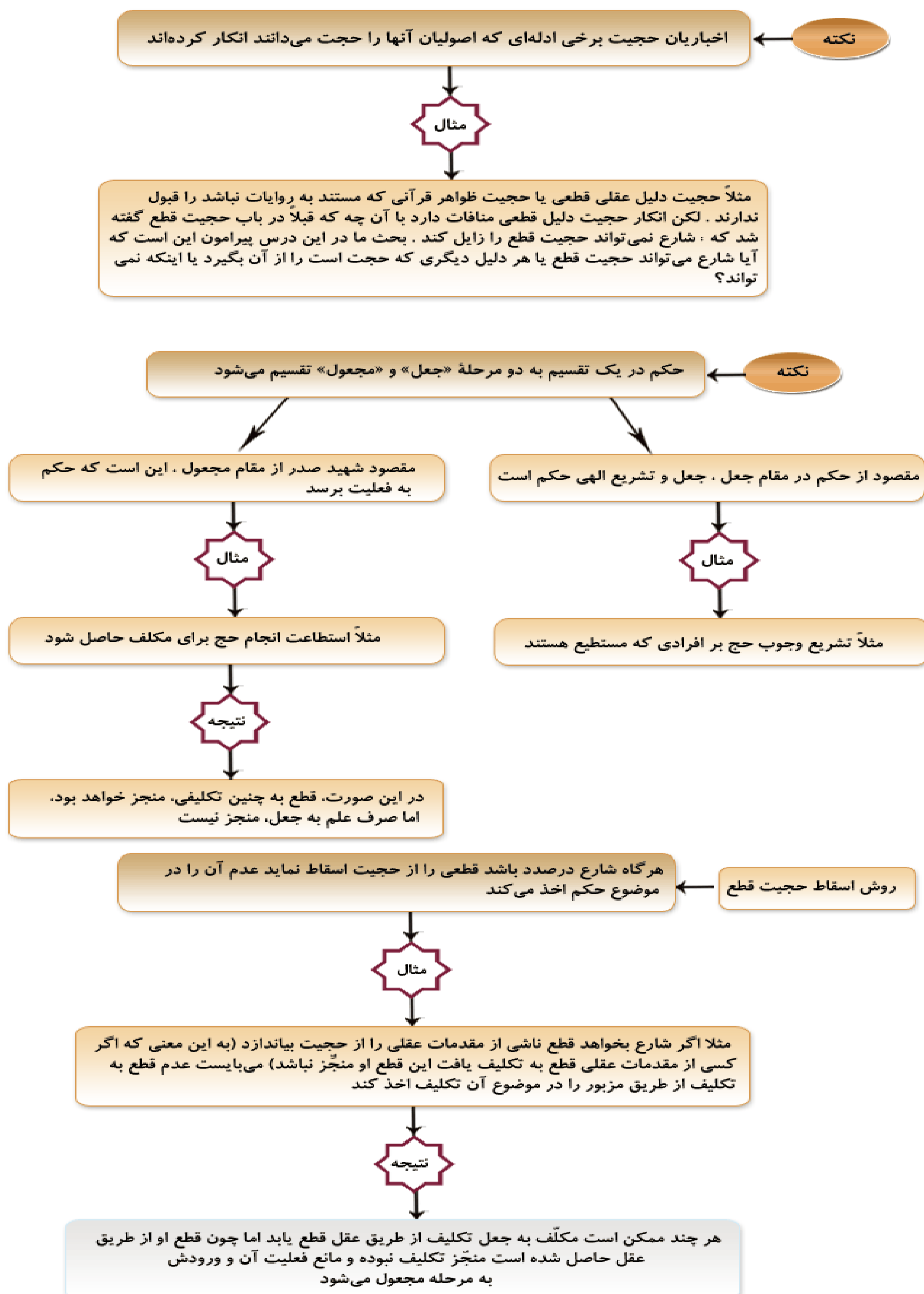
٢. قطع به تكليف در مقام جعل، منجز نيست، به خلاف قطع به تكليف در مقام مجعول .

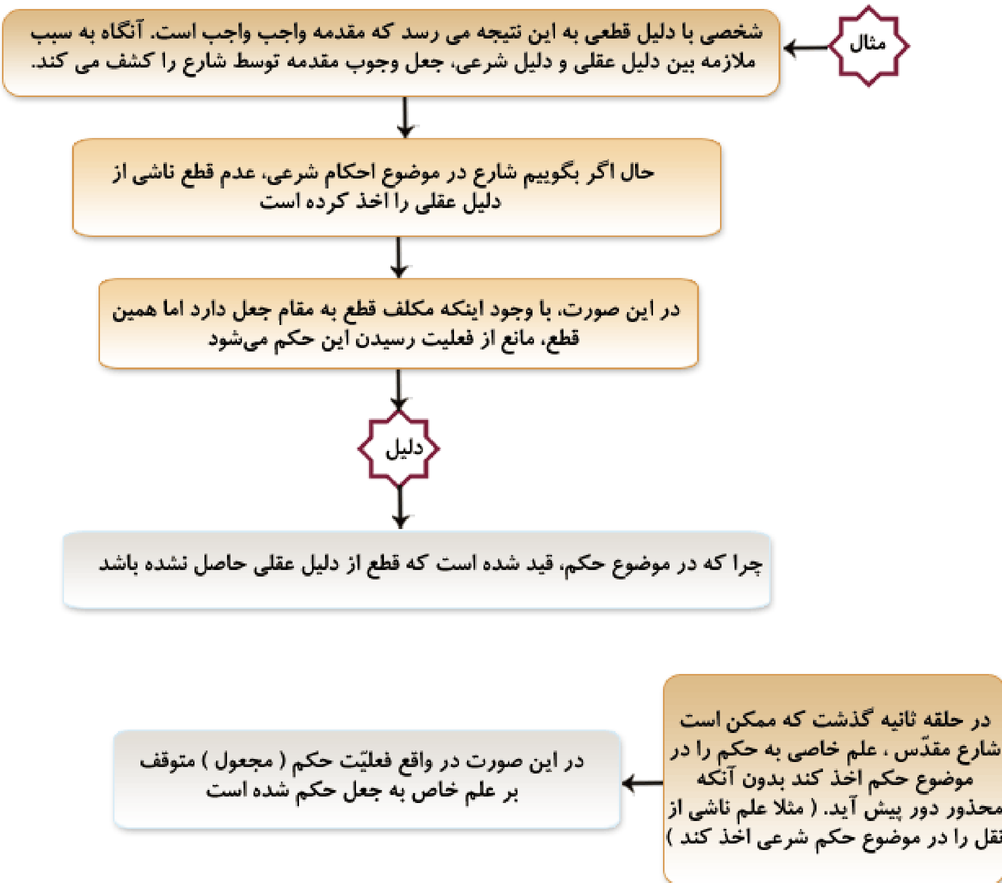
٣. هر گاه شارع در صدد باشد قطعی را از حجيت ساقط كند، عدم آن را در موضوع حكم اخذ می‌كند. در اين صورت ، فعليت حكم ، متوقف بر علم خاصی شده است بدون آنكه محذور دور پيش بيايد.

٤. اخباری‌ها قائلند قطعی كه ناشی از دليل عقلی باشد، حجت نيست .

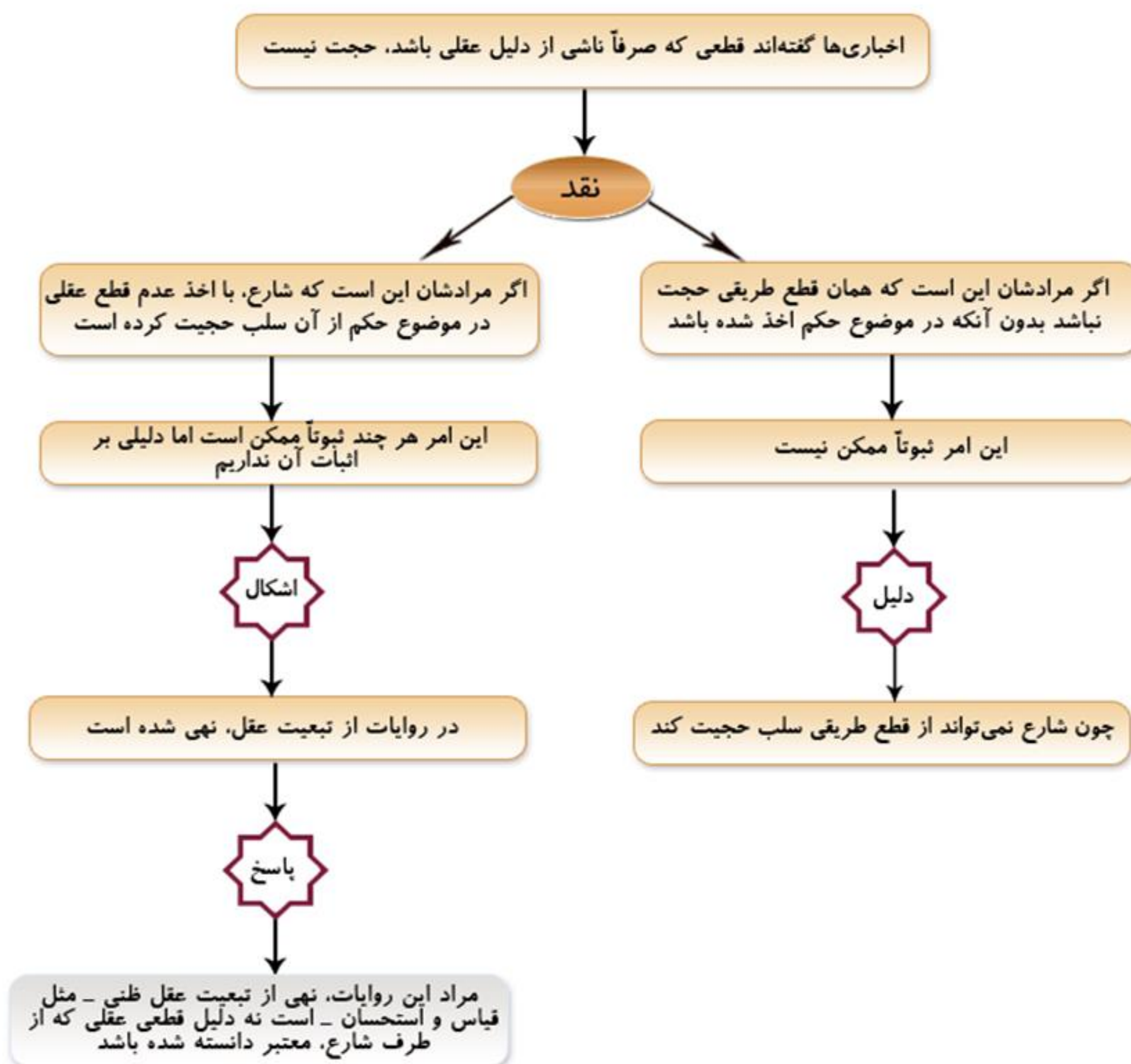
٥. در نقد اخباری‌ها گفته شده است : اين امر هر چند ثبوتاً ممكن است اما اثباتاً دليلی بر وقوع آن يافت نشده است.

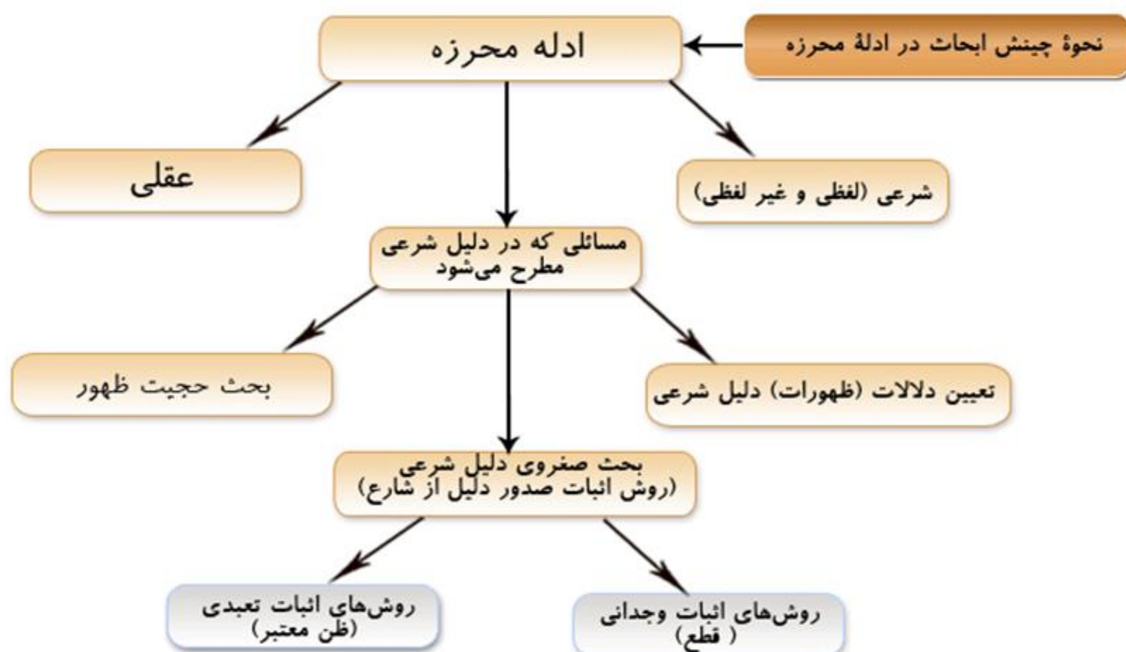
ابطال طریقیت دلیل:




مثال
شخصی با دلیل قطعی به این نتیجه می رسد که مقدمه واجب واجب است. آنگاه به سبب ملازمه بین دلیل عقلی و دلیل شرعی، جعل وجوب مقدمه توسط شارع را کشف می کند.
حال اگر بگوییم شارع در موضوع احکام شرعی، عدم قطع ناشی از دلیل عقلی را اخذ کرده است
در این صورت، با وجود اینکه مکلف قطع به مقام جعل دارد اما همین قطع، مانع از فعلیت رسیدن این حکم می‌شود
دلیل
چرا که در موضوع حکم، قید شده است که قطع از دلیل عقلی حاصل نشده باشد
در حلقه ثانیه گذشت که ممکن است شارع مقدّس ، علم خاصی به حکم را در موضوع حکم اخذ کند بدون آنکه محذور دور پیش آید. (مثلا علم ناشی از نقل را در موضوع حکم شرعی اخذ کند)
در این صورت در واقع فعلیّت حکم (مجعول) متوقف بر علم خاص به جعل حکم شده است

تطبیق مساله با نظر اخباریون





جلسه٤٥- الدلیل الشرعی اللفظی -الدلالات الخاصّة و المشترکة[١]

مقدمه: یکی از مباحثی که در علم اصول، مورد کنکاش قرار گرفته است «مباحث الفاظ» است که حجم قابل توجهی از مسایل این علم را به خود اختصاص داده است . اهمیت این بحث از آن روست که فهم صحیح «ادله شرعیه لفظیه» مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که در این بحث مورد پذیرش قرار می‌گیرد . البته در این راستا، اموری هم چون اصل نیاز علم اصول به مباحث الفاظ و یا استطرادی نبودن این مباحث، مورد بحث و نظر واقع شده است. در این درس، با نظر شهید صدر (ره) دربارهٔ مطالب مزبور آشنا خواهیم شد .

متن عربی-الدَلِیل الشَرْعی : البَحثُ الأوّل تحدیدُ دَلَالَات الدَلیل الشرعی

١ - الدَلیل الشَرعی اللفظی -الدلالات الخاصة و المشترکة:

هناک فی الألفاظ دلالات خاصة لا تشکل عناصر مشترکة فی عملیة الاستنباط تتولاها علوم اللغة، و لا تدخل فی علم الأصول، و هناک دلالات عامة تصلح للدخول فی استنباط مسائل مختلفة، و هذه یبحث عنها علم الأصول بوصفها عناصر مشترکة فی عملیة الاستنباط کدلالة صیغة افعل علی الوجوب، و دلالة اسم الجنس الخالی من القید علی إرادة المطلق و نحو ذلک.

و قد یقال إن غرض الأصولی انما هو تعیین ما یدل علیه اللفظ من معنی أو ما هو المعنی الظاهر للفظ عند تعدد معانیه لغة، و إثبات هذا الغرض انما یکون عادة بنقل أهل اللغة أو بالتبادر الّذی هو عملیة عفویة یمارسها کل إنسان بلا حاجة إلی تعمُّل و مزید عنایة، فأی مجال یبقی للبحث العلمی و لا عمال الصناعة و التدقیق فی هذه المسائل لکی یتولی ذلک علم الأصول؟ و التحقیق ان البحوث اللفظیة التی یتناولها علم الأصول علی قسمین: أحدهما: البحوث اللغویة. و الآخر: البحوث التحلیلیة. اما البحوث اللغویة فهی بحوث یراد بها اکتشاف دلالة اللفظ علی معنی معین من قبیل البحث عن دلالة صیغة الأمر علی الوجوب، و دلالة الجملة الشرطیة علی المفهوم.

چکیده

١. پس از تعیین دلالات عام دلیل شرعی (که بحثی صغروی است)، بحث می‌شود که آیا این دلالات عامه، حجت هستند یا خیر (که این، بحثی کبروی است) .

٢. عناصر دخیل در استنباط حکم بر دو قسم است : عناصر مشترکه که در همه ابواب فقهی قابلیت دارند به کار استنباط حکم شرعی آیند و عناصر خاصه که در یک یا چند مسأله معدود فقهی، قابل استفاده است .

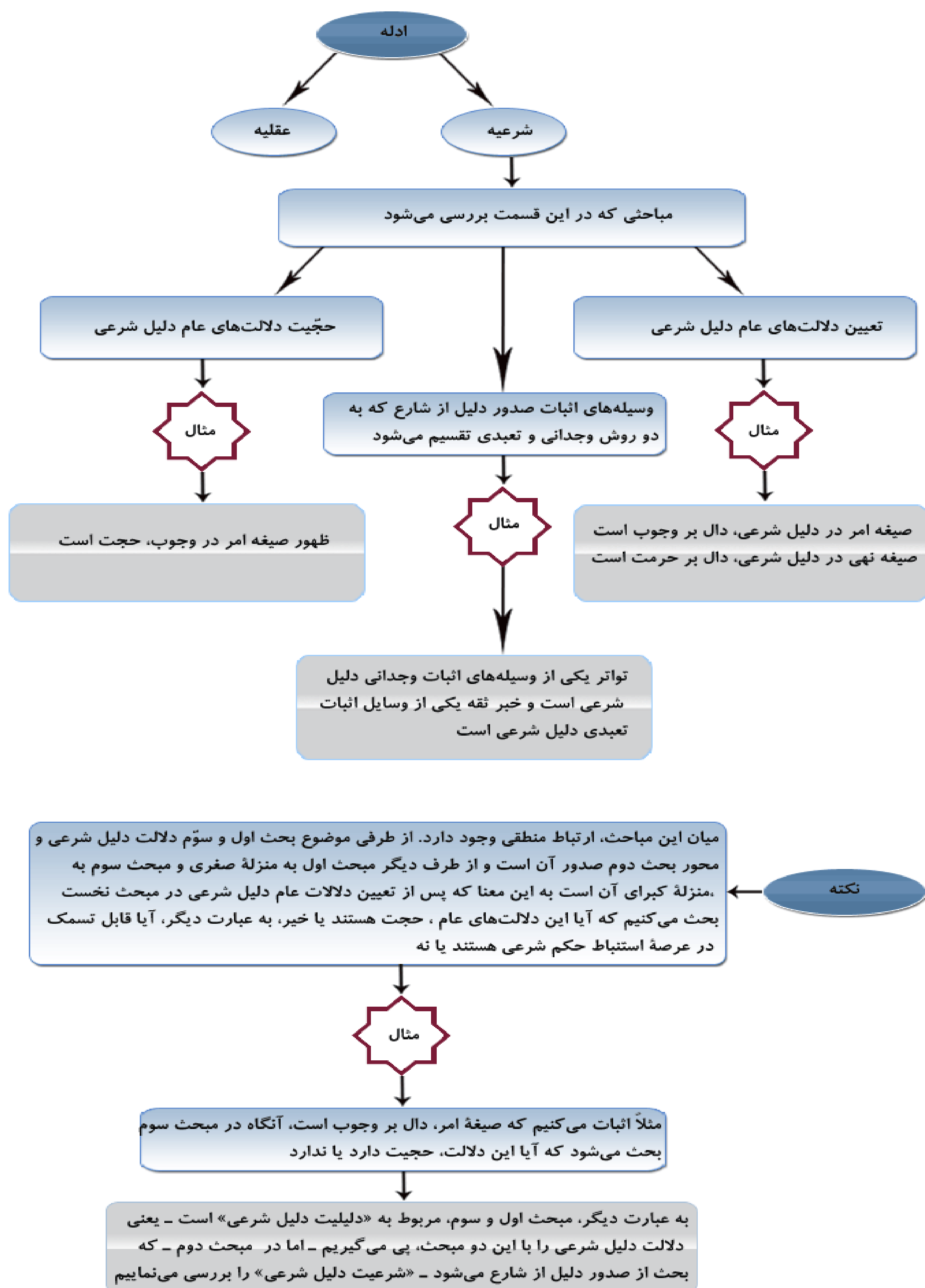
٣. در علم اصول، فقط از عناصر مشترکه بحث می‌شود .

٤. عناصر لغوی نیز شامل دو قسم مشترکه و خاصه است که در علم اصول، فقط عناصر لغوی مشترک بررسی می‌گردد .

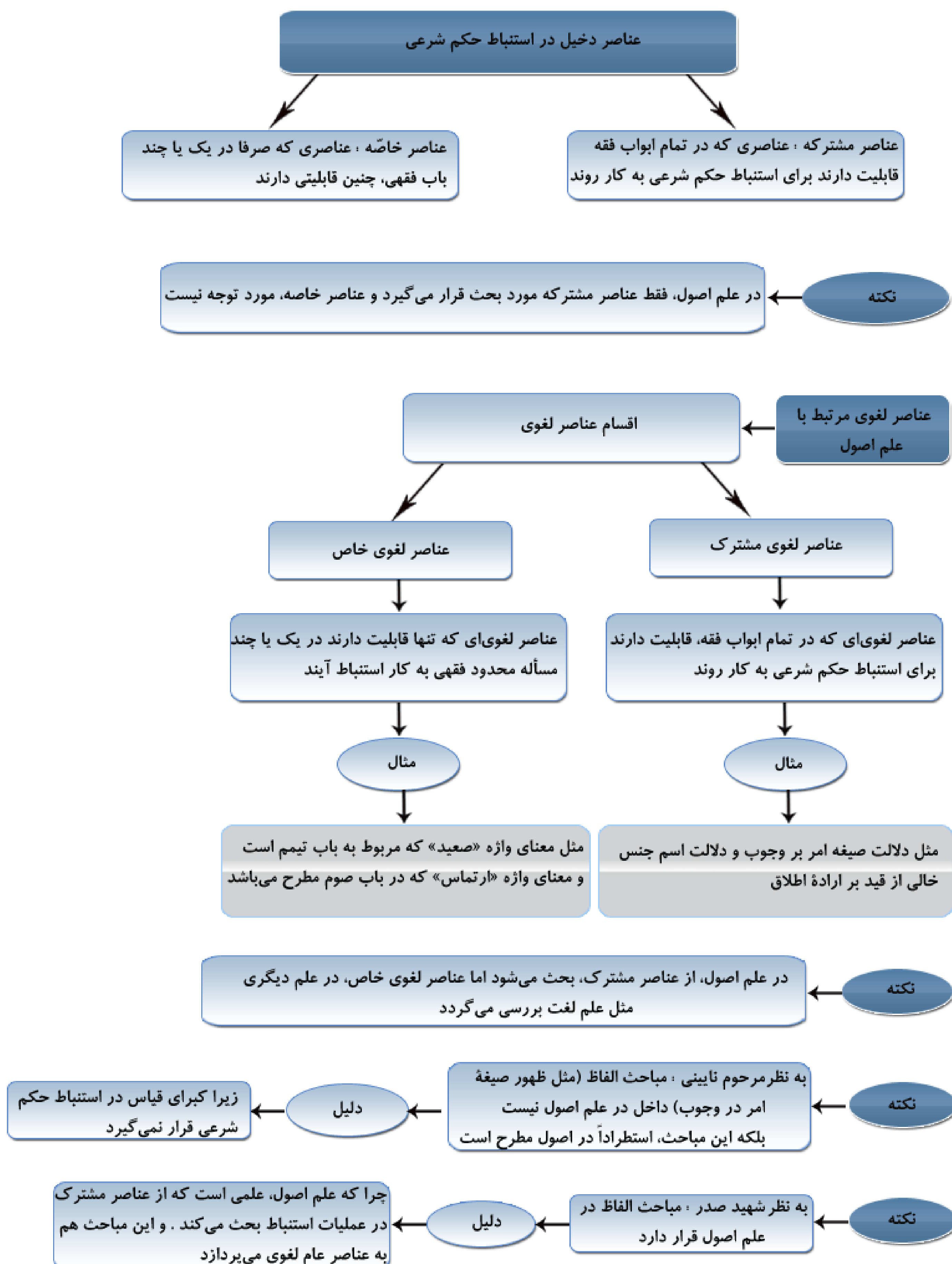
٥. بر اساس تعریفی که شهید صدر از علم اصول ارائه کرده‌اند، مباحث الفاظ، داخل در علم اصول است اما مرحوم نایینی بر اساس مبنای خود در تعریف علم اصول، مباحث الفاظ را استطرادی می‌داند .

٦. دربارهٔ مباحث الفاظ علم اصول این اشکال مطرح شده است که : اگر غرض اصولی، تعیین معنای لفظ یا معنای ظاهر لفظ از میان معانی آن می‌باشد، این غرض با مراجعه به اهل لغت و تبادر، به سهولت تأمین می‌شود و دیگر نیازی به مباحث مبسوط لفظی نیست .

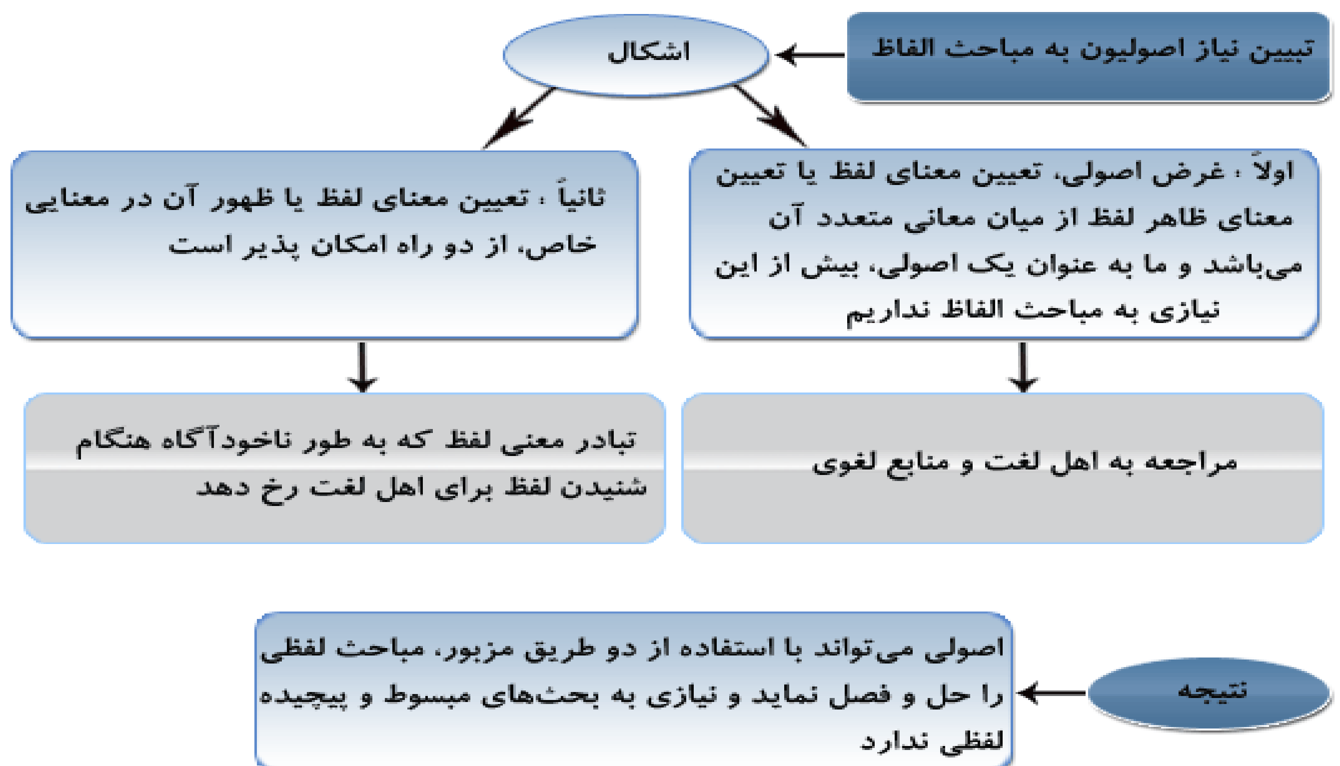
٧. بحث‌های لفظی تحلیلی، در مرتبهٔ بعد از شناخت اصل دلالت الفاظ قرار دارند. این مباحث در عین آن که دخیل در استنباط حکم شرعی هستند از پیچیدگی خاصی برخوردارند و لذا علم اصول، حجمی از مباحثش را به این دقت‌ها اختصاص داده است .


ادله
عقلیه
شرعیه
مباحثی که در این قسمت بررسی می‌شود
حجّیت دلالت‌های عام دلیل شرعی
تعیین دلالت‌های عام دلیل شرعی
وسیله‌های اثبات صدور دلیل از شارع که به
دو روش وجدانی و تعبدی تقسیم می‌شود
مثال
مثال
ظهور صیغه امر در وجوب، حجت است
مثال
صیغه امر در دلیل شرعی، دال بر وجوب است
صیغه نهی در دلیل شرعی، دال بر حرمت است
تواتر یکی از وسیله‌های اثبات وجدانی دلیل
شرعی است و خبر ثقه یکی از وسایل اثبات
تعبدی دلیل شرعی است
نکته
میان این مباحث، ارتباط منطقی وجود دارد. از طرفی موضوع بحث اول و سوّم دلالت دلیل شرعی و
محور بحث دوم صدور آن است و از طرف دیگر مبحث اول به منزلهٔ صغری و مبحث سوم به
منزلهٔ کبرای آن است به این معنا که پس از تعیین دلالات عام دلیل شرعی در مبحث نخست،
بحث می‌کنیم که آیا این دلالت‌های عام ، حجت هستند یا خیر، به عبارت دیگر، آیا قابل تسمک
در عرصهٔ استنباط حکم شرعی هستند یا نه
مثال
مثلاً اثبات می‌کنیم که صیغهٔ امر، دال بر وجوب است، آنگاه در مبحث سوم
بحث می‌شود که آیا این دلالت، حجیت دارد یا ندارد
به عبارت دیگر، مبحث اول و سوم، مربوط به «دلیلیت دلیل شرعی» است ـ یعنی
دلالت دلیل شرعی را با این دو مبحث، پی می‌گیریم ـ اما در مبحث دوم ـ که
بحث از صدور دلیل از شارع می‌شود ـ «شرعیت دلیل شرعی» را بررسی می‌نماییم

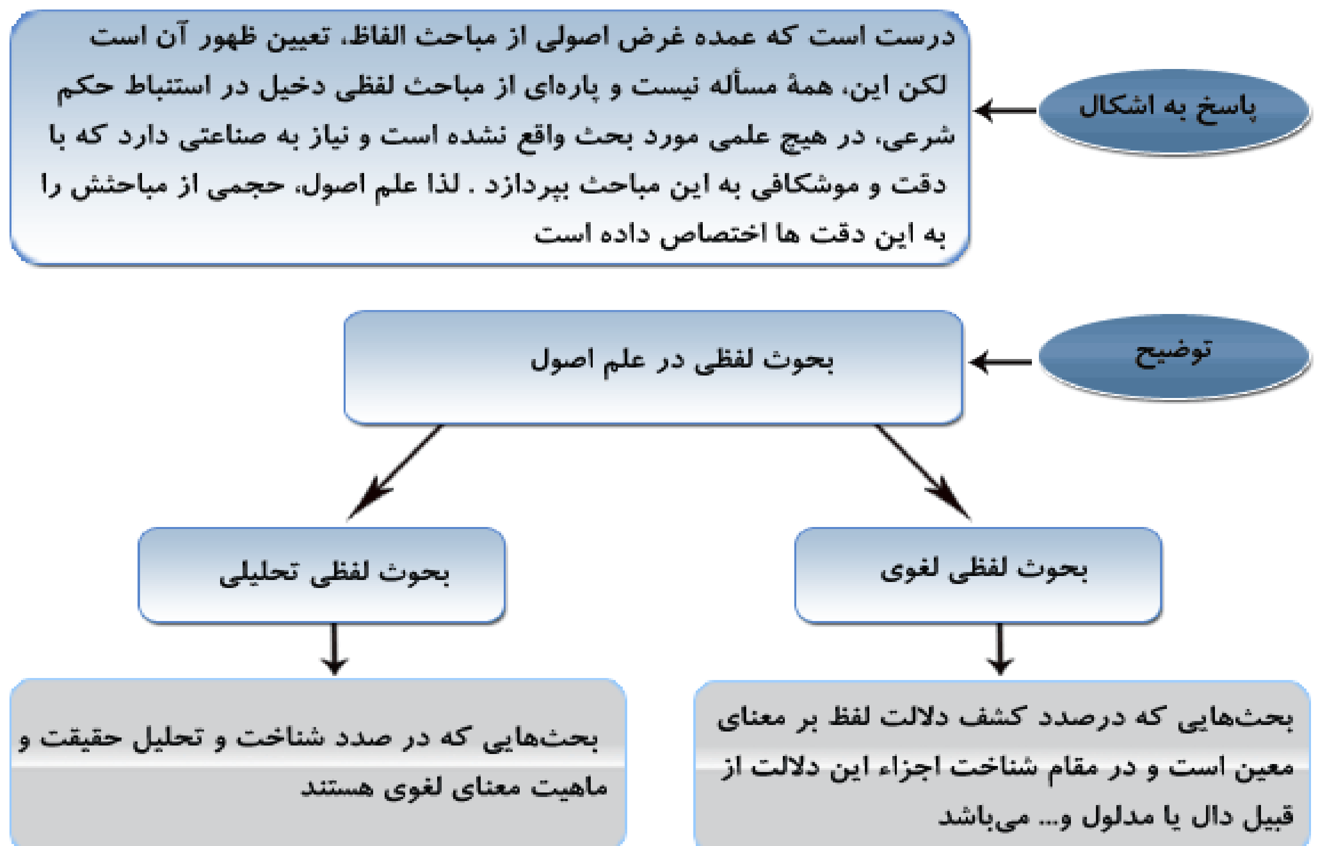
عناصرمشترکه و عناصرخاصه

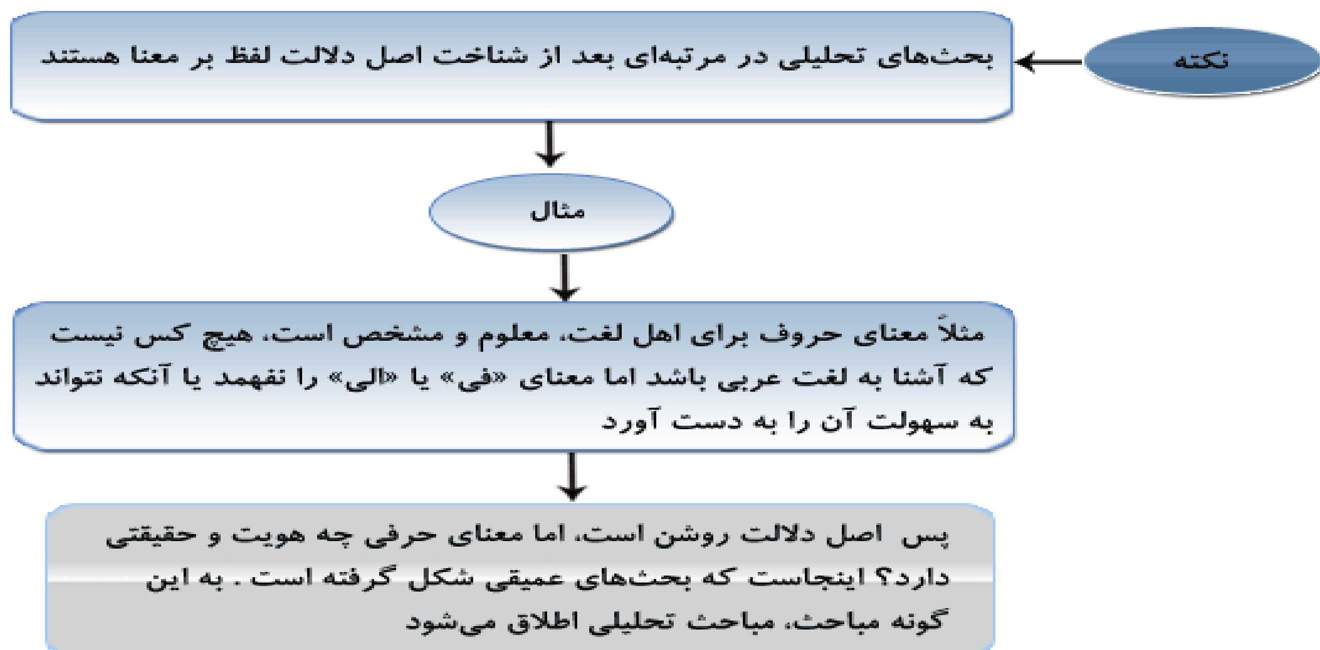


تبیین نیاز اصولیون به مباحث الفاظ



پاسخ به اشکال





جلسه٤٦- الدلیل الشرعی اللفظی -الدلالات الخاصّة و المشترکة٢

مقدمه: در ادامه مطالب پیش گفته در زمینه «نیازمندی علم اصول به مباحث گستردهٔ لفظی» مطالب دیگری در این درس بیان می‌گردد و در حقیقت، بخش اساسی پاسخ مصنف به اشکال مزبور در این درس آمده است .در ادامه، پس از بیان اقسام مباحث لغوی، پیرامون قسم اول و دوم آن، قدری توضیح داده می‌شود و قسم سوم به درس بعد موکول می‌شود . ذکر این نکته خالی از فایده نیست که بیان اقسام مباحث لغوی، به منظور معرفی مباحث آینده و آشنایی اجمالی با آنهاست.

متن عربی

و اما البحوث التحلیلیة فیفترض فیها مسبقاً ان معنی الکلام معلوم، و دلالة الکلام علیه واضحة غیر ان هذا المعنی مستفاد من مجموع اجزاء الکلام علی طریقة تعدد الدال و المدلول، فکل جزء من المعنی یقابله جزء فی الکلام و من هنا قد یکون ما یقابل بعض أجزاء الکلام من أجزاء المعنی واضحاً، و لکن ما یقابل بعضها الآخر غیر واضح فیبحث بحثاً تحلیلیاً عن تعیین المقابل.

و مثال ذلک: البحث عن مدلول الحرف و المعانی الحرفیة فاننا حین نقول »زید فی الدار« نفهم معنی الکلام، بوضوح و نستطیع بسهولة ان ندرک ما یقابل کلمة)زید(و ما یقابل کلمة)دار(و اما ما یقابل کلمة)فی(فلا یخلو من غموض، و من أجل ذلک یقع البحث فی معنی الحرف و هو لیس بحثاً لغویاً، إذ لا یوجد فیمن یفهم العربیة من لا یتصور معنی)فی(ضمن تصوره لمدلول جملة)زید فی الدار(و انما هو بحث تحلیلی بالمعنی الّذی ذکرناه.

و من الواضح ان البحث التحلیلی بهذا المعنی لا یرجع فیه إلی مجرد التبادر أو نصّ علماء اللغة، بل هو بحث علمی تولاه علم الأصول حدود ما یترتب علیه أثر فی عملیة الاستنباط علی ما یأتی إن شاء اللّه تعالی.

و اما البحوث اللغویة فهی یمکن ان تقع موضعاً للبحث العلمی فی إحدی الحالات التالیة.

الحالة الأولی: ان تکون هناک دلالة کلیة کقرینة الحکمة، و یراد إثبات ظهور الکلام فی معنی کتطبیق لتلک القرینة الکلیة.

و مثال ذلک: ان یقال بان ظاهر الأمر هو الطلب النفسیّ لا الغیری، و التعیینی لا التخییری تمسکاً بالإطلاق، و تطبیقاً لقرینة الحکمة عن طریق

إثبات ان الطلب الغيری و التخييری طلب مقيد فيُنفی بتلک القرينة کما تقدم فی الحلقة السابقة، فان هذا بحث فی التطبيق يستدعی النّظر العلمی فی حقيقة الطلب الغيری و الطلب التخييری و إثبات انهما من الطلب المقيد.

الحالة الثانية: ان يکون المعنی متبادراً و مفروغاً عن فهمه من اللفظ، و انما يقع البحث العلمی فی تفسير هذه الدلالة، و هل هی تنشأ من الوضع أو من قرينة الحکمة، أو من منشأ ثالث؟ و مثال ذلک: انه لا إشکال فی تبادر المطلق من اسم الجنس مع عدم ذکر القيد، و لکن يبحث فی علم الأصول ان هذا هل هو من أجل وضع اللفظ للمطلق، أو من أجل دال آخر کقرينة الحکمة؟ و هذا بحث لا يکفی فيه مجرد الإحساس بالتبادر الساذج بل لا بد من جمع ظواهر عديدة ليستکشف من خلالها ملاک الدلالة.

چکيده

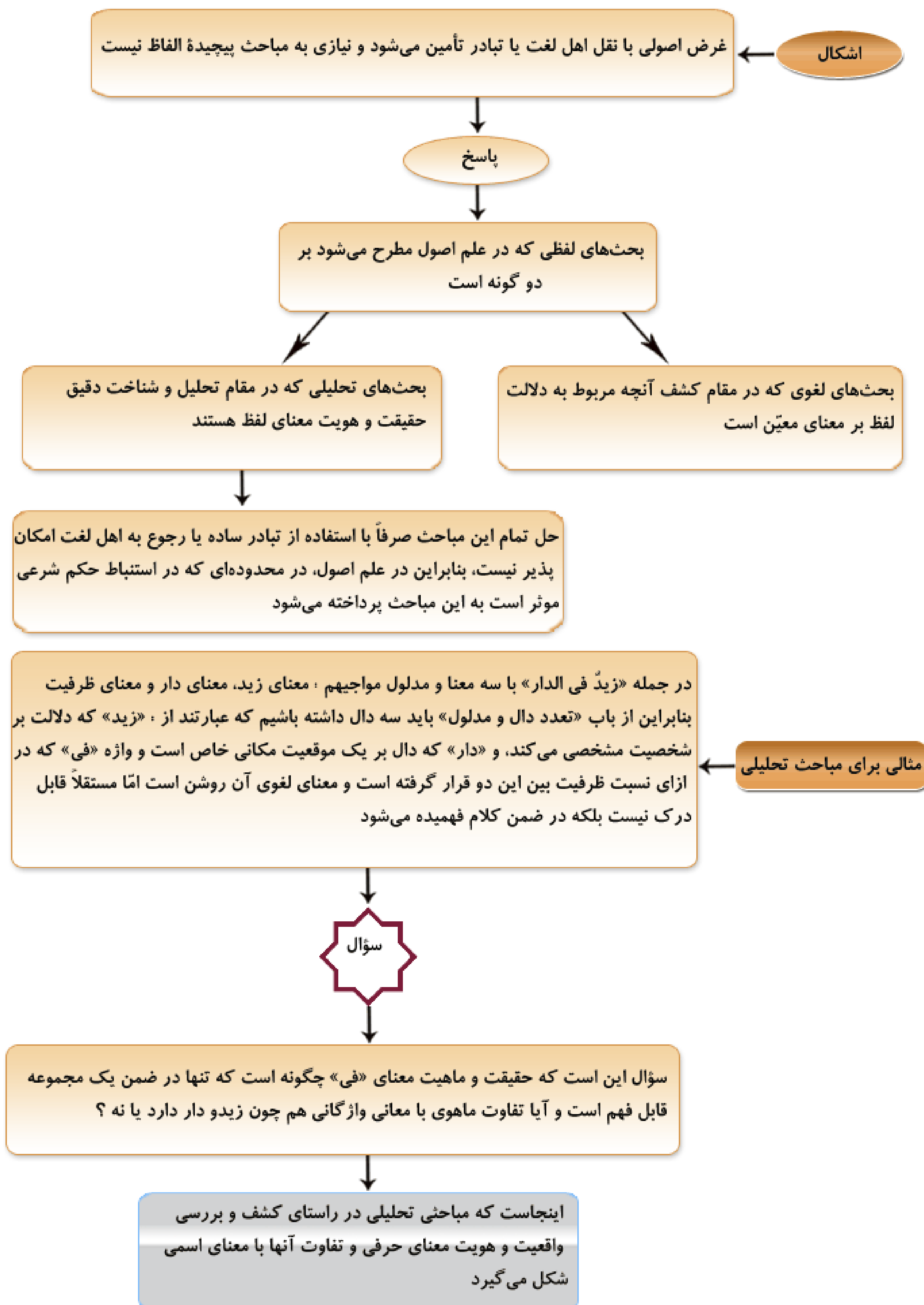
۱. بحث های لفظی که در علم اصول مطرح می‌شود بر دو گونه است : بحث های لغوی و بحث‌های تحليلی .

۲. بحث‌های لغوی در صدد کشف دلالات لغوی و زوايای پنهان آن است. اما در بحث‌های تحليلی، حقيقت و هويت معنای مدلول مورد بررسی قرار می گيرد .

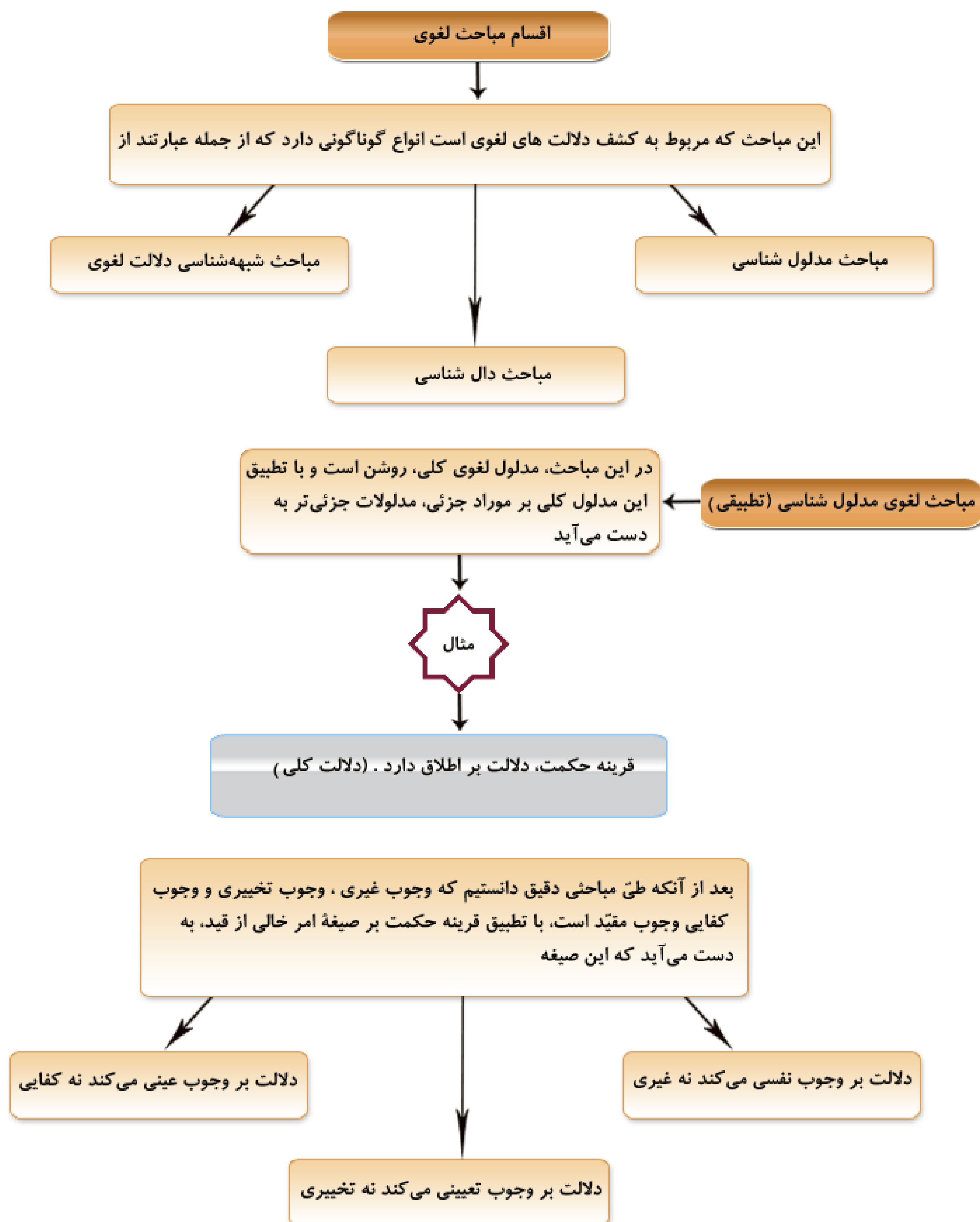
۳. حل مباحث تحليلی بلکه عمده مباحث لغوی با استفاده از تبادر يا رجوع به اهل لغت، امکان پذير نيست و لذا در علم اصول، مباحثی در اين زمينه مطرح شده است .

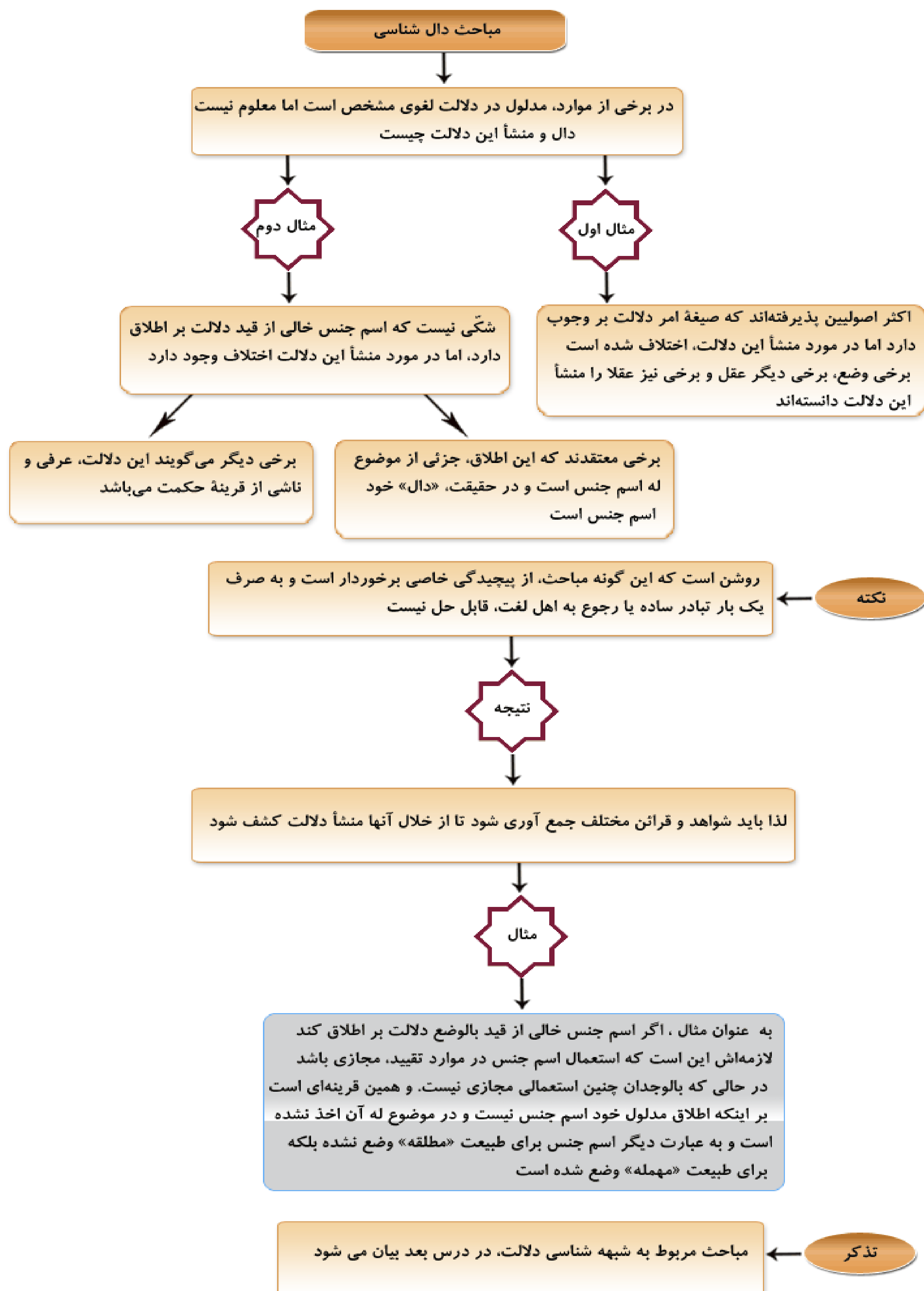
٤. در مباحث لغوی مدلول شناسی، مدلول کلی روشن است و با تطبيق دلالت کلی بر موارد جزئی، مدلولات جزئی به دست می‌آيد .

۵. در مباحث لغوی دال شناسی مدلول، مشخص است اما منشأ دلالت يا دال، بررسی می‌شود .


اشکال
غرض اصولی با نقل اهل لغت یا تبادر تأمین می‌شود و نیازی به مباحث پیچیدهٔ الفاظ نیست
پاسخ
بحث‌های لفظی که در علم اصول مطرح می‌شود بر دو گونه است
بحث‌های لغوی که در مقام کشف آنچه مربوط به دلالت لفظ بر معنای معیّن است
بحث‌های تحلیلی که در مقام تحلیل و شناخت دقیق حقیقت و هویت معنای لفظ هستند
حل تمام این مباحث صرفاً با استفاده از تبادر ساده یا رجوع به اهل لغت امکان پذیر نیست، بنابراین در علم اصول، در محدوده‌ای که در استنباط حکم شرعی موثر است به این مباحث پرداخته می‌شود
مثالی برای مباحث تحلیلی
در جمله «زیدٌ فی الدار» با سه معنا و مدلول مواجهیم ؛ معنای زید، معنای دار و معنای ظرفیت بنابراین از باب «تعدد دال و مدلول» باید سه دال داشته باشیم که عبارتند از ؛ «زید» که دلالت بر شخصیت مشخصی می‌کند، و «دار» که دال بر یک موقعیت مکانی خاص است و واژه «فی» که در ازای نسبت ظرفیت بین این دو قرار گرفته است و معنای لغوی آن روشن است امّا مستقلاً قابل درک نیست بلکه در ضمن کلام فهمیده می‌شود
سؤال
سؤال این است که حقیقت و ماهیت معنای «فی» چگونه است که تنها در ضمن یک مجموعه قابل فهم است و آیا تفاوت ماهوی با معانی واژگانی هم چون زیدو دار دارد یا نه ؟
اینجاست که مباحثی تحلیلی در راستای کشف و بررسی واقعیت و هویت معنای حرفی و تفاوت آنها با معنای اسمی شکل می‌گیرد

اقسام مباحث لغوی




مباحث دال شناسی
در برخی از موارد، مدلول در دلالت لغوی مشخص است اما معلوم نیست دال و منشأ این دلالت چیست
مثال اول
مثال دوم
اکثر اصولیین پذیرفته‌اند که صیغهٔ امر دلالت بر وجوب دارد اما در مورد منشأ این دلالت، اختلاف شده است برخی وضع، برخی دیگر عقل و برخی نیز عقلا را منشأ این دلالت دانسته‌اند
شکّی نیست که اسم جنس خالی از قید دلالت بر اطلاق دارد، اما در مورد منشأ این دلالت اختلاف وجود دارد
برخی معتقدند که این اطلاق، جزئی از موضوع له اسم جنس است و در حقیقت، «دال» خود اسم جنس است
برخی دیگر می‌گویند این دلالت، عرفی و ناشی از قرینهٔ حکمت می‌باشد
نکته
روشن است که این گونه مباحث، از پیچیدگی خاصی برخوردار است و به صرف یک بار تبادر ساده یا رجوع به اهل لغت، قابل حل نیست
نتیجه
لذا باید شواهد و قرائن مختلف جمع آوری شود تا از خلال آنها منشأ دلالت کشف شود
مثال
به عنوان مثال ، اگر اسم جنس خالی از قید بالوضع دلالت بر اطلاق کند لازمه‌اش این است که استعمال اسم جنس در موارد تقیید، مجازی باشد در حالی که بالوجدان چنین استعمالی مجازی نیست. و همین قرینه‌ای است بر اینکه اطلاق مدلول خود اسم جنس نیست و در موضوع له آن اخذ نشده است و به عبارت دیگر اسم جنس برای طبیعت «مطلقه» وضع نشده بلکه برای طبیعت «مهمله» وضع شده است
تذکر
مباحث مربوط به شبهه شناسی دلالت، در درس بعد بیان می شود

جلسه۴۷- الدلیل الشرعی اللفظی -الدلالات الخاصّة و المشترکة۳ - المعانی الحرفیة۱

مقدمه: پس از آنکه در درس گذشته، با برخی از مباحث لغوی که در علم اصول مطرح می‌شوند آشنا شدیم، در این درس به معرفی قسم دیگری از این مباحث می‌پردازیم .در ادامه بحثی «تحلیلی» در رابطه با «معانی حرفی» آغاز می‌شود که طی چند درس آینده به آن پرداخته می‌شود. عناوینی که در این درس در رابطه با معانی حرفی مطرح می‌شود عبارتند از :الف) آشنایی با اصطلاح «حرف» در اصول فقه؛ ب) بررسی فرق بین معنی حرف با معنی اسم موازی آن .

متن عربی

الحالة الثالثة: ان یکون المعنی مبادراً، و لکن یواجه ذلک شبهة تعیق الأصولی عن الأخذ بتبادره ما لم یجد حلاً فنیا لتلک الشبهة.
و مثال ذلک: ان الجملة الشرطیة تدل بالتبادر العرفی علی المفهوم، و لکن فی مقابل ذلک تحس أیضا بان الشرط فیها إذا لم یکن علة وحیدة و منحصرة للجزاء لا یکون استعمال أداة الشرط مجازاً کاستعمال لفظ الأسد فی الرّجل الشجاع، و من هنا یتحیر الإنسان فی کیفیة التوفیق بین هذین الوجدانین، و یؤدی ذلک إلی الشک فی الدلالة علی المفهوم ما لم یتوصل إلی تفسیر یوفق فیه بین الوجدانین.
و هناک أیضاً بعض الحالات الأخری التی یجدی فیها البحث التحقیقی.
و علی هذا الأساس و بما ذکرنا من المنهجة و الأُسلوب یتناول علم الأصول دراسة الدلالات المشترکة الآتیة، و یبحثها لغویاً أو تحلیلیاً.
المَعَانی الحَرفیّة المعنی الحرفی مصطلح أصولی تقدم توضیحه فی الحلقة السابقة، و قد وقع البحث فی تحدید المعانی الحرفیة، إذ لوحظ منذ البدء ان الحرف یختلف عن الاسم المناظر له کما مر بنا سابقاً، ففی تخریج ذلک و تحدید المعنی الحرفی وجد اتجاهان:
الاتجاه الأول: ما ذهب إلیه صاحب الکفایة رحمه اللّه من ان معنی الحرف هو نفس معنی الاسم الموازی له ذاتاً، و انما یختلف عنه اختلافاً طارئاً و عرضیاً ف «من» و «الابتداء» یدلان علی مفهوم واحد، و هذا المفهوم إذا لوحظ وجوده فی الخارج فهو دائماً مرتبط بالمبتدئ، و المبتدأ منه، إذ لا یمکن وقوع ابتداء فی الخارج الا و هو قائم و مرتبط بهذین الطرفین،

چکیده:

۱. در قسمتی از مباحث لغوی که در علم اصول مطرح می شود، به شبهات مربوط به دلالات لغوی پاسخ داده می شود تا مانعی برای تمسک اصولی، به آن دلالت پیش نیاید.

۲. یکی از شبهات دلالی آن استکه : از طرفی جملهٔ شرطیه ،بالوجدان دلالت بر مفهوم می کند و مقتضای این دلالت آن است که شرط علت انحصاری جزا باشد ؛ اما از طرف دیگر بالوجدان میابیم استعمال جملهٔ شرطیه در موارد انحصاری نبودن شرط، مجازی نیست.

۳. در اصطلاح اصول، مراد از (حرف): کلماتی است که معنای غیر مستقل دارند و مراد از (اسم): کلماتی است که معنای مستقل دارند.

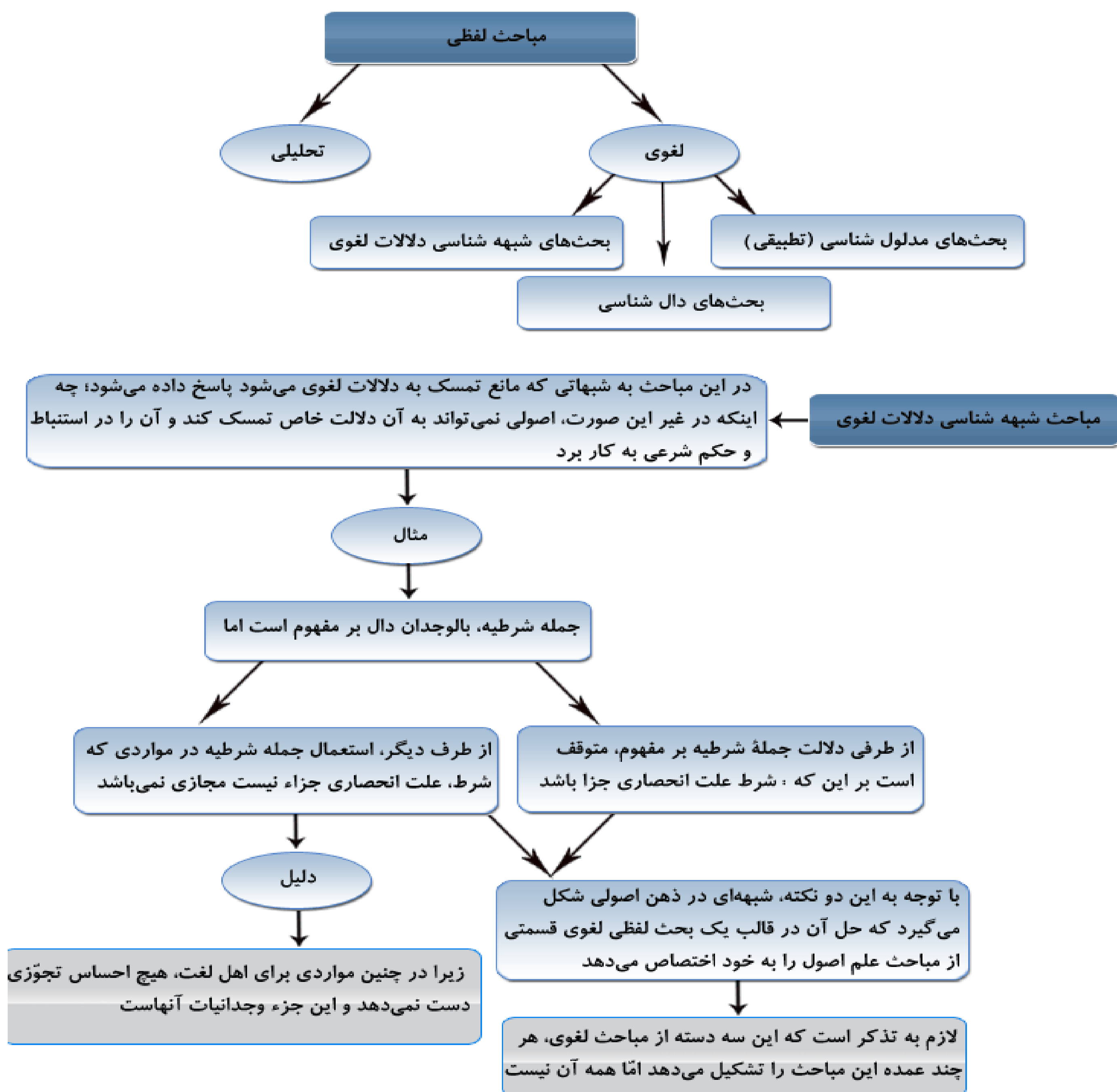
۴. تمامی حروف ،در اصطلاح ادبیات ، بهمراه هیئت فعل، هیئت جملهٔ ناقصه و جملهٔ تامه و هیئت جملات شبیه به فعل ، جزء حروف اصولی اند.

۵. تمامی اسمها(به اصطلاح ادبیات) بجز اسمهای شبیه به فعل و نیز مادهٔ فعل و مادهٔ اسمهای شبیه به فعل، از اسمهای اصولی بشمار میایند.

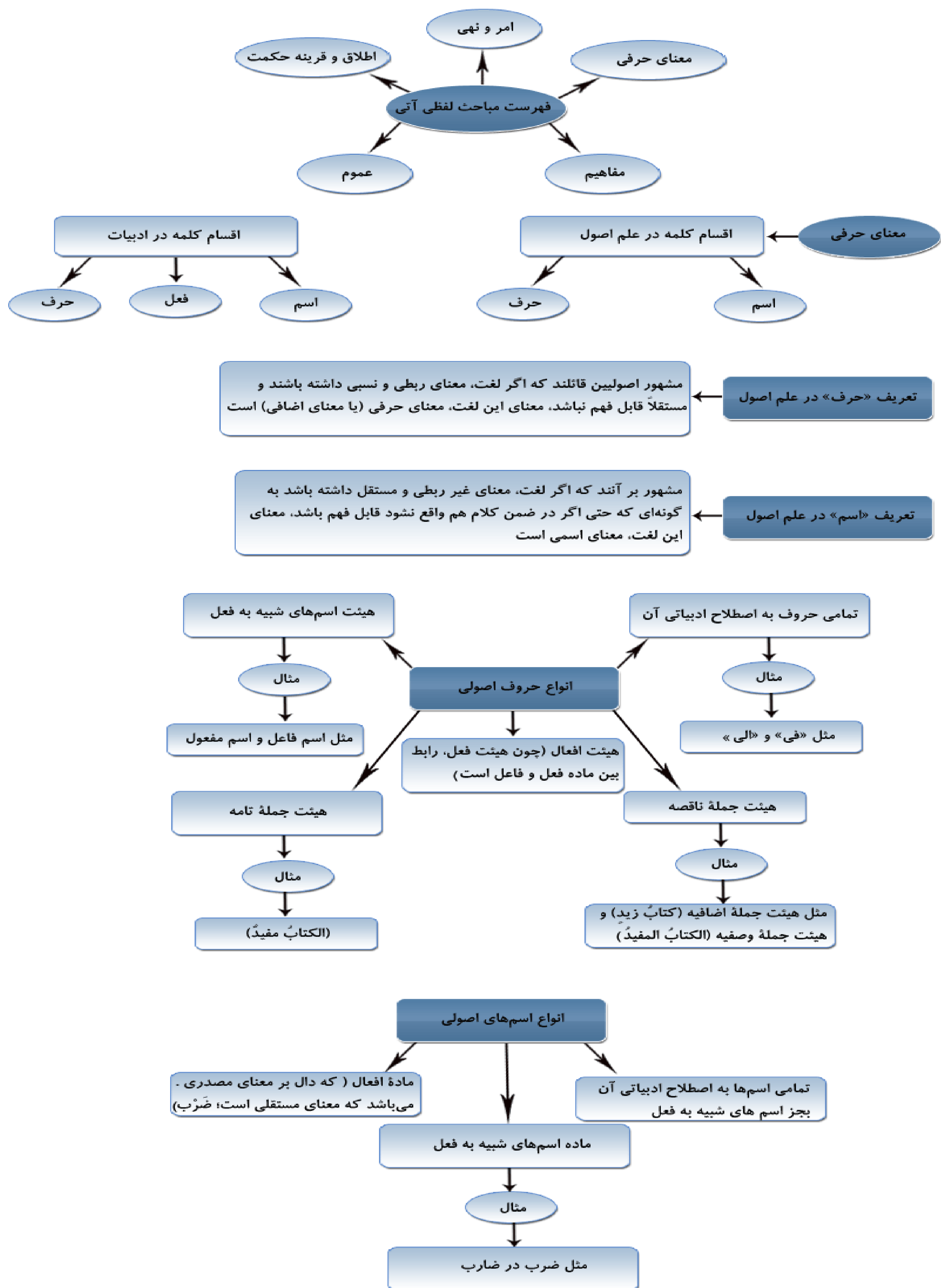
۶. بالوجدان درک می کنیم که بین حروف و اسم موازی اش، در معنا تفاوت وجود دارد و به سبب همین تفاوت ، کارکردهای مختلفی دارند.

۷. به نظر مرحوم آخوند(ره)، معنی حرف و معنی اسم موازی اش، ذاتاً تفاوتی ندارند امّا لحاظاً متفاوتند ؛ ولی از نظر مشهور محققین بعد از ایشان، این دو ، ذ اتاً متفاوتند.

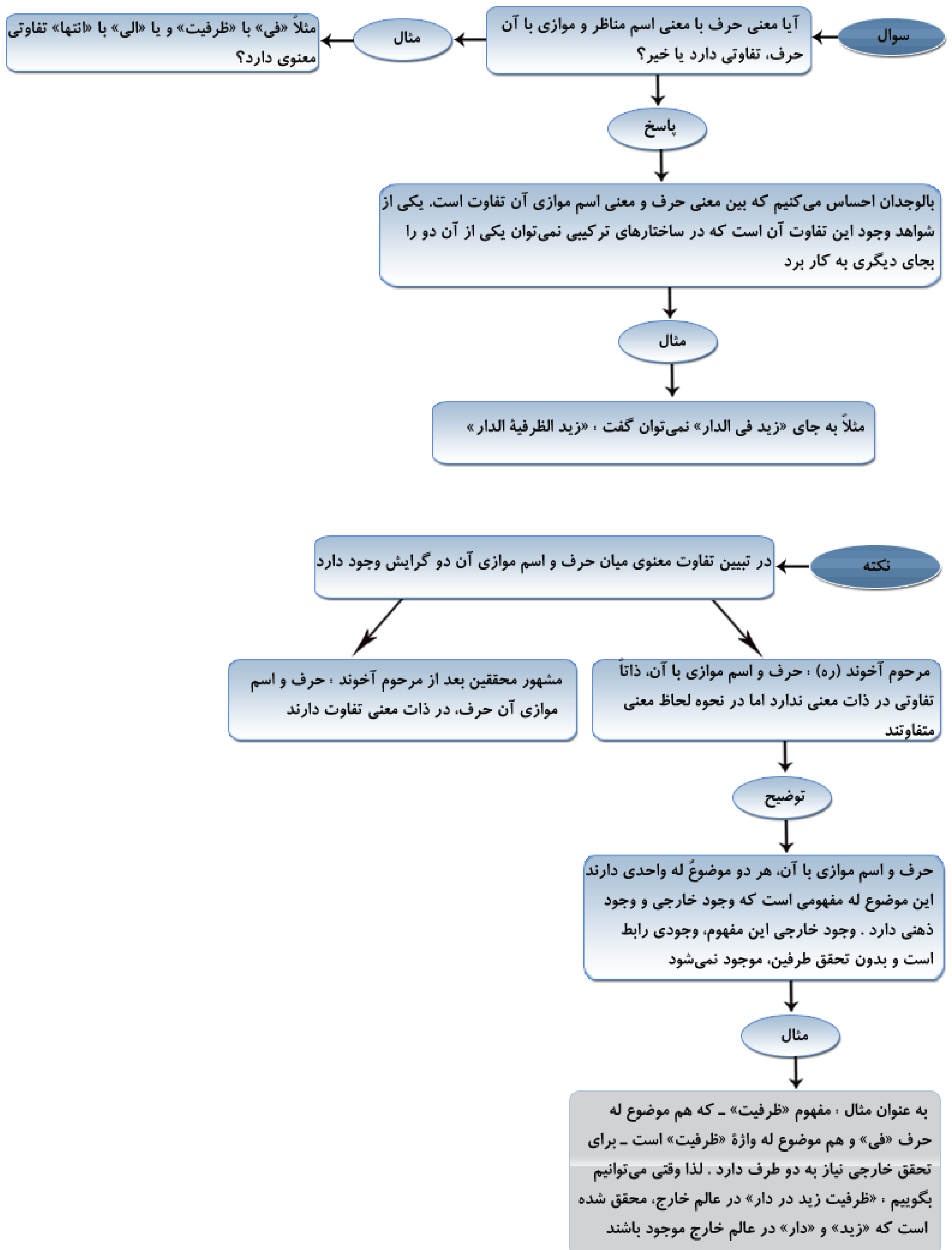
سیر مباحث گذشته



فهرست مباحث لفظی آتی



تفاوت معنوی حرف با اسم موازی آن



جلسه٤٨- المعانی الحرفیة٢

مقدمه:مباحث اصولی مرتبط با «معنای حرفی» بخش قابل ملاحظه‌ای از مباحث الفاظ را به خود اختصاص داده است. در این میان، تبیین فارق اساسی بین معنای حرفی و معنای اسمی، مبحثی در خور توجه است که شهید صدر (ره) دو دیدگاه مطرح در این زمینه را مورد کنکاش و بررسی قرار داده است . در ادامهٔ آنچه که در درس قبل، در رابطه با نظریه مرحوم آخوند (ره) مطرح گردید در این درس نیز مطالب دیگری ارائه می‌شود . آشنایی با گونه‌های لحاظ یک مفهوم وجود ذهنی و تفاوت اساسی اسم و حرف از نظر صاحب کفایه (ره) از مطالبی است که با فراگیری این درس خواهیم آموخت .

متن عربی

و إذا لوحظ وجوده فی الذهن فله نحوان من الوجود، فتارة یلحظ بما هو و یسمی باللحاظ الاستقلالی، و أخری یلحظ بما هو حالة قائمة بالطرفین مطابقاً لواقعه الخارجی و یسمی باللحاظ الآلی، و کلمة «ابتداء» تدل علیه ملحوظاً بالنحو الأول، و «من» تدل علیه ملحوظاً باللحاظ الثانی، فالفارق بین مدلولی الکلمتین فی نوع اللحاظ مع وحدة ذات المعنی الملحوظ فیها معاً، الا ان هذا لا یعنی ان اللحاظ الاستقلالی أو الآلی مقوم للمعنی الموضوع له أو المستعمل فیه و قید فیه، لأن ذلک یجعل المعنی أمراً ذهنیاً غیر قابل للانطباق علی الخارج، و انما یؤخذ نحو اللحاظ قیداً لنفس العلقة الوضعیّة المجعولة للواضع، فاستعمال الحرف فی الابتداء حالة اللحاظ الاستقلالی استعمال فی معنی بلا وضع، لأن وضعه له مقید بغیر هذه الحالة لا استعمال فی غیر ما وضع له.

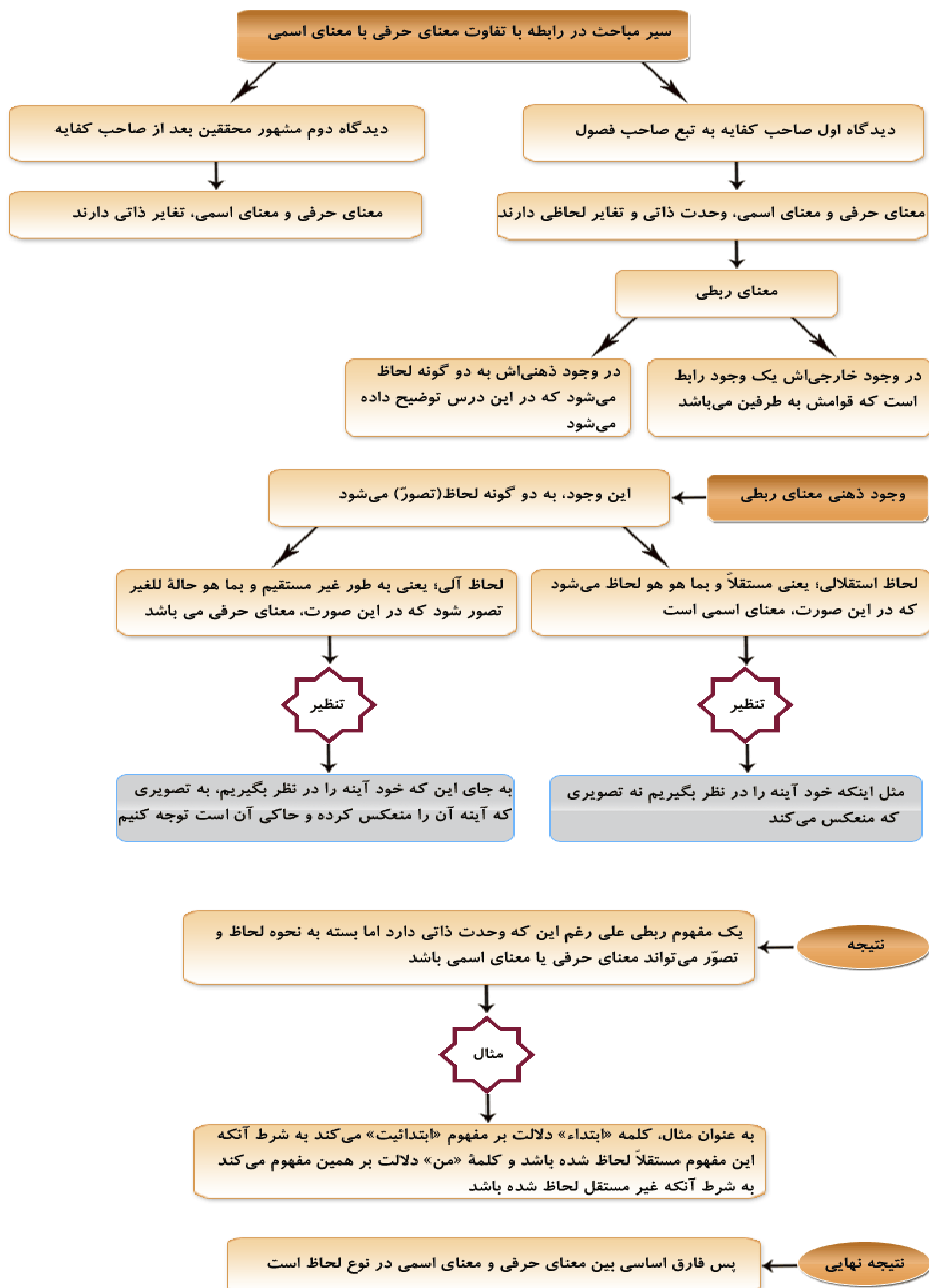
چکیده

١. از نظر محقق خراسانی وجود ذهنی مفهوم ربطی به دو گونه است : آلی و استقلالی که در صورت اول ، معنای حرفی می‌شود و در صورت دوم، معنای اسمی .

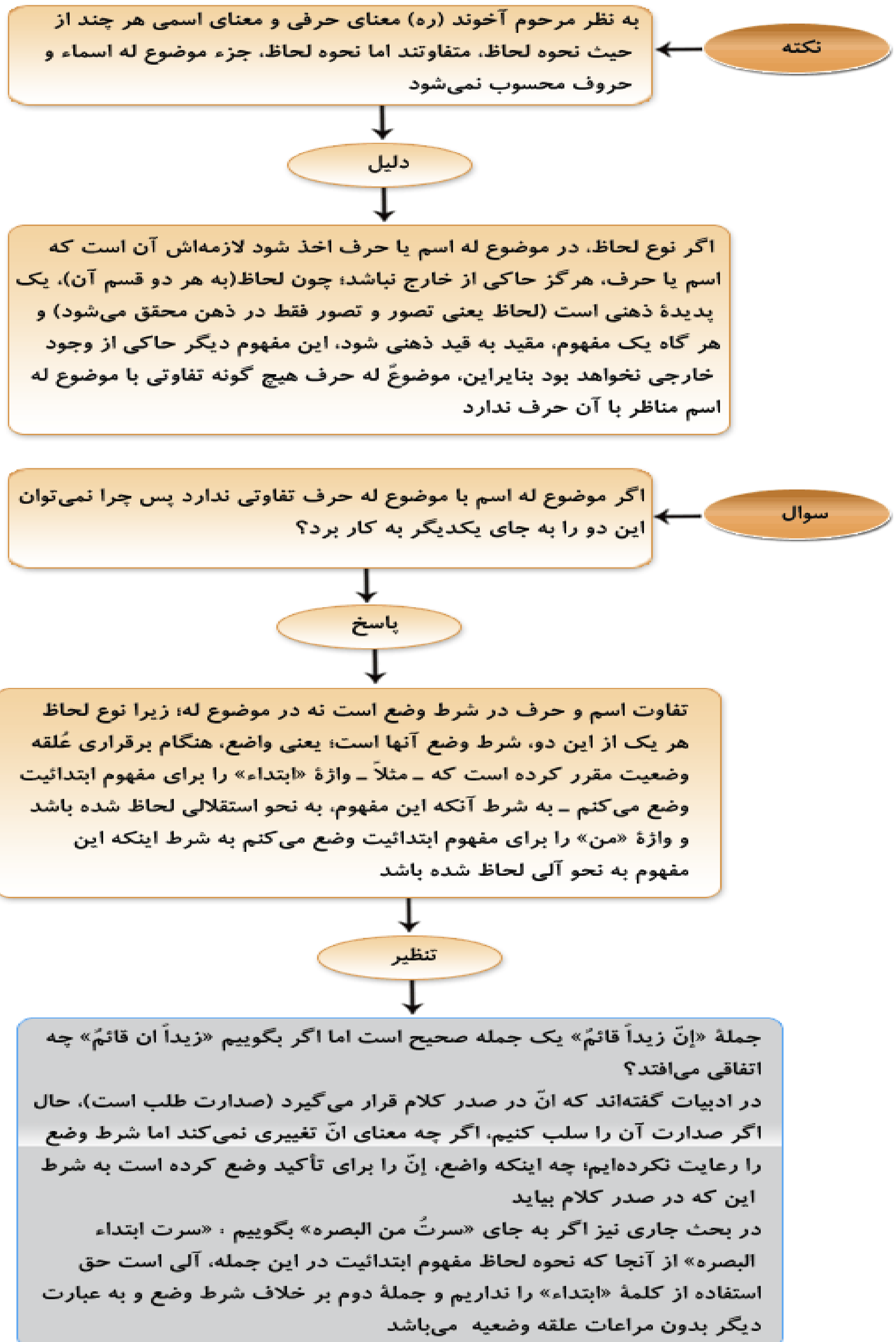
٢ کیفیت لحاظ، جزء موضوع له اسماء و حروف نمی‌باشد؛ زیرا در غیر این صورت، اسم و حرف نمی توانند حاکی از خارج باشند .

٣ نوع لحاظ هر یک از معانی اسم و حرف، از شرایط وضع است .و در هنگام استعمال، باید به شرط وضع ملتزم بود .

سیر مباحث ، در رابطه با تفاوت معانی حرفی با معانی اسمی



منشأ تفاوت معنای حرفی با معنای اسمی



جلسه۴۹ – المعانی الحرفیة۳

مقدمه:در بحث از تبیین معنای حرفی و مشخص نمودن حد و مرز آن در مقایسه با معنای اسمی، در دو درس پیشین با نظریه و مسلک صاحب کفایه آشنا شدیم. اینک به طرح و بررسی مسلک دیگری در این موضوع می پردازیم که مشهور محققین پس از صاحب کفایه به آن روی آورده اند. پیش از آغاز این درس لازم است مروری هر چند کوتاه بر نظریه صاحب کفایه شود تا زوایایی که از نگاه تیزبین ایشان مخفی مانده و مشهور متاخرین به آن دست یافته اند هر چه بیشتر نمایان شود.

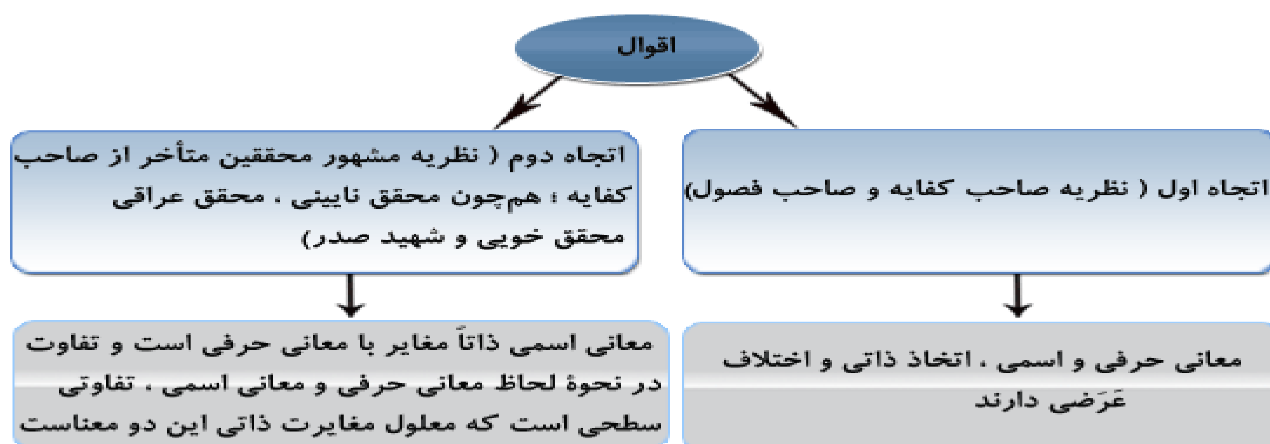
در این راستا و در مساله تبیین معنای حرفی، محققان متاخر از صاحب کفایه مسلکی متفاوت از وی را اتخاذ نمودند. شهید صدر که خود از جمله این محققان است در این جلسه درسی، ما را با برهانی آشنا می سازد که ره آوردش از طرفی، ابطال مسلک صاحب کفایه است و از طرف دیگر، اثبات مسلک مشهور محققین متأخر. درک عمیق این برهان، جایگاه واقعی هر یک از معانی حرفی و اسمی و رسالتی که هر یک در عرصه ادله لفظی به عهده دارند را به تصویر می کشد و این خود، هدف از ارائه این جلسه درسی است.

متن عربی

وَ الإتجاهُ الثانیُ ما ذَهَبَ إلیه مشهورُ المُحققینَ بعدَ صاحبِ الکفایه، من أنّ المعنی الحرفیَّ و المعنی الاسمیَّ متباینانِ ذاتاً، و لیس الفرقُ بینَهُما باختلافِ کیفیةِ اللّحاظِ فقطُ، بل إنّ الاختلافَ فی کیفیةِ اللّحاظِ ناتجٌ عن الاختلافِ الذاتیِّ بینَ المعنیَین، علی ما سیأتی توضیحُه إن شاء اللهُ تعالی. أمّا الاتجاهُ الاوّلُ فیَرِدُ علیه: أنّ البرهانَ قائمٌ علی التّغایُرِ السنخیِّ و الذاتیِّ بینَ معانِی الحروفِ ومعانِی الاسماءِ، و ملخّصُه: أنّه لا إشکالَ فی أنّ الصّورةَ الذّهنیةَ الّتی تَدُلُّ علیها جملةُ ((سارَ زید من البصرة الی الکوفه)) مترابطةٌ، بمعنی انّها تشتملُ عَلَی معانٍ مرتبطةٍ بعضُها ببعضٍ، فلابُدَّ مِن افتراضِ معانٍ رابطةٍ فیها لایجادِ الربطِ بینَ ((السیر)) و ((زید)) و ((البصرة)) و ((الکوفة)).

و هذه المعانی الرابطةُ إن کانت صفةُ الربطِ عرضیةً لها وطارئةً فلابُدَّ أن تکونَ هذه الصفةُ مستمِدَّةً من غیرها؛ لأنّ کلَ ما بالعرضِ یَنتهی الی ما بالذاتِ، و بهذا نَنتهی إلی معانٍ یکونُ الربطُ ذاتیاً لها، و لیس شیءٌ من المعانِی الاسمیةِ یکونُ الربطُ ذاتیاً لها؛ لأنّ ما کان الربطُ ذاتیاً ومقوماً له – و بعبارةٍ اخری: عینَ حقیقته – یستحیلُ تصوُّرُه مجرداً عن طرفَیه؛ لأنّه مساوقٌ لتجرُّدِه عن الربطِ، و هو خُلف ذاتیّتِهِ لَه، وکلُّ مفهومٍ اسمیٍّ قابلٌ لأن یُتصوَّرَ بنفسه مجرّداً عن أیِّ ضمیمةٍ، و هذا یُثبتُ أنّ المفاهیمَ الاسمیّةَ غیرُ تلکَ المعانِی التی یکونُ الرَّبطُ ذاتیاً لها، و هذه المعانی هی مَدالیلُ الحروفِ، إذ لایُوجَدُ ما یَدُلُّ علی تلکَ المَعانی بعدَ استثناءِ الاسماءِ الاّ الحروفَ.

بررسی معانی اسمی و حرفی



برهان تغایر ذاتی معنای حرفی و معنای اسمی

مرحله اول

از آنجا که جملات، تصویری منسجم و مترابط در ذهن ایجاد می‌کنند لازم است مفاهیم و معانی‌ای در مدلول آنها وجود داشته باشد که خاصیتشان ربط دهی و انسجام بخشی میان معانی مستقل موجود در جمله باشد

توضیح

هر گاه کلماتی از قبیل «سیر» ، «زید» ، «بصره» و «کوفه» پست سر هم و بدون اینکه شکل و هیأت جمله به آنها داده شده باشد ادا شوند ذهن شنونده به مجموعه‌ای از صورت‌های ذهنی بی‌ربط منتقل خواهد شد. اما اگر شنونده با جمله : «سار زید من البصره الی الکوفه » مواجه شود همین چهار مفهوم به شکل مرتبط با هم در ذهن او نقش می‌بندند و صورتی مترابط را تشکیل می‌دهند تفاوت بین این دو حالت ناشی از بودن یا نبودن معانی رابط است؛ معانی‌ای که موجب نوعی پیوستگی میان مفاهیم مستقل است

نکته

تعداد معانی رابط در هر جمله بسته به تعداد مفاهیم مستقل به کار رفته در آن است

مثال

به عنوان مثال در عبارت « سار زید من البصره الی الکوفه » به ازای «هیأت فعل ماضی » ، «من» ، و «الی» سه معنای رابط وجود دارد که با ایجاد ربط بین چهار مفهوم مستقل : سیر ، زید ، بصره و کوفه موجب شده‌اند تصویری مرتبط و منسجم از جمله مزبور ، در ذهن شکل گیرد و در حقیقت در این عبارت ـ بر خلاف عبارت اول که فقط چهار مفهوم را در برداشت ـ هفت مفهوم وجود دارد

مرحله دوم

برخی از مفاهیم ذاتاً رابط هستند

دلیل

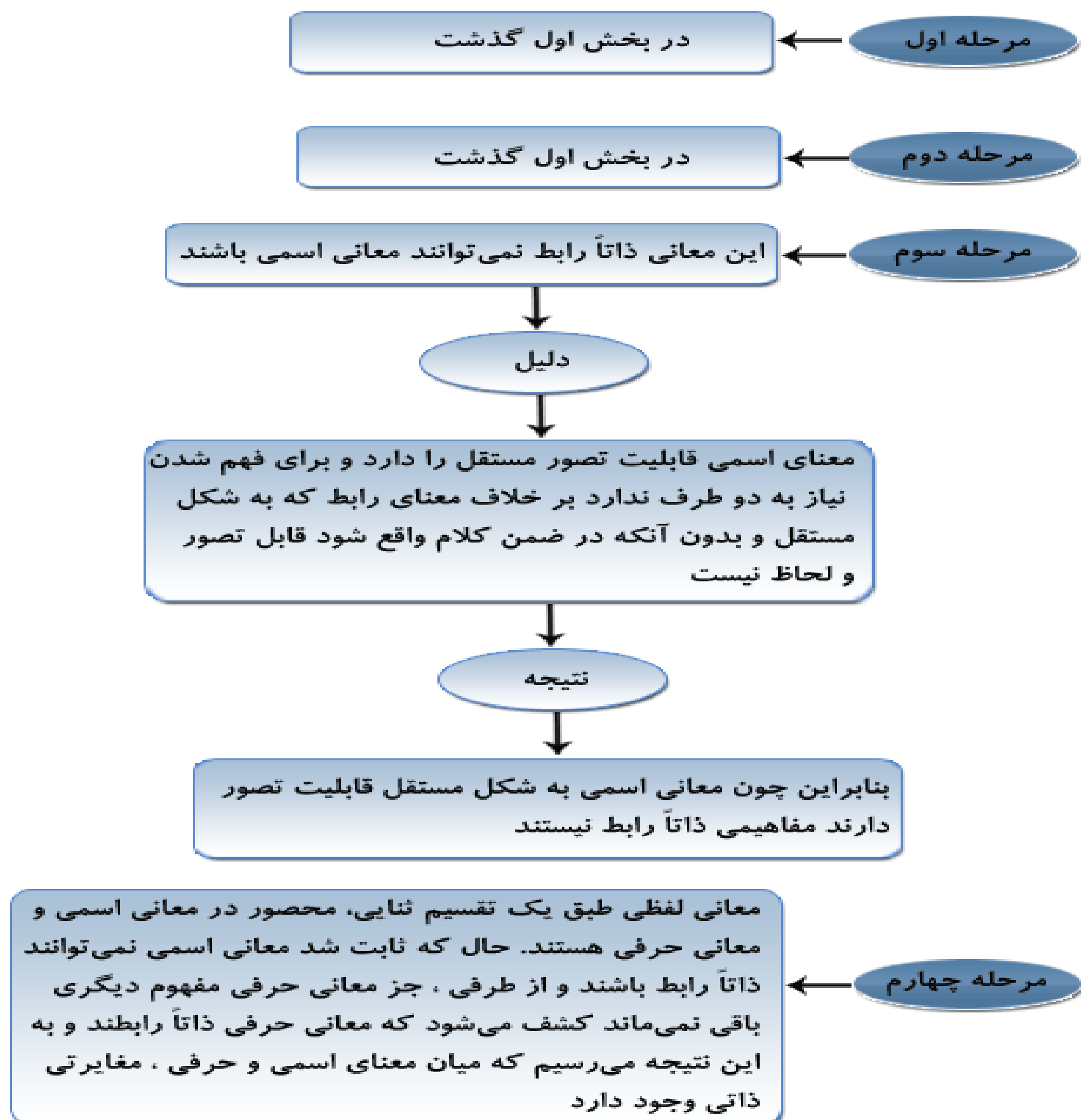
معانی رابط از دو حال خارج نیستند ؛ یا رابط بودن ذاتی آنهاست یا عَرَضی آنها . به عبارت دیگر، این خاصیت ربط دهی یا از ذاتشان می‌جوشد و یا غیر به آنها اضافه شده است. اگر وجود معانی رابط بالذات را بپذیریم بدین معناست که پذیرفته‌ایم بین معانی رابط و غیر رابط ، تغایر ذاتی وجود دارد که این همان مطلوب ماست اما اگر بگوییم که این معانی ، ذاتاً رابط نیستند بلکه بالعرض رابطند و از غیر چنین خاصیتی را گرفته‌اند ناچار باید به وجود معانی دیگری که وصف رابط بودن را به این رابط‌های عرضی داده‌اند اذعان کنیم (زیرا اگر چیزی را بالعرض ، متصف به وصفی دانستیم بدان معناست که این صفت از ذات خود او نجوشیده بلکه از دیگری به او افاضه شده است) پس به سراغ آن مفهوم دیگر رفته، می‌پرسیم ربط‌دهی خود او چگونه است؟ ذاتی است یا عرضی؟ و اگر باز هم پاسخ دادیم که عرضی است همین مسیر را ادامه می‌دهیم تا آنجا که به ناچار وجود مفاهیمی «ذاتاً رابط» را بپذیریم و الّا کار به تسلسل محال خواهد انجامید
پس در این مرحله آموختیم که از پذیرش مفاهیم ذاتاً رابط گریزی نیست

مرحله سوم

در بخش بعدی خواهد آمد

مرحله چهارم

در بخش بعدی خواهد آمد



چکیده : ۱. بر خلاف صاحب کفایه که قایل بود معنای حرفی و اسمی ذاتاً متحد و لحاظاً مختلف هستند مشهور متاخرین قایلند اختلاف اساسی این دو معنا در ذات است و تمایز در لحاظ نیز از تمایز در ذات ناشی شده است.

۲. نظر صاحب کفایه با برهان بر تغایر ذاتی میان معانی حروف و اسماء رد می‌شود.

۳. برهان تغایر ذاتی معنای حرفی و معنای اسمی در چهار نکته خلاصه می‌شود :الف) در هر جمله‌ای ، مفاهیم و معانی‌ای باید وجود داشته باشند که خاصیتشان ربط دهی و انسجام بخشی میان سایر معانی و مفاهیم است؛ ب) معانی رابط از دو حال خارج نیستند : یا رابط بودن شان ذاتی آنهاست یا عَرَضی . در صورت اول مطلوب ثابت است و در صورت دوم اگر در نهایت ملتزم به وجود معانی ذاتاً رابط نشویم امر به تسلسل محال خواهد انجامید.

ج) معانی‌ای که ذاتاً رابطند نمی‌توانند معانی اسمی باشند؛ چرا که معانی اسمی قابلیت تصور استقلالی را دارا هستند.

جلسه ۵۰- المعانی الحرفیة٤

مقدمه: در درس پیشین با برهانِ بر ذاتی بودن تمایز معنای اسمی و معنای حرفی آشنا شدیم. در ادامه همان بحث، شهید صدر به دو مطلب اشاره می‌کند: ۱. مفهوم «نسبت» و مفهوم «ربط» به حمل شایع، نسبت و ربط نیستند هر چند به حمل اولی، نسبت و ربطند. ۲. تمام آنچه در تبیین ذاتی بودن تمایز معنای اسمی و معنای حرفی گفته شد از طرفی مسلک صاحب کفایه را ابطال می‌کند و از طرفی برهانی است بر صحت مسلک دوم. ایشان آنگاه بحث مفصلی را در تثبیت و تبیین مختار خود که همان مسلک مشهور متأخرین است آغاز می‌نمایند که در سه مرحله جای گرفته است. ره‌آورد آموزشی این درس آشنایی ملموس‌تر با معانی حرفی و اسمی و درک روشن‌تر و مبرهنی از مسلک و اتجاه دوم است که پلی می‌شود به سوی آگاهی از نوع وضع در حروف.

متن عربی

وَ حتّی نفسُ مفهومِ النسبةِ و مفهومِ الربطِ المدلولِ علیهما بکَلِمَتَی ((النسبة)) و ((الربطِ)) لیسا من المعانِی الحرفیة، بل من المعانِی الاسمیّهِ؛ لإمکانِ تصوّرِهما بدونِ أطرافٍ، و هذا یعنی أنّهما لیسا نسبةً و ربطاً بالحملِ الشائعِ و إن کانا کذلک بالحملِ الأوّلیِّ، و قد مرَّ علیک فی المنطقِ أنّ الشیءَ یصدُقُ علی نفسِه بالحملِ الاوّلیِّ، و لکن قد لا یصدُقُ علی نفسِهِ بالحملِ الشائعِ، کالجزئیّ فإنّه جزئیٌ بالحملِ الاوّلیِّ، ولکنّه کلیٌ بالحملِ الشائعِ، و هذا البیانُ کما یُبطلُ الإتجاهَ الأولَ یُبرهنُ علی صحةِ الاتجاهِ الثانی اجمالاً، و توضیحُ الکلامِ فی تفصیلاتِ الإتجاهِ الثانی یقعُ فی عدةِ مراحلَ: المرحلةُ الأُولی: أنّا حین نواجهُ ناراً فی المَوقِد – مثلاً- ننتزعُ فی الذّهنِ عدةَ مفاهیمَ: الاوّلُ: مفهومٌ بإزاءِ ((النّارِ))، و الثّانی: مفهومٌ بإزاءِ ((الموقدِ))، و الثّالثُ: مفهومٌ بإزاءِ ((العلاقهِ و النسبةِ الخاصةِ القائمةِ بینَ النّارِ و الموقدِ))؛ غیرَ أنَّ الغرضَ من إحضارِ مفهومَی النّارِ و الموقدِ فی الذهنِ التّمکُّنُ بتوسّطِ هذه المفاهیمِ من الحُکمِ عَلَی النّارِ و الموقدِ الخارجیَّینِ، و لیس الغرضُ ایجادَ خصائصِ حقیقةِ النّارِ فی الذّهنِ.

چکیده

۱. معنای حرفی ذاتاً نسبت و ربط است اما مفهوم دو واژه «نسبت » و «ربط» ، خود نسبت و ربط و معنای حرفی نیستند بلکه معنای اسمی می‌باشند زیرا بدون اینکه نیاز به دو طرف داشته باشند مستقلا قابل تصورند.

۲. مفهوم «نسبت» و مفهوم «ربط» به حمل شایع، نسبت و ربط نیستند هر چند به حمل اولی، نسبت و ربطند.

۳. شهید صدر بیان برهانی و تفصیلی پیرامون مسلک دوم را ضمن سه مرحله ارائه داده‌اند که عبارتند از :

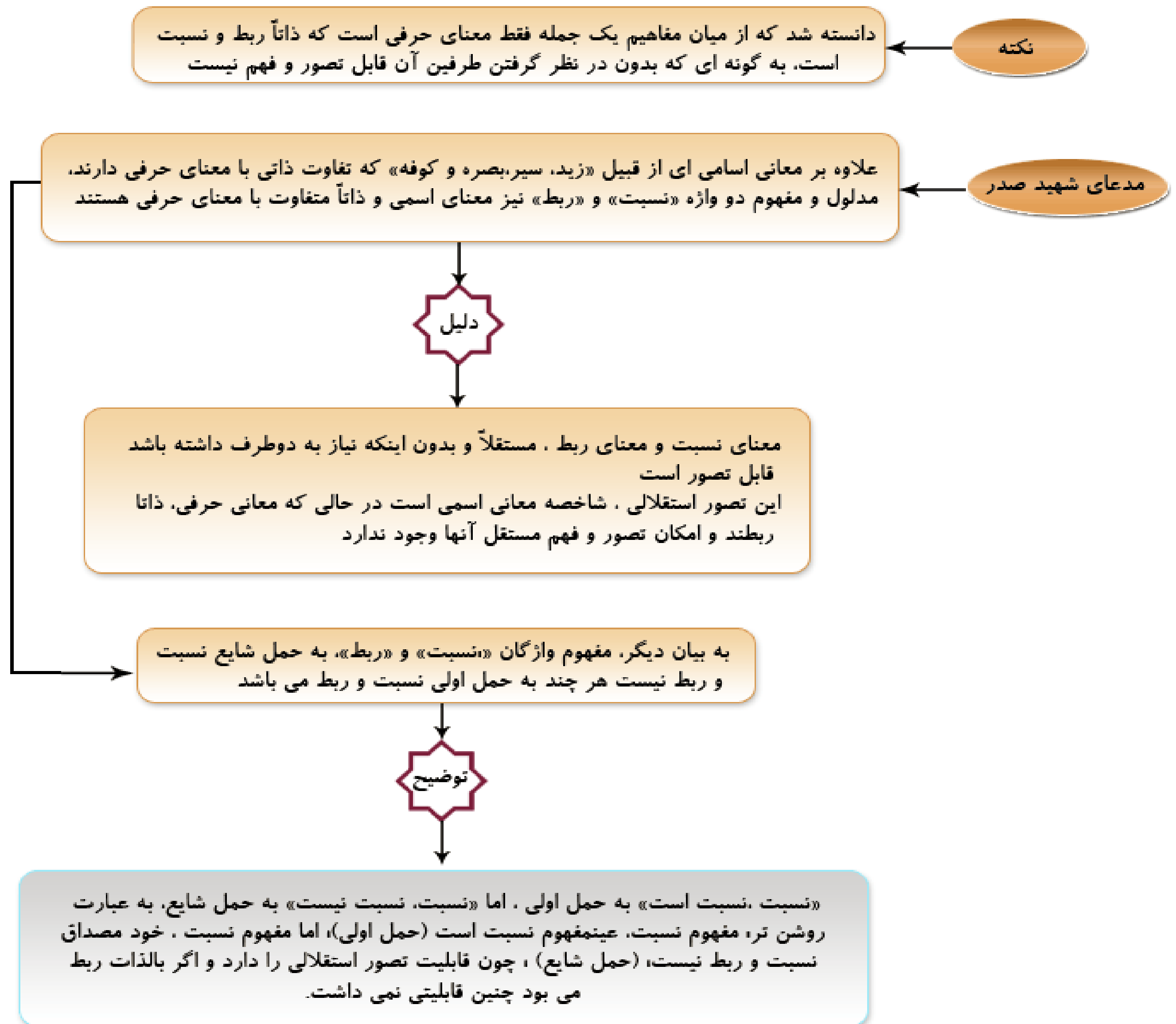
مرحله ۱ : بین معنای اسمی و معنای حرفی تمایز ذاتی وجود دارد؛

مرحله ۲ : بین خودِ معانی حرفیِ هم سنخ نیز فرق ذاتی برپاست به گونه‌ای که انتزاع مفهوم جامع ذاتی از مجموعه افراد یک نسبت ، ممکن نیست ؛

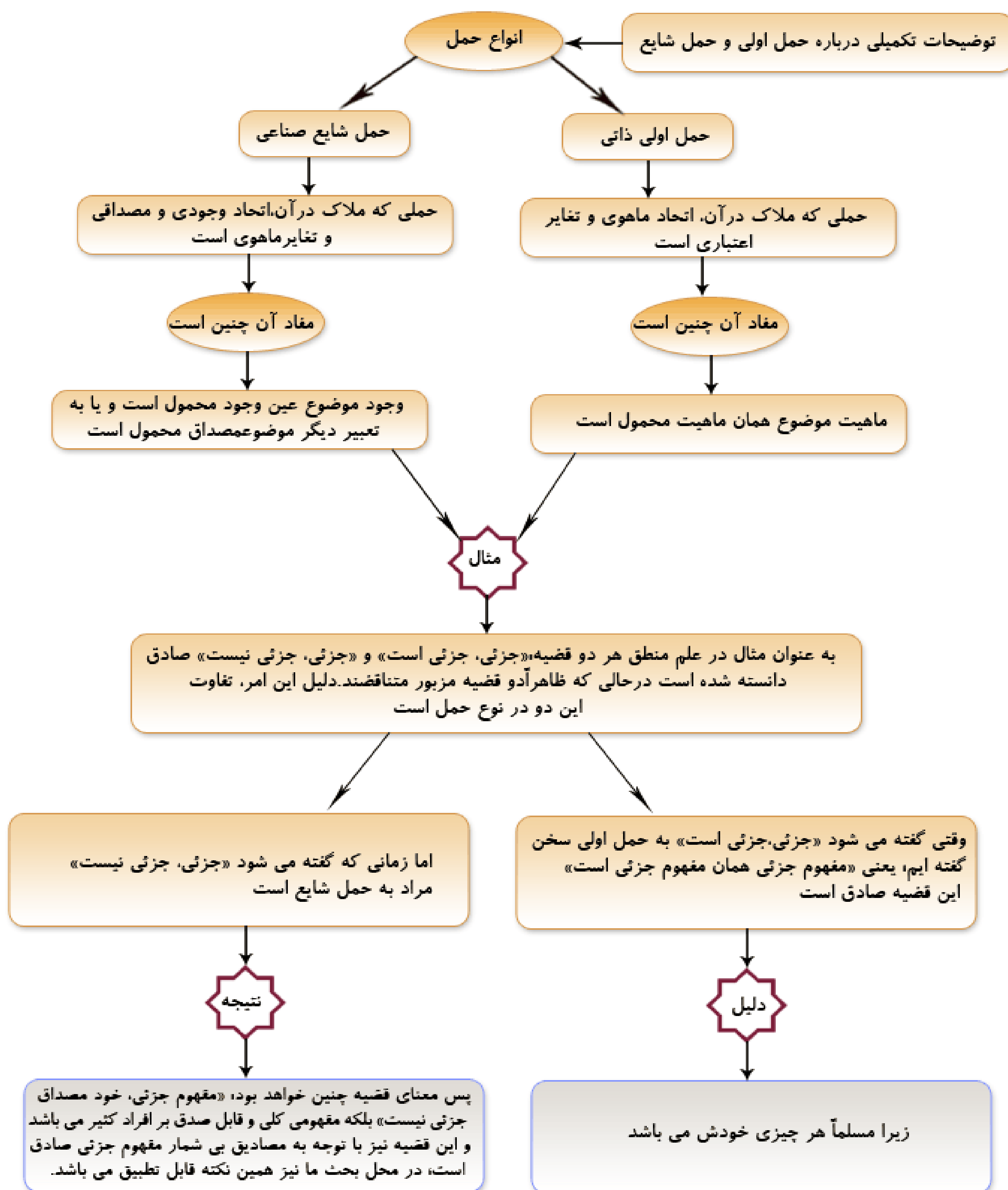
مرحله ۳ : چون امکان انتزاع جامع ذاتی در معانی حرفی وجود ندارد وضع در حروف، عام و موضوعٌ له ، خاص است.

٤. غرض از احضار مفاهیم اسمی در ذهن ، ایجاد زمینه مناسب جهت حکم نمودن پیرامون واقعیت‌های خارجی است که این مفاهیم حاکی از آنهاست.

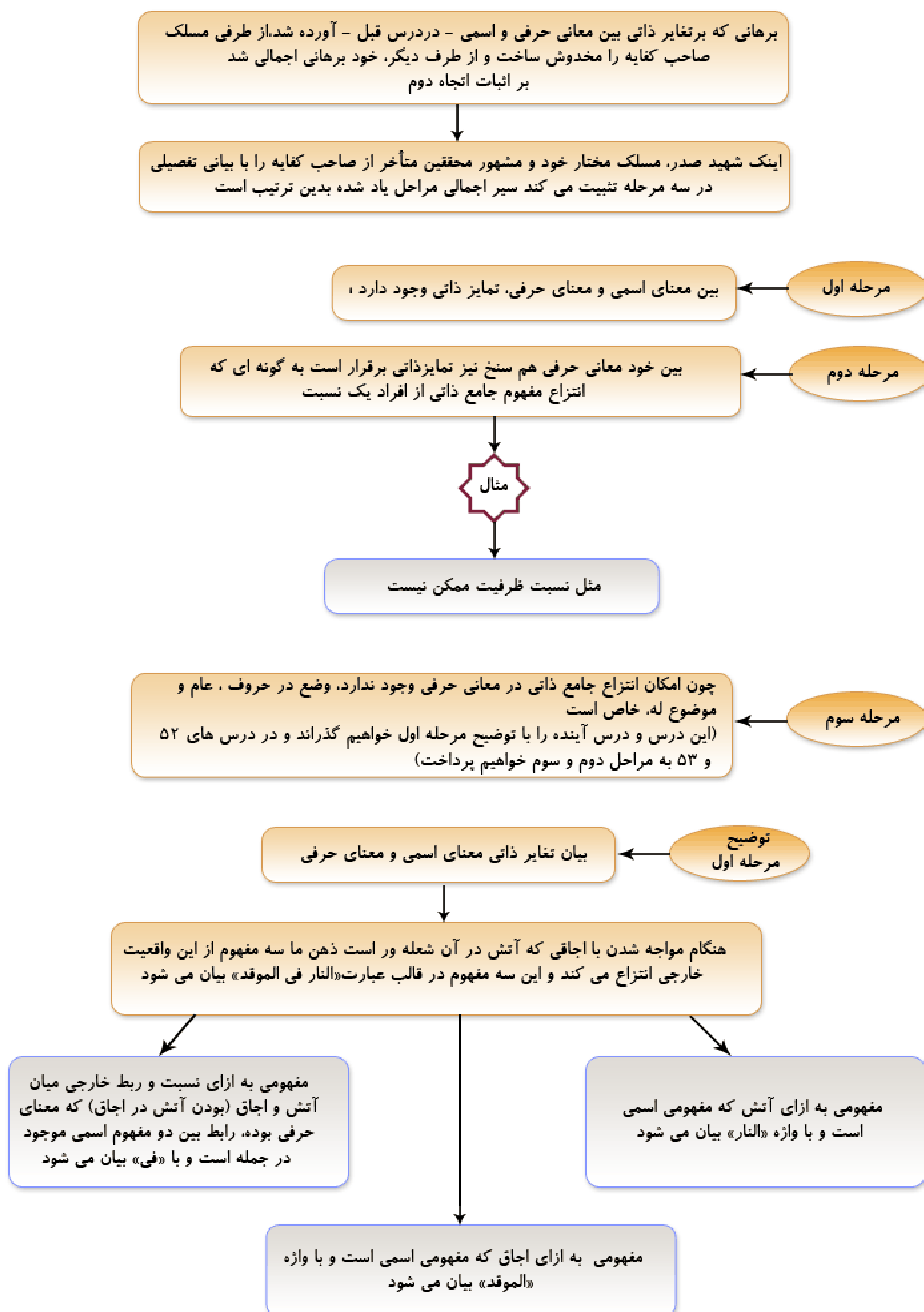
مفاهیم «نسبت»و «ربط» معنای حرفی نیستند



توضیحات تکمیلی



برهانی که برتغایر ذاتی



سؤال

چرا ذهن این سه مفهوم را در ذهن به تصویر می کشد؟

جواب

حکم یک فرایند ذهنی است و طبیعتاً باید اطراف آن نیز ذهنی باشد. بنابراین برای آنکه ذهن حکمی را بر واقعیات خارجی بارکند باید ابتدا اطراف آن را در ذهن به تصویر کشد برهمین اساس ذهن ابتدا دو مفهوم نار و موقد را تصور می کند تا قادر باشد نسبت به ربط بین این دو حکم کند

نتیجه

غرض از احضار این مفاهیم ایجاد زمینه مناسب جهت حکم نمودن بر واقعیت خارجی است البته حصول این غرض نسبت به معانی اسمی و حرفی متفاوت است که در درس بعد. به تفصیل پیرامون آن سخن خواهیم گفت

جلسه۵۱- المعانی الحرفیة ۵

مقدمه:درس پیشین با آغاز بحثی تبیینی پیرامون اتجاه دوم(تغایر ذاتی معنای اسمی و معنای حرفی)، خاتمه یافت. در این جلسه ضمن پیگیری همین بحث، ابتدا با دو مطلب اساسی آشنا خواهیم شد: یکی، کفایت اتحاد مفاهیم اسمی با نظر تصوری و حمل اولی با حقیقت محکیّ عنها برای رسیدن به غرض از احضار این مفاهیم در ذهن، و دیگری، ضرورت اتحاد مفاهیم حرفی با نظر تصدیقی و به حمل شایع با حقیقت خود در حصول این غرض.
برآیند این دو مطلب، روشن شدن فرق اساسی میان معنای حرفی و معنای اسمی است. این امر نه تنها ما را با نقش هر یک از این مفاهیم در عرصه ادله لفظی آشنا می سازد که فهم دقیق عبارات محققینی همچون مرحوم نائینی در این مساله اصولی را موجب می شود.
برای درک هر چه بهتر مباحث این درس، علاوه بر مطالعه دقیق انواع حمل(اولی و شایع)، سزاوار است به بحث شهید صدر درباره قضایای حقیقیه و خارجیه(در همین حلقه از کتاب) و نیز گفتار و نقد ایشان پیرامون نظریه مرحوم نائینی (در حلقه دوم، ذیل بحث از دلیل شرعی لفظی، تحت عنوان ((تصنیف اللغة))) مراجعه شود.

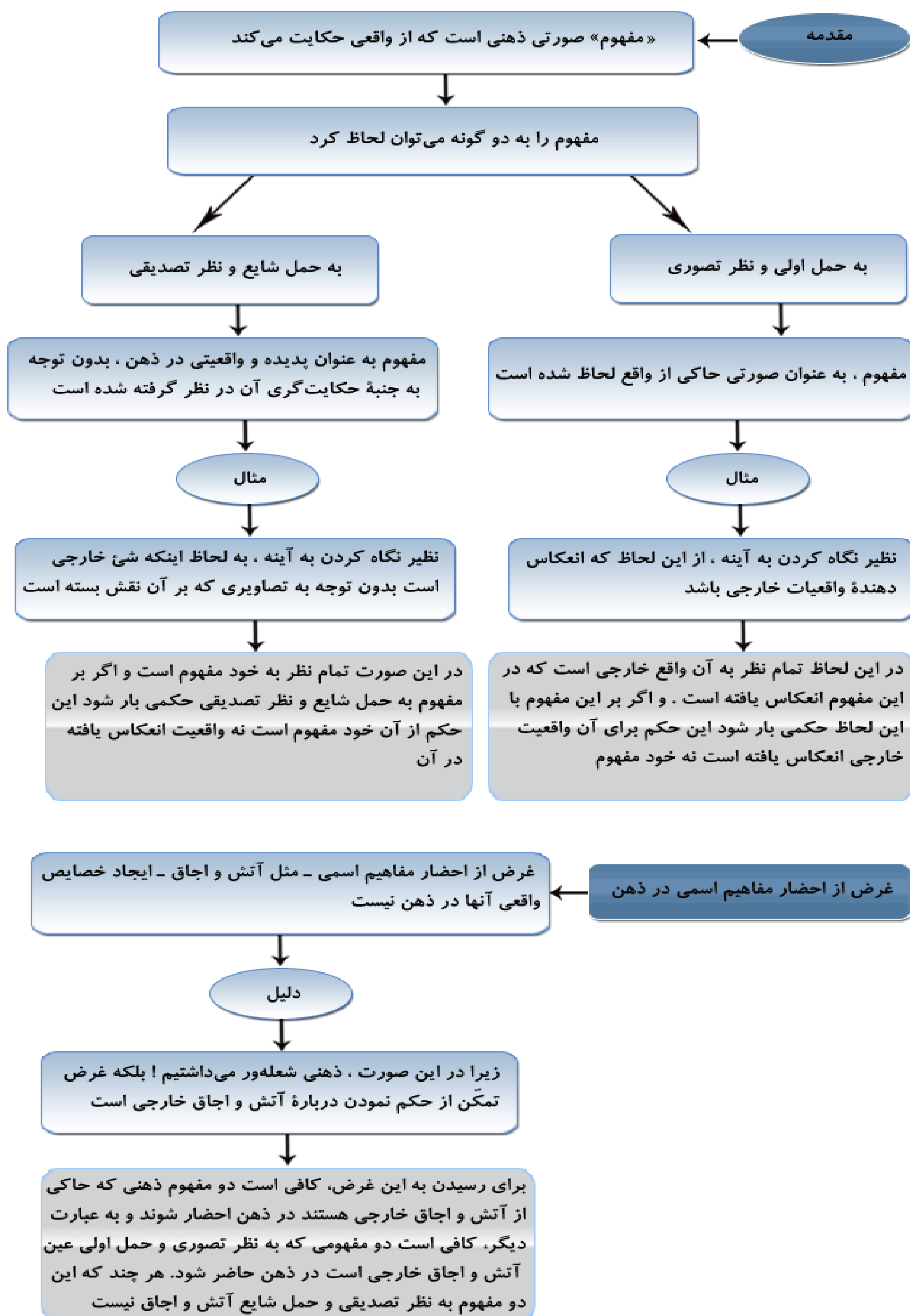
متن عربی

وَ واضحٌ أنّه یکفی لِتَوفیرِ الغرضِ الّذی ذکرناه أن یکونَ الحاصلُ فِی الذّهنِ ناراً بالنّظرِ التّصوریِّ وَ بالحَملِ الأوّلی؛ لِمَا تَقَدَّمَ مِنّا سابقاً – فِی البحثِ عَنِ القضایا الحقیقیةِ و الخارجیةِ – مِن کفایةِ ذلکَ فِی إصدارِ الحُکمِ عَلَی الخارجِ. وَ أمّا الغرضُ مِن إحضارِ المفهومِ الثالثِ الّذی هو بإزاءِ النسبةِ الخارجیةِ وَ الرّبطِ المَخصوصِ بینَ النّارِ و المَوقدِ فهو الحصولُ عَلَی حقیقةِ النسبةِ و الرّبطِ؛ لِکَی یحصلَ الارتباطُ حقیقةً بینَ المفاهیمِ فِی الذّهنِ، وَ لایَکفِی أن یَکونَ المفهومُ المنتزَعُ بإزاءِ النسبةِ نسبةً بالنّظرِ التصوریِّ وَ الحملِ الأوّلیِّ – أی مفهومَ النسبةِ – وَ لیسَ کذلکَ بالحملِ الشائعِ و النظرِ التصدیقیِّ، إذ لایتمُّ حینَئذٍ ربطٌ بَینَ المَفاهیمِ ذهناً.
وَ بذلکَ یتّضحُ أوّلُ فَرقٍ اساسیٍّ بَینَ المعنَی الاسمیِّ وَ المَعنَی الحرفیِّ، وَ هُوَ أنَّ الأوّلَ سِنخُ مفهومٍ یحصُلُ الغرضُ مِن إحضارِهِ فِی الذّهنِ بأن یکونَ عَینَ الحقیقةِ بالنّظرِ التّصوریِّ، وَ الثّانیَ سِنخُ مفهومٍ لا یحصلُ الغرضُ مِن إحضارِهِ فِی الذّهنِ إلاّ بأن یکونَ عَینَ حقیقتِهِ بالنّظرِ التّصدیقیِّ، و هذا معنیً عمیقٌ لإیجادیّةِ المَعانِی الحَرفیّةِ، بأن یُرادَ بإیجادیةِ المَعنَی الحَرفیِّ کونُهُ عَینَ حقیقةِ نفسِهِ، لا مُجرّدَ عنوانٍ وَ مفهومٍ یُری الحقیقةَ تصوّراً وَ یُغایرُها حقیقةً، وَ الأنسبُ أن تُحمَلَ إیجادیّةُ المعانِی الحَرفیّةِ الّتی قَالَ بهَا المُحقّقُ النّائینی عَلَی هَذا المَعنَی، لا عَلَی ما تَقدَّمَ فِی الحَلقَةِ السَّابقةِ مِن أنَّها بِمعنَی إیجادِ الرَّبطِ الکَلامِیّ.

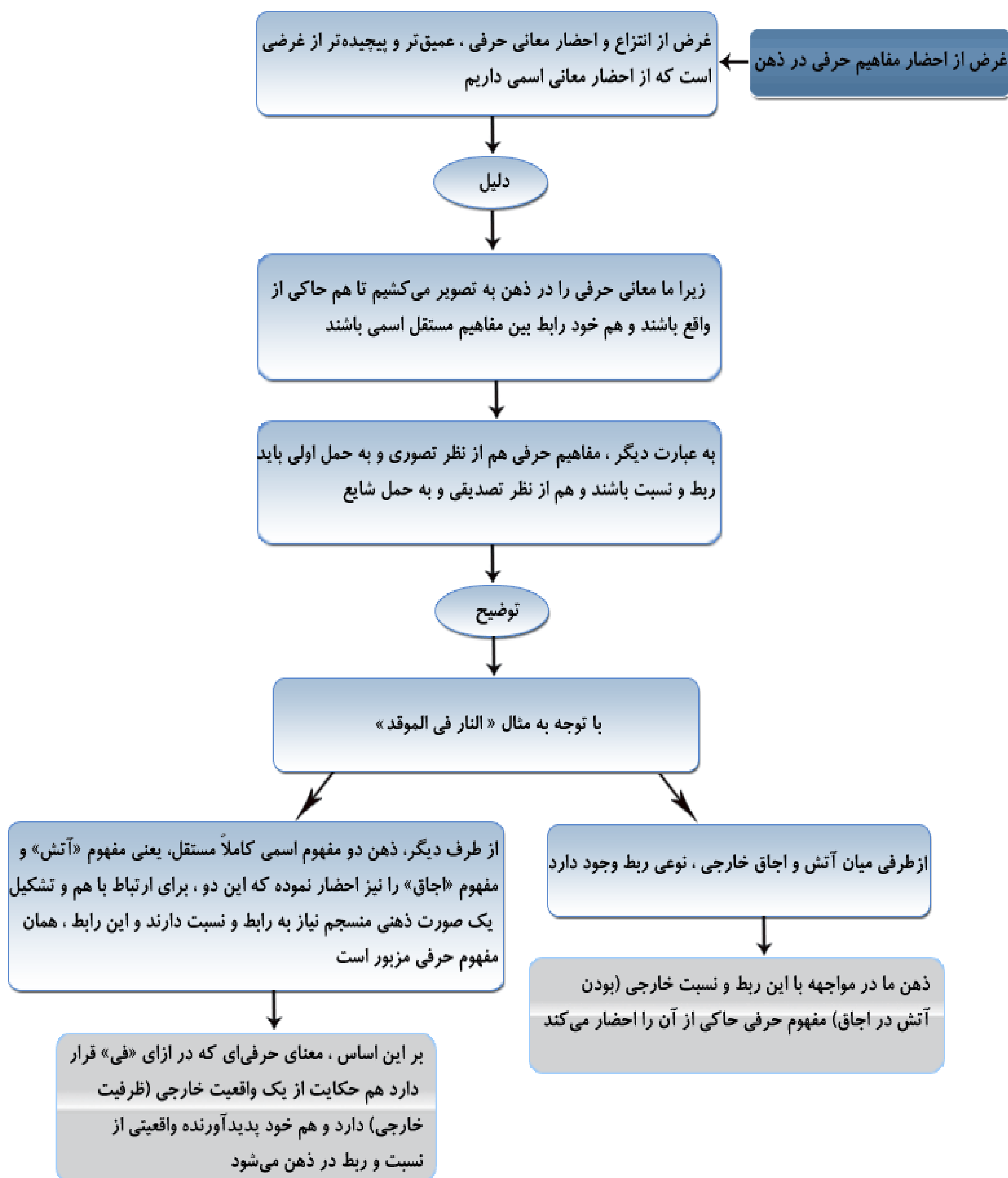
چکیده

۱. مفهوم صورتی ذهنی است که از واقعی حکایت می کند. با توجه به این تعریف، مفهوم را می توان دو گونه لحاظ نمود:

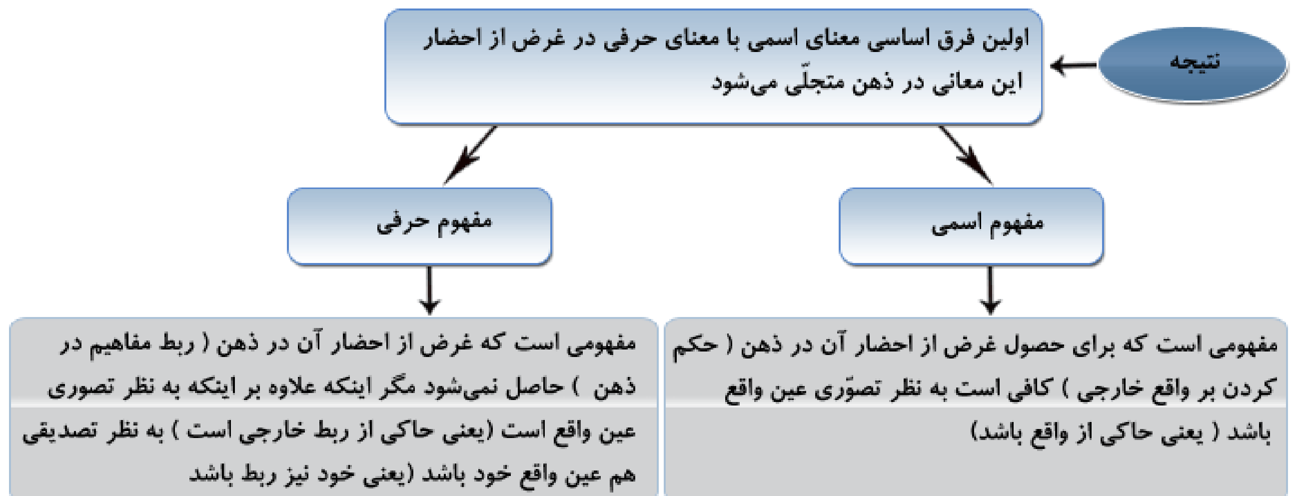
الف) به عنوان پدیده‌ای در ذهن با قطع نظر از جنبه حکایت گری آن؛
ب) به عنوان صورتی حاکی از خارج.
۲. برای رسیدن به غرض از احضار معانی اسمی در ذهن همین کافی است که، این مفاهیم صورت های حکایت گر از واقعیت های خارجی خود باشند و در اصطلاح، به حمل اولی و با نظر تصوری، عین واقعیت خارجی باشند.
۳. غرضی که از احضار معنای حرفی در ذهن، دنبال می شود علاوه بر حکایت گری از ربط خارجی، دستیابی به ربط و نسبت حقیقی است تا به این وسیله میان مفاهیم ذهنی مستقل اسمی ارتباط برقرار شود و تصویری منسجم بدست آید.
٤. اولین فرق اساسی بین معنای اسمی و معنای حرفی در غرض از احضار این معانی در ذهن خلاصه می شود.
۵. سخن مرحوم نائینی در رابطه با ایجادی بودن معنای حرفی، در پرتو فرق اساسی مذکور توجیهی مناسب می پذیرد. بنابراین ایجادی بودن معنای حرفی یعنی خود معنای حرفی به نظر تصدیقی و به حمل شایع نیز ربط باشد.


مقدمه
«مفهوم» صورتی ذهنی است که از واقعی حکایت می‌کند
مفهوم را به دو گونه می‌توان لحاظ کرد
به حمل اولی و نظر تصوری
به حمل شایع و نظر تصدیقی
مفهوم ، به عنوان صورتی حاکی از واقع لحاظ شده است
مفهوم به عنوان پدیده و واقعیتی در ذهن ، بدون توجه به جنبهٔ حکایت‌گری آن در نظر گرفته شده است
مثال
مثال
نظیر نگاه کردن به آینه ، از این لحاظ که انعکاس دهندهٔ واقعیات خارجی باشد
نظیر نگاه کردن به آینه ، به لحاظ اینکه شئ خارجی است بدون توجه به تصاویری که بر آن نقش بسته است
در این لحاظ تمام نظر به آن واقع خارجی است که در این مفهوم انعکاس یافته است . و اگر بر این مفهوم با این لحاظ حکمی بار شود این حکم برای آن واقعیت خارجی انعکاس یافته است نه خود مفهوم
در این صورت تمام نظر به خود مفهوم است و اگر بر مفهوم به حمل شایع و نظر تصدیقی حکمی بار شود این حکم از آن خود مفهوم است نه واقعیت انعکاس یافته در آن
غرض از احضار مفاهیم اسمی در ذهن
غرض از احضار مفاهیم اسمی ـ مثل آتش و اجاق ـ ایجاد خصایص واقعی آنها در ذهن نیست
دلیل
زیرا در این صورت ، ذهنی شعله‌ور می‌داشتیم ! بلکه غرض تمکّن از حکم نمودن دربارهٔ آتش و اجاق خارجی است
برای رسیدن به این غرض، کافی است دو مفهوم ذهنی که حاکی از آتش و اجاق خارجی هستند در ذهن احضار شوند و به عبارت دیگر، کافی است دو مفهومی که به نظر تصوری و حمل اولی عین آتش و اجاق خارجی است در ذهن حاضر شود. هر چند که این دو مفهوم به نظر تصدیقی و حمل شایع آتش و اجاق نیست

غرض از احضار مفاهیم حرفی



نتیجه



تفسیری مناسب از ایجادی بودن معانی حرفی



جلسه۵۲ -المعانی الحرفیۀ٦

مقدمه: در درس گذشته اولین مرحله از مراحل تبیین برهانی و تفصیلی اتجاه دوم را پشت سر نهادیم. در این درس مرحله دوم از این بحث را در پیش می گیریم که با بحثی مقدماتی در موضوع ((رابطه بین تعدد و تغایر)) آغاز می شود و به سخن محوری این مرحله یعنی ((ناممکن بودن اخذ جامع ذاتی از میان افراد و مصادیق یک نوع نسبت)) ختم می شود.
به این ترتیب گامی دیگر به سمت اثبات مختار شهید صدر در تبیین معنای حرفی و تفکیک حد و مرز آن از معنای اسمی بر می داریم.
برای درک عمیق مباحث این درس مراجعه به مباحث وحدت و کثرت در دانش فلسفه و مباحث تقسیم و کلیات خمس در دانش منطق، خالی از فایده نیست.

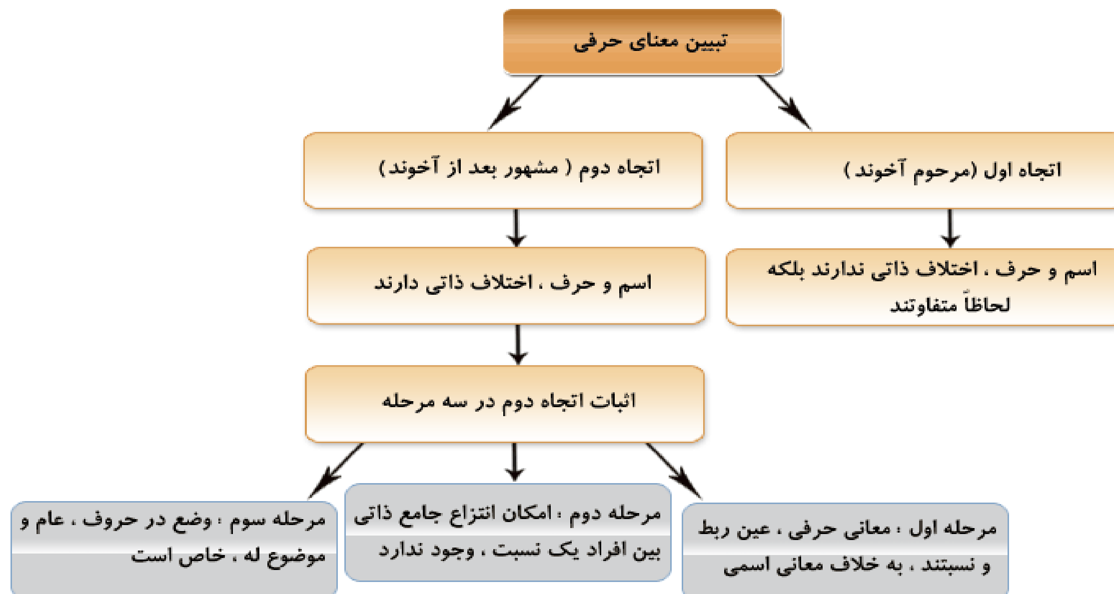
متن عربی

المَرحلةُ الثانیةُ: أنّ تکثُّرَ النوعِ الواحدِ مِنَ النّسبةِ کَنِسبةِ الظرفیةِ –مَثَلاً – لایُعقلُ إلاّ مع فرضِ تغایُرِ الطّرفَینِ ذَاتاً؛ کَما فِی نِسبةِ ((النّارِ)) إلی ((المَوقدِ))، وَ نسبةِ ((الکتابِ)) إلی ((الرَّفِّ))، أو مَوطِناً، کَما فِی نِسبةِ الظّرفیّةِ بَینَ ((النّارِ)) وَ ((المَوقدِ)) فِی الخارجِ وَ فِی ذِهنِ المتکلمِ وَ فِی ذهنِ السامعِ. وَ کُلَّما تَکَثّرت النسبةُ عَلی أحدِ هذَینِ النَّحوَینِ استحالَ انتزاعُ جامعٍ ذاتیٍّ حقیقیٍّ بَینَها، وَ ذلک إذا عَرَفنا ما یَلِی:
أوّلاً: أنّ الجامعَ الذاتیَّ الحقیقیَّ ما تحفظُ فیه المقوِّماتُ الذاتیّةُ للأفرادِ، خلافاً للجامعِ العَرَضیِّ الّذی لایَستَبطِنُ تلک المقوِّماتِ، وَ مِثالُ الأوّلِ ((الإنسانُ)) بالنّسبةِ إلی ((زَیدٍ)) وَ ((خالدٍ))، وَ مِثالُ الثّانی ((الأبیضُ)) بالنسبةِ إلیهما؛ ثانیاً: أنّ انتزاعَ الجامعِ یکونُ بحفظِ جهةٍ مشترکةٍ بین الأفرادِ مع إلغاءِ ما به الامتیازُ.

چکیده

١. منشاء تعدد نِسَبی که در نوع مشترکند، تغایر طرفین آنها است.
٢.تغایر طرفین نسبت را به دو صورت می توان تصور نمود:
الف)تغایر ذاتی طرفین: به این معنا که طرفین فردی از یک نوع نسبت(مانند ظرفیت) با طرفین فرد دیگر از همان نوع، متفاوت در ذات و حقیقتشان باشند؛ب)تغایر موطنی طرفین: به این معنا که طرفین فردی از یک نوع نسبت(مانند ظرفیت) با طرفین فرد دیگر از همان نوع، متفاوت در ظرف وجودشان باشند.
٣. جامع عبارت است از مفهومی کلی که از نقطه اشتراک مجموعه ای از افراد انتزاع می شود و لذا بر تک تک آنها قابل صدق است.
٤. جامعی که از افراد یک مجموعه انتزاع می شود بر دو گونه است:
الف) جامع ذاتی حقیقی: عبارت است از مفهومی کلی که در بر دارنده ذاتیات مشترک افراد آن مجموعه می باشد؛
ب) جامع عرضی: عبارت است از مفهومی کلی که در بردارنده وصفی است خارج از ذاتیات افراد آن مجموعه و مشترک میان آنها.
٥. انتزاع جامع(ذاتی و عرضی) با کنار نهادن خصوصیات افراد و توجه به جهت مشترک میان آنها انجام می پذیرد.
٦. انتزاع جامع ذاتی حقیقی از بین مصادیق متعدد یک نوع نسبت، محال است.

نگاهی به روند مباحث مربوط به «معانی حرفی»



مرحله دوم : عدم امکان انتزاع جامع ذاتی بین افراد یک نسبت

تکثر در نسبت ، فرع بر تغایر طرفین نسبت

نکته ۱ ← در فلسفه اثبات شده است که «تغایر از عوارض کثرت است » ؛ به این معنا که هر جا تعدد و تکثر باشد لازمه‌اش وجود مغایرت بین افراد متکثر است و اگر فرض شود تمام اجزاء و ویژگی‌ها یکسان است ، در این صورت ، دوئیت بی‌معناست

نکته ۲ ← بدون شک ما با ربط‌ها و نسبت‌های متعددی (مانند ظرفیت ، ابتدائیت ، مدلول هیئت صیغه امر و . . .) مواجه هستیم که هر یک افراد متعددی را شامل شده‌اند

مثال ← مثل ظرفیت بین آتش و اجاق ، ظرفیت بین زید و خانه و . . .

نتیجه دو نکته ← افراد متعددی که در نوع نسبت با هم مشترکند، از آنجا که متعدد هستند ناگزیر باید وجه تمایزی داشته باشند.
از آنجا که قوام ربط و نسبت، به طرفین آن است پس تغایر میان افراد یک نوع نسبت را بایست از ناحیه طرفین دانست.

↓

تغایر طرفین افراد یک نوع نسبت را به دو صورت می‌توان تصور کرد

تغایر ذاتی طرفین

در این قسم ، طرفین فردی از یک نوع نسبت با طرفین فرد دیگر از همان نوع، متفاوت در ذات و حقیقتشان هستند

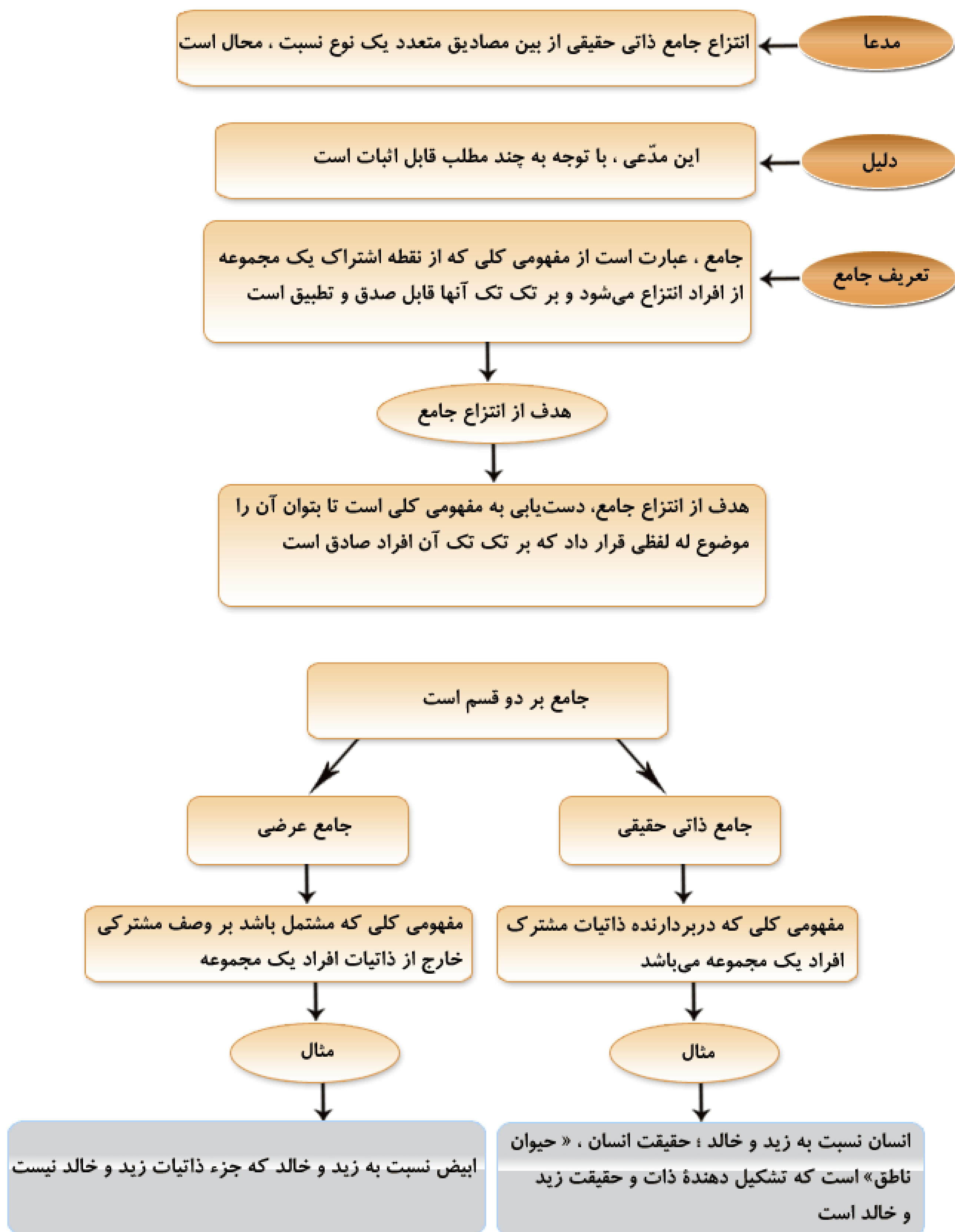
مثال: آتش و اجاق در مقایسه با زید و خانه

تغایر موطنی طرفین

در این قسم ، طرفین فردی از یک نوع نسبت با طرفین فرد دیگر از همان نوع ، متفاوت در جایگاه تحققشان هستند

مثال: نسبت ظرفیت بین آتش و اجاقِ در خارج ، آتش و اجاقِ در ذهن متکلم و آتش و اجاقِ در ذهن شنونده

ناممکن بودن انتزاع جامع ذاتی بین افراد یک نسبت



جلسه۵۳- المعانی الحرفیۀ۷

مقدمه: در درس گذشته بحثی را پیرامون امکان یا عدم امکان اخذ جامع ذاتی از بین افراد یک نوع نسبت آغاز نمودیم. در این درس ضمن پایان دادن به آن بحث، بابی دیگر می گشاییم پیرامون نحوه وضع حروف که مرحله سوم از بیان تفصیلی گرایش دوم در تبیین معنای حرفی را تشکیل می‌دهد. با فراگیری این درس نه تنها مرز جدایی معانی حرفی از معانی اسمی به خوبی روشن می شود بلکه نحوه وضع حروف برای معانی حرفی توسط واضع نیز تبیین می شود و این نیز قدمی است دیگر در جهت فراگیری مقدمات بحث از ادله لفظی در کتاب و سنت. به منظور فهم دقیق مباحث این درس مراجعه ای هر چند کوتاه به مبحث کلی و جزئی در کتاب المنطق و مبحث اقسام وضع در اصول فقه مرحوم علامه مظفر نافع خواهد بود.

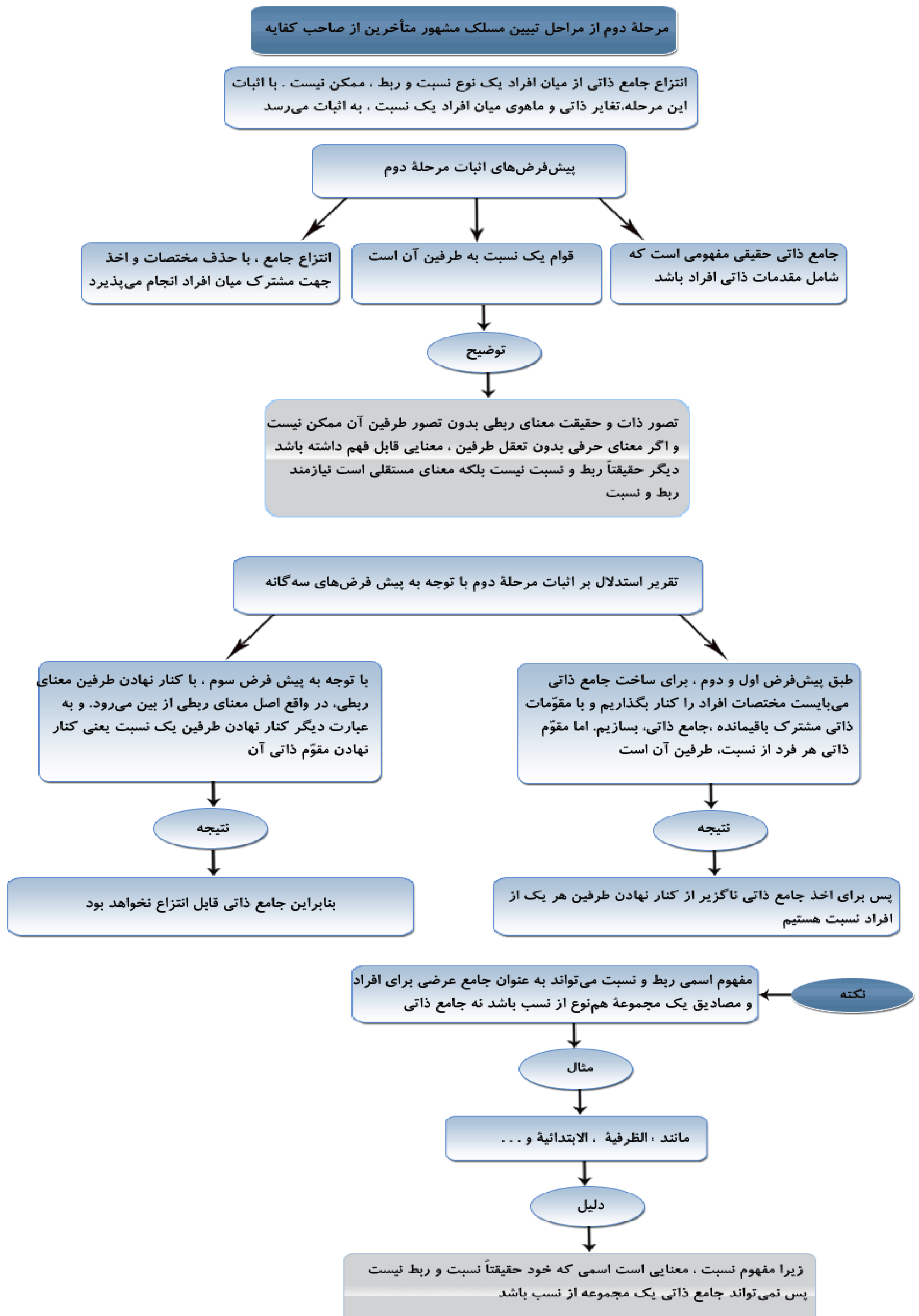
متن عربی

ثالثاً: أنَّ ما بِهِ امتِیازُ النِسَبِ الظَّرفیَۀِ المَذکورۀِ –بَعضِهَا عَلَی بَعضٍ –انَّما هُوَ أطرافُها، وَ کُلُّ نِسبَۀٍ مُتقوّمَۀٌ ذَاتاً بِطرَفَیها، أی أنَّها فِی مَرتَبَۀِ ذاتِهَا لایُمکِنُ تَعقُّلُها بصورۀٍ مُستقلۀٍ عَن طَرَفَیهَا، وَ إلاّ لَم تکُن نِسبَۀً وَ رَبطاً فِی هَذِهِ المَرتبۀِ.
وَ عَلَی هَذا الأساسِ، نَعرفُ أنَّ انتزَاعَ الجَامعِ بَینَ النِسَبِ الظَّرفیّۀِ –مَثَلاً - یَتوَقَّفُ عَلَی إلغَاءِ ما بِهِ الامتِیازِ بَینَها، وَ هُوَ الطَّرَفانِ لِکُلِّ نِسبَۀٍ، وَ لَمَّا کانَ طَرَفا کُلِّ نِسبَۀٍ مُقَوِّمَینِ لَهَا فَما یُحفَظُ مِن حیثیّۀٍ بَعدَ إلغَاءِ الأطرافِ لاتَتَضمَّنُ المُقوِّماتِ الذَّاتیّۀَ لِتلکَ النِسَبِ، فَلاتکونُ جَامِعاً ذاتیاً حَقیقیّاً.
وَ هَذا بُرهانٌ عَلَی التَّغایُرِ المَاهُویِّ الذَّاتیِّ بَینَ أفرادِ النِّسَبِ الظَّرفیّۀِ وَ إن کانَ بَینَها جامعٌ عَرَضیٌّ اِسمِیٌّ وَ هُوَ نَفسُ مَفهُومِ النِّسبَۀِ الظَّرفیۀِ.
المَرحَلَۀُ الثَّالِثَۀُ: وَ عَلَی ضَوءِ مَا تَقَدَّمَ أثبَتَ المُحقِّقونَ أنَّ الحُرُوفَ مَوضُوعَۀٌ بالوَضعِ العَامِّ وَ المَوضُوعِ لَه الخَاصِّ، لأنَّ المَفروضَ عَدَمُ تَعَقُّلِ جَامعٍ ذَاتِیٍّ بَینَ النِّسبِ لِیُوضَعَ الحَرفُ لَهُ، فَلابُدَّ مِن وَضعِ الحَرفِ لِکُلِّ نِسبَۀٍ بالخُصُوصِ، وَ هَذا إنّما یَتأتَّی باستِحضَارِ جَامعٍ عُنوَانِیٍّ عَرَضِیٍّ مُشِیرٍ، فَیکونُ الوَضعُ عَامّاً وَ المَوضوعُ لَه خَاصّاً.
وَ لیسَ المُرادُ بالخاصِّ هُنا الجُزئیَّ بمَعنَی ما لایَقبَلُ الصِّدقَ عَلَی کَثِیرینَ؛ لأنَّ النِّسبَۀَ کَثیراً مّا تَقبَلُ الصِّدقَ عَلَی کثیرینَ بتَبَعِ کُلِّیَۀِ طَرَفَیهَا، بَلِ [المُرادُ] کَونُ الحَرفِ مَوضُوعاً لِکُلِّ نِسبَۀٍ بِمَا لَها مِن خُصُوصیَّۀِ الطَّرفَینِ، فَجُزئیَّۀُ المَعنَی الحَرفِیِّ جزئیۀٌ بلحاظِ الطَّرفَینِ، لا بلحاظِ الانطباقِ علی الخارجِ.

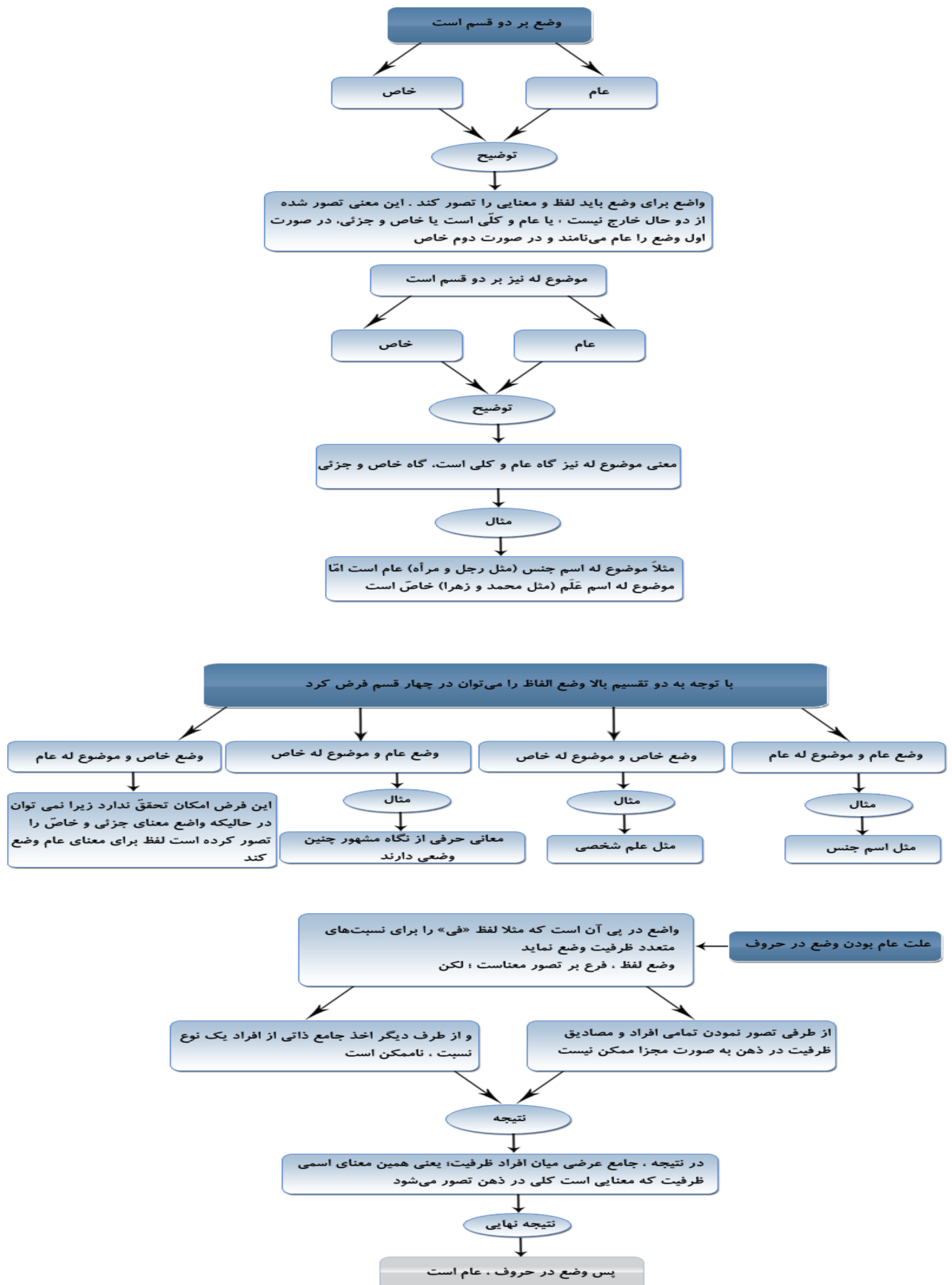
چکیده

۱. قوام نسبت به طرفین آن است به این معنا که تصور معنای ربطی به صورت حقیقی و بدون تصور طرفین آن ممکن نیست.
۲. با توجه به سه پیش فرض :
الف) جامع ذاتی شامل مقومات ذاتی افراد است. ب) انتزاع جامع با حذف وجوه امتیاز افراد و اخذ جهت اشتراک میان آنها انجام می‌پذیرد. ج) مقوّم ذاتی نسبت، طرفین آن است
هم این نتیجه حاصل می‌شود که از میان افراد یک نوع نسبت ـ مانند نسبت ظرفیت ـ نمی‌توان جامع ذاتی انتزاع نمود و هم وجود تغایر ذاتی و ماهوی در میان افراد یک نوع نسبت به نحوی برهانی اثبات می‌شود.
۳. شهید صدر و نیز مشهور علما با تکیه بر آنچه در دو مرحله پیشین ثابت گردید وضع در حروف را عام و موضوعٌ له در آن را خاص دانسته‌اند.
٤. مراد از عام یا خاص بودن وضع در این بحث ، عام یا خاص بودن معنایی است که واضع هنگام وضع لفظ، تصور می‌کند و مراد از عام یا خاص بودن موضوع له، عام یا خاص بودن آن معنایی است که لفظ به ازای آن قرار داده می‌شود.
۵. به نظر شهید صدر ، مراد از جزئی بودن معنای حرفی، عدم قابلیت صدقش بر کثیرین نیست بلکه خصوصیت و تعینی است که این معنی از طرفین خود کسب نموده است.

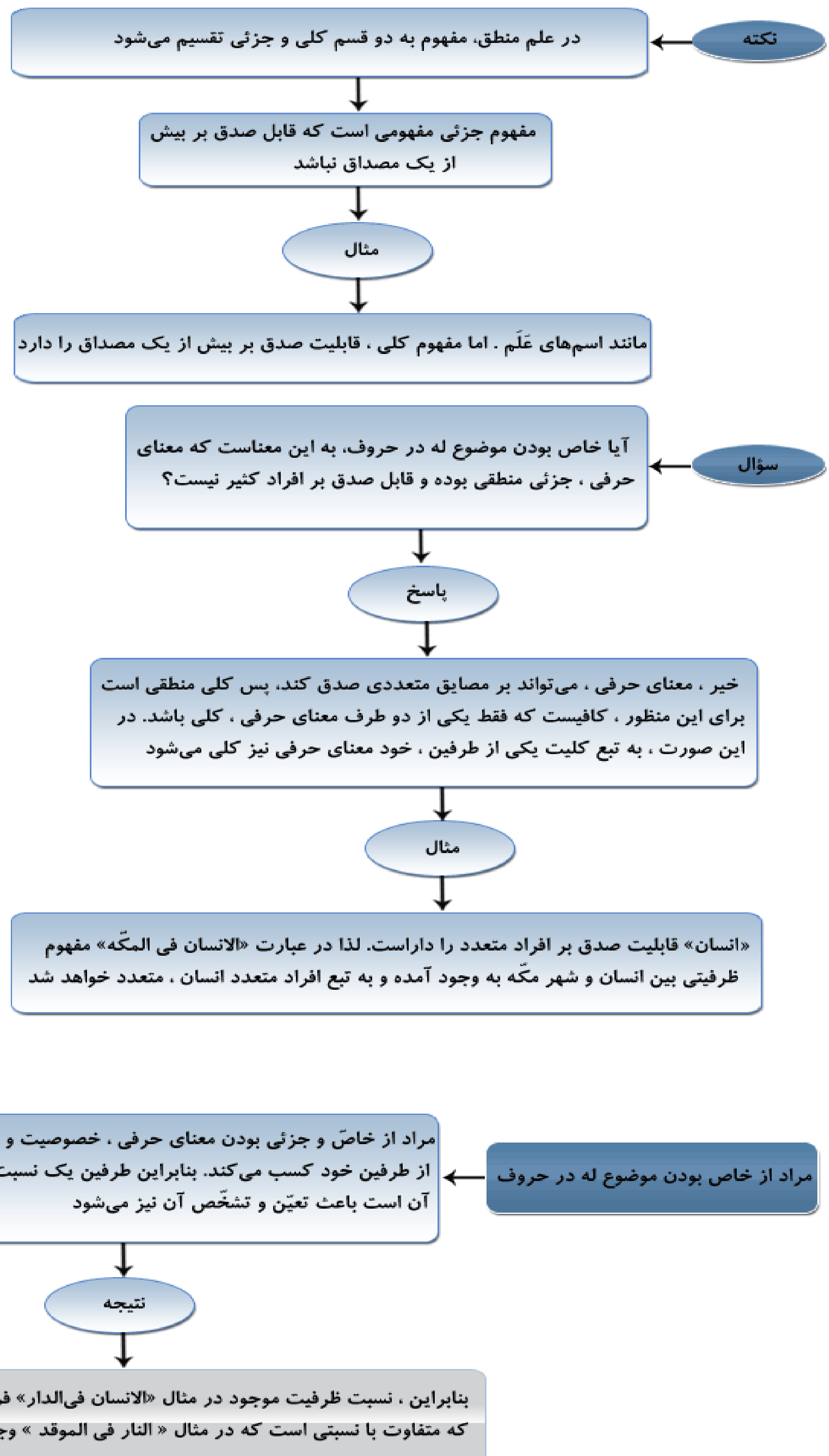
مرحلهٔ دوم از مراحل تبیین مسلک مشهور



وضع درحروف عام و موضوع له در آن خاص است



نکته


نکته
در علم منطق، مفهوم به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می‌شود
مفهوم جزئی مفهومی است که قابل صدق بر بیش از یک مصداق نباشد
مثال
مانند اسم‌های عَلَم . اما مفهوم کلی ، قابلیت صدق بر بیش از یک مصداق را دارد
سؤال
آیا خاص بودن موضوع له در حروف، به این معناست که معنای حرفی ، جزئی منطقی بوده و قابل صدق بر افراد کثیر نیست؟
پاسخ
خیر ، معنای حرفی ، می‌تواند بر مصایق متعددی صدق کند، پس کلی منطقی است برای این منظور ، کافیست که فقط یکی از دو طرف معنای حرفی ، کلی باشد. در این صورت ، به تبع کلیت یکی از طرفین ، خود معنای حرفی نیز کلی می‌شود
مثال
«انسان» قابلیت صدق بر افراد متعدد را داراست. لذا در عبارت «الانسان فی المکّه» مفهوم ظرفیتی بین انسان و شهر مکّه به وجود آمده و به تبع افراد متعدد انسان ، متعدد خواهد شد
مراد از خاص بودن موضوع له در حروف
مراد از خاصّ و جزئی بودن معنای حرفی ، خصوصیت و تعیّنی است که این معنی از طرفین خود کسب می‌کند. بنابراین طرفین یک نسبت ، همانطور که قوام بخش آن است باعث تعیّن و تشخّص آن نیز می‌شود
نتیجه
بنابراین ، نسبت ظرفیت موجود در مثال «الانسان فی‌الدار» فرد خاصی از ظرفیت می‌باشد که متفاوت با نسبتی است که در مثال « النار فی الموقد » وجود دارد

جلسه۵٤- هیئات الجمل

مقدمه: شهید صدر در مبحث معنای حرفی، طی دروس گذشته ما را با حقیقت معنای حرفی و حد و مرزش نسبت به معنای اسمی آگاه نمود و در نهایت، عام بودن وضع و خاص بودن موضوعٌ له در حروف را به اثبات رساند. ایشان در این جلسه درسی به سراغ بخش دیگری از معانی حرفی رفته، بررسی موضوعٌ له هیئت های جمله ها را محور این درس قرار می دهند تا ضمن تقریر نظر خویش، اختلاف نظر محقق خویی با نظریه مختار خود در این موضوع را تحلیل نمایند. این بحث نیز قدمی دیگر است از مبدا اندیشه ورزی و کاوشگری دقیق در مبادی و مقدمات ادله لفظی به سوی مقصد استنباط احکام شرعی. مروری کوتاه بر مباحث گذشته در حلقه دوم کتاب پیرامون موضوعاتی نظیر((ظهور تصوری و تصدیقی)) ، ((وضع و ارتباطش با دلالت های سه گانه))، ((توقف وضع بر تصور معنی و لفظ)) و ((تصنیف لغت)) در فهم هر چه عمیق تر این جلسه درسی بی تاثیر نخواهد بود.

متن عربی- هَیَئاتُ الجُمَل:

کَمَا أنَّ الحُرُوفَ مَوضُوعَةٌ لِلنِّسبَةِ عَلَی أنحائِهَا،کذلکَ هَیَئاتُ الجُمَلِ، غَیرَ أنَّ هیئَةَ الجُملَةِ النَّاقِصَةِ مَوضُوعَةٌ لِنسبةٍ ناقصةٍ، وَ هَیئَةُ الجُملَةِ التَّامَةِ مَوضُوعَةٌ لِنِسبَةٍ تامَّةٍ یَصِحُّ السُّکوتُ علیهَا.

وَ خَالَفَ فِی ذلکَ السَّیدُ الاستَاذُ، إذ ذَهبَ إلی أنَّ هیئةَ الجُملةِ النَّاقِصةِ مَوضوعةٌ لِمَا هو مدلولُ الدلالةِ التصدیقیّةِ الأُولی، أی لِقَصدِ إخطارِ المَعنَی، وَ أنَّ هیئةَ الجملةِ التَّامّةِ مَوضُوعةٌ لِمَا هو مدلولُ الدلالةِ التَّصدیقیَّةِ الثَّانیَّةِ، وَ هُو قَصدُ الحِکایةِ فِی الجُملَةِ الخَبَریَّةِ، وَ الطَّلبُ وَ جَعلُ الحُکمِ فِی الجُملَةِ الإنشائیَّةِ، وَ هَکذا. وَ قَد بَنَی ذلکَ عَلَی مَسلَکِهِ فِی تَفسیرِ الوَضعِ بالتعهُّدِ الّذی یَقتَضِی أن تَکُونَ الدّلالَةُ الوَضعیَّةُ تصدیقیّةً وَ المدلولُ الوَضعیُّ تصدیقیّاً کَمَا تَقَدَّمَ.

وَ الصَّحیحُ: مَا عَلَیهِ المَشهُورُ مِن أنَّ المَدلولَ الوَضعِیَّ تَصوُّریٌّ دائماً فِی الکَلِمَاتِ الإفرادیَّةِ وَ فِی الجُملِ، وَ أنَّ الجُملةَ - حَتَّی التَّامةَ - لاتَدُلُّ بالوضعِ إلاّ علی النِّسبةِ دلالةً تصوُّریّةً، وَ أمَّا الدّلالتانِ التَّصدیقیَّتانِ فَهُمَا سِیَاقِیَّتانِ نَاشِئَتَانِ مِن ظُهُورِ حَالِ المُتکلّمِ.

چکیده

۱. همچون حروف هیئتهای جمل نیز برای نسبت و ربط وضع شده‌اند .

۲. دلالت‌های لفظی بر سه گونه‌اند : الف) دلالت تصوری : خطور و تداعی معنا هنگام شنیده شدن لفظ

ب) دلالت تصدیقی اول: دلالت لفظ به قرینه حال متکلم و سیاق کلام او بر قصد متکلم برای حاضر نمودن معنای لفظ در ذهن مخاطب

ج) دلالت تصدیقی ثانی: دلالت لفظ به قرینه حال متکلم و سیاق کلام او بر قصد جدی متکلم از ایجاد معنای لفظ در ذهن مخاطب

۳. سه نظریه در تعریف وضع :

الف) نظریه مشهور : اختصاص لفظ به معنا ب) شهید صدر : ایجاد قرن اکید میان لفظ و معنا

ج) محقق خویی : تعهدی از جانب واضع مبنی بر اینکه لفظ آورده نشود مگر هنگامی که قصد تفهیم معنایی خاص وجود داشته باشد.

٤. طبق نظریه مشهور و شهید صدر در تفسیر وضع ، وضع منشأ دلالت تصوری خواهد بود اما طبق نظریه محقق خویی، وضع منشأ دلالت تصدیقی است.

۵. محقق خویی با توجه به مبانی خود در تفسیر وضع ، قائل شده‌اند هیئت‌های جمل برای نسبت و ربط وضع نشده‌اند و موضوعٌ له هیئت جمله ناقصه، مدلول دلالت تصدیقی اول و موضوعٌ له هیئت جمله تامه، مدلول دلالت تصدیقی ثانی است.

٦. شهید صدر با تکیه بر مسلک خویش و مشهور عالمان اصولی در تفسیر وضع، قائل است که دلالت وضعی در هیئت‌های جمل همانند کلمات مفرد صرفاً دلالتی تصوری است. پس موضوع له هیئات جمل (اعم از ناقصه و تامه) نسبت و ربط است .

۷. عمل وضع صرفاً دلالتی تصوری را به ارمغان می‌آورد اما پس از وضع، با توجه به سیاق کلام و ملاحظه حال متکلم می‌توان وجود دلالت تصدیقی اول و ثانی را در کلام او مشاهد نمود .

اقسام حرف در اصطلاح اصول

اقسام حرف در اصطلاح اصول

حرف (در اصطلاح ادبیات)

مثال

مثل ، فی

هیأت

مفرد

مثال

مثل هیأت فعل

مرکّب (جمله)

مثال

مثل هیأت جمله اسمیه

نکته

جمله ، هیأتی ترکیب یافته از انضمام کلمه‌ای به کلمه دیگر می‌باشد که برای معنای ربطی خاص خود وضع شده است

این هیأت مرکّب

گاه بر نسبتی ناقص که سکوت بر آن صحیح نیست دلالت دارد

مثال

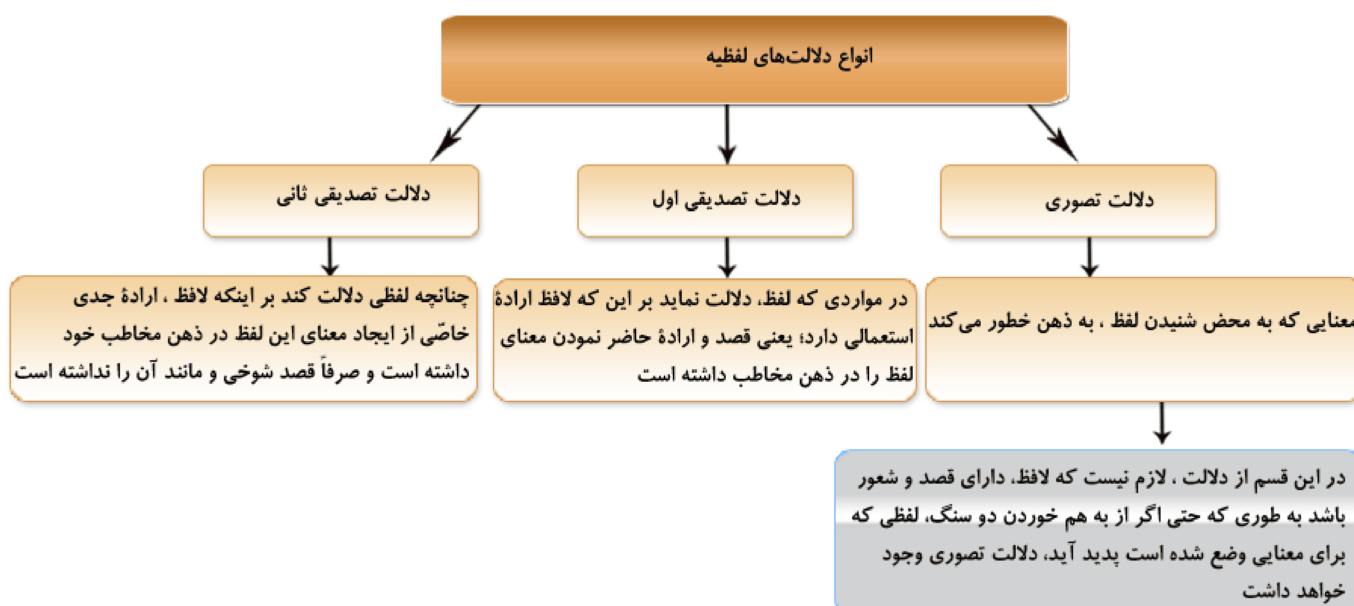
مانند هیأت جملهٔ وصفی «الامام الرئوف»

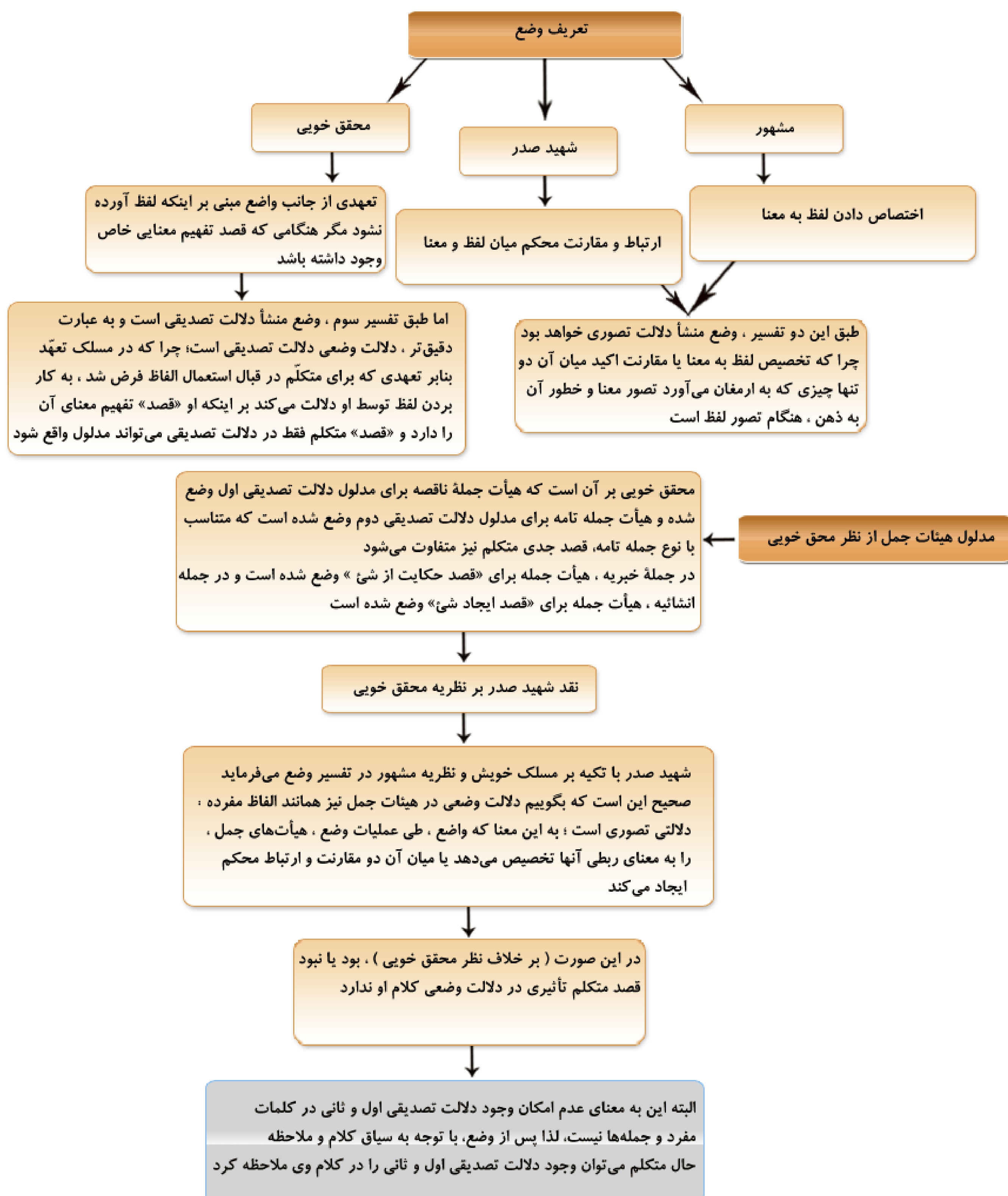
گاه بر نسبتی تام که سکوت بر آن جایز است دلالت دارد

مثال

مانند هیأت جملهٔ خبری « الامام رئوف » و هیأت جمله انشایی «أطع الامام»

انواع دلالتهای لفظیه(بررسی نظریهٔ مرحوم خویی دربارهٔ مدلدل هیئات جمل – مقدمهٔ۱)





تعریف وضع
مشهور
شهید صدر
محقق خویی
اختصاص دادن لفظ به معنا
ارتباط و مقارنت محکم میان لفظ و معنا
تعهدی از جانب واضع مبنی بر اینکه لفظ آورده نشود مگر هنگامی که قصد تفهیم معنایی خاص وجود داشته باشد
طبق این دو تفسیر ، وضع منشأ دلالت تصوری خواهد بود چرا که تخصیص لفظ به معنا یا مقارنت اکید میان آن دو تنها چیزی که به ارمغان می‌آورد تصور معنا و خطور آن به ذهن ، هنگام تصور لفظ است
اما طبق تفسیر سوم ، وضع منشأ دلالت تصدیقی است و به عبارت دقیق‌تر ، دلالت وضعی دلالت تصدیقی است؛ چرا که در مسلک تعهّد بنابر تعهدی که برای متکلّم در قبال استعمال الفاظ فرض شد ، به کار بردن لفظ توسط او دلالت می‌کند بر اینکه او «قصد» تفهیم معنای آن را دارد و «قصد» متکلم فقط در دلالت تصدیقی می‌تواند مدلول واقع شود
مدلول هیئات جمل از نظر محق خویی
محقق خویی بر آن است که هیأت جملۀ ناقصه برای مدلول دلالت تصدیقی اول وضع شده و هیأت جمله تامه برای مدلول دلالت تصدیقی دوم وضع شده است که متناسب با نوع جمله تامه، قصد جدی متکلم نیز متفاوت می‌شود
در جملۀ خبریه ، هیأت جمله برای «قصد حکایت از شئ » وضع شده است و در جمله انشائیه ، هیأت جمله برای «قصد ایجاد شئ» وضع شده است
نقد شهید صدر بر نظریه محقق خویی
شهید صدر با تکیه بر مسلک خویش و نظریه مشهور در تفسیر وضع می‌فرماید صحیح این است که بگوییم دلالت وضعی در هیئات جمل نیز همانند الفاظ مفرده ، دلالتی تصوری است ؛ به این معنا که واضع ، طی عملیات وضع ، هیأت‌های جمل ، را به معنای ربطی آنها تخصیص می‌دهد یا میان آن دو مقارنت و ارتباط محکم ایجاد می‌کند
در این صورت (بر خلاف نظر محقق خویی) ، بود یا نبود قصد متکلم تأثیری در دلالت وضعی کلام او ندارد
البته این به معنای عدم امکان وجود دلالت تصدیقی اول و ثانی در کلمات مفرد و جمله‌ها نیست، لذا پس از وضع، با توجه به سیاق کلام و ملاحظه حال متکلم می‌توان وجود دلالت تصدیقی اول و ثانی را در کلام وی ملاحظه کرد

جلسه۵۵- الجملة التامة و الجملة الناقصة

مقدمه: در ادامه مباحث معنای حرفی درس پیشین به بحث از هیئت های جمل اختصاص یافت و آموختیم که موضوعٌ له هیئات جمل - اعم از جمله تام و جمله ناقص - همانند مدلول حروف چیزی جز نسبت و ربط نیست. در ادامه همین مبحث، در درس حاضر پی جوی پاسخ از این پرسش هاییم که: منشاء تفاوت جمله تام از ناقص چیست؟ تمامیت و نقصان نسبت جمله ها امری است معطوف به ذهن یا خارج؟ نحوه تحقق نسبت تام و ناقص در ذهن چگونه است؟

هدف آموزشی این درس همچون دروس اخیر، آشنایی هر چه عمیق تر با مباحث الفاظ و معانی است تا مقدمه ای باشد جهت استنباط احکام، از ادله شرعی لفظی.

مراجعه به مباحث جمله تامه و ناقصه در حلقه اول کتاب و مباحث مقارنت بین جمله تامه و ناقصه در حلقه دوم می تواند در فهم دقیق مباحث این درس مؤثر باشد.

متن عربی- الجُملةُ التّامَّةُ و الجُملةُ النّاقصةُ

وَ لا شَکَّ فِی الفَرقِ بَینَ الجُملةِ التّامةِ وَ الجُملةِ النّاقصةِ فِی المَعنَی المَوضوعِ له، فَمَن اِعتَبَر نَفسَ المَدلولِ التَّصدیقیِّ مَوضوعاً له، مَیَّزَ بَینَهُما عَلَی أساسِ اختِلافِ المَدلولِ التَّصدیقِیِّ، کَمَا تَقَدَّمَ فِی الحَلقَةِ السَّابقةِ؛ وَ أمَّا بناءً عَلَی ما هُو الصَّحیحُ مِن عدمِ کَونِ المَدلولِ التَّصدیقِیِّ هو المَعنَی المَوضوعَ له فَنَحنُ بَینَ أمرَینِ:

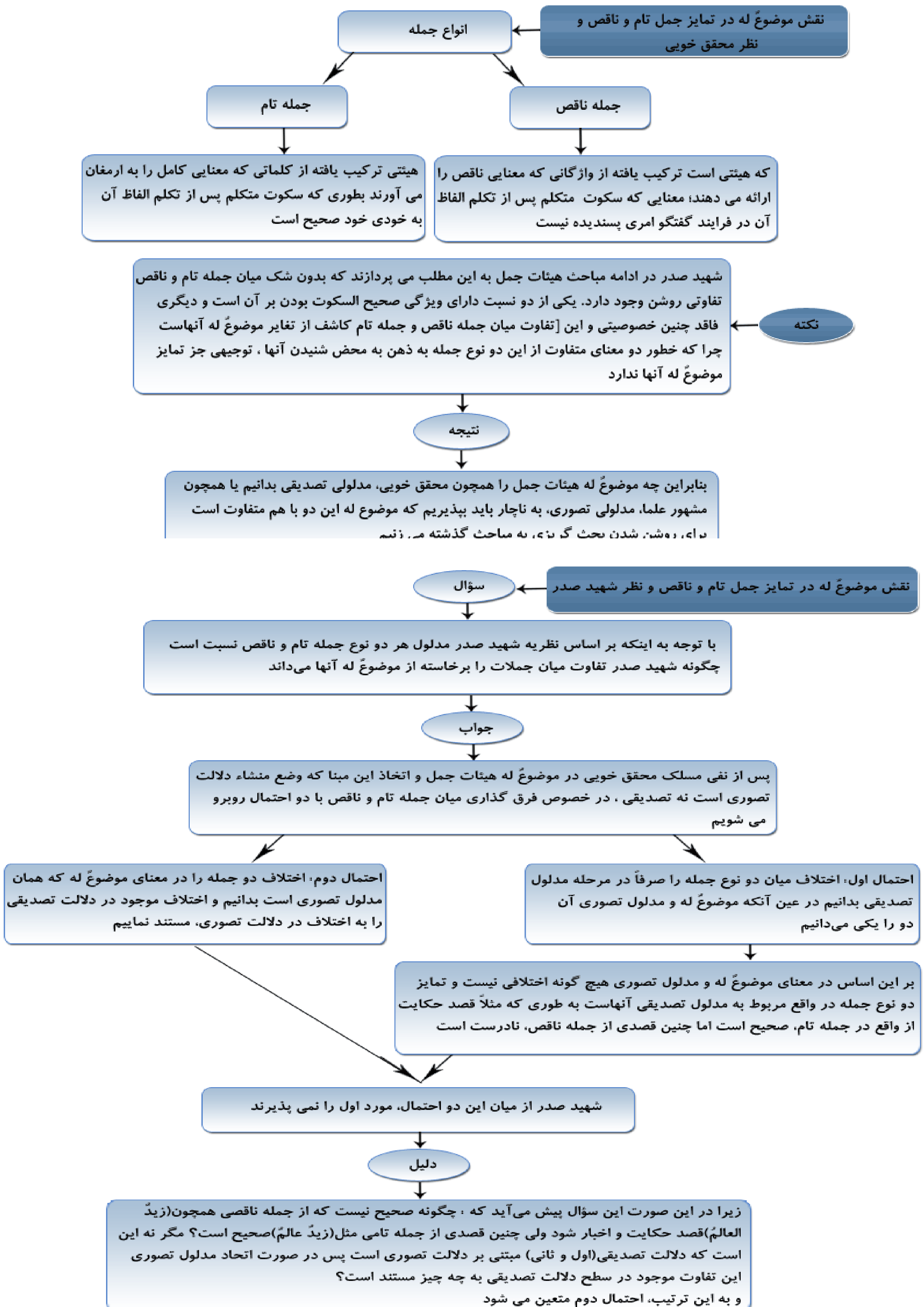
إمّا أن نَقولَ: إنَّه لا اِختلافَ بَینَ الجُملَتَینِ فِی مَرحلةِ المَعنَی المَوضوعِ له وَ المَدلولِ التَّصوُّریِّ، و نَحصُرُ الاختلافَ بَینَهما فِی مَرحلةِ المدلولِ التصدیقیِّ ؛

وَ إمّا أن نُسَلِّمَ باختلافِهما فِی مَرحلةِ المَدلولِ التَّصوُّریِّ.

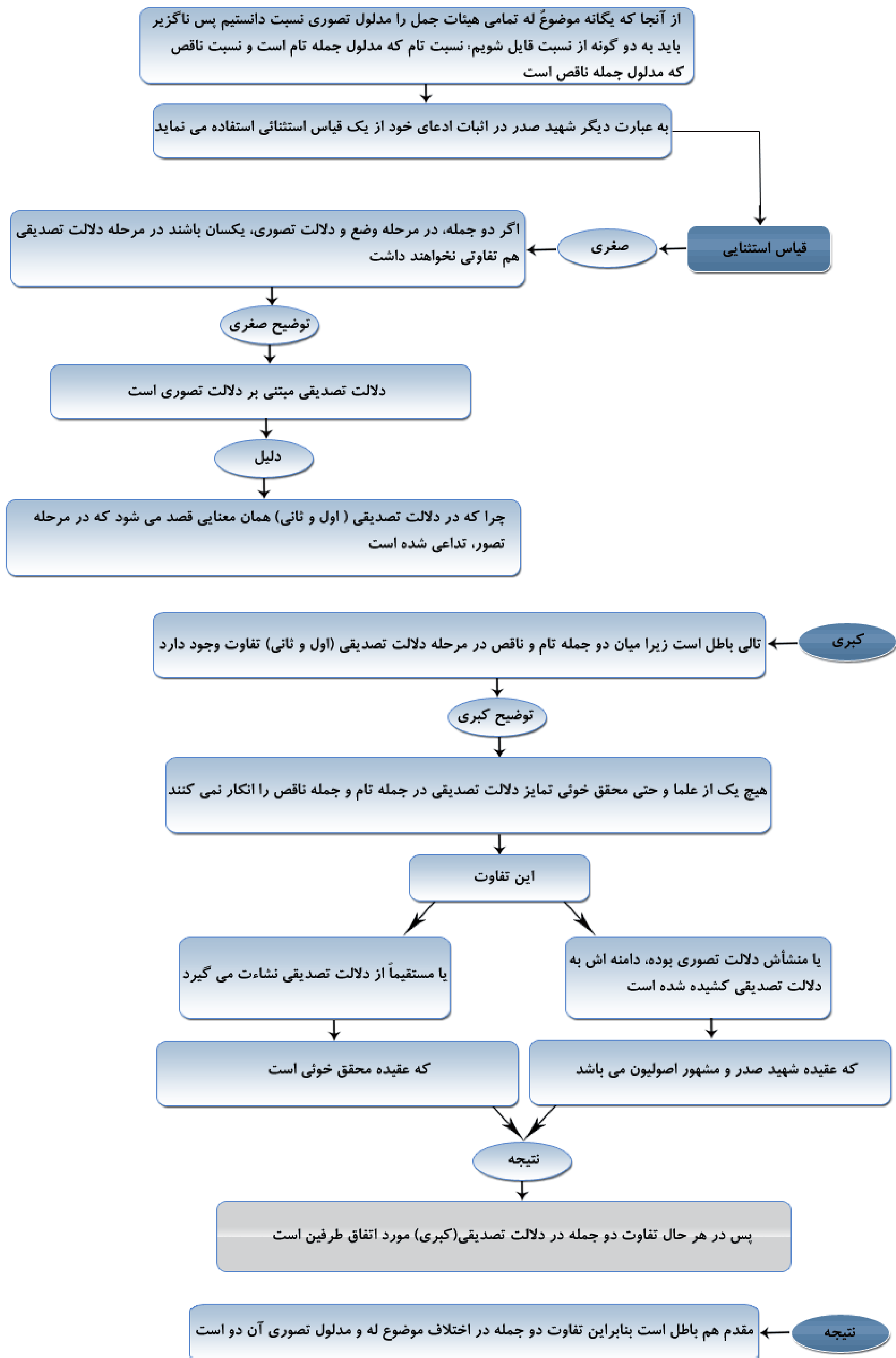
وَ الأوّلُ باطِلٌ؛ لأنّ المَدلولَ التصوریَّ إذا کان وَاحداً وَ کانت النِّسبةُ الّتِی تَدُلُّ عَلَیها الجملةُ التامةُ هِیَ بِنَفسِها مَدلول للجملةِ الناقصةِ فَکَیفَ امتَازَت الجُملةُ التَّامةُ بِمَدلولِ تصدیقیٍّ مِن قَبیلِ قَصدِ الحِکایةِ عَلَی الجُملةِ النَّاقصةِ؟ وَ لِمَاذا لا یَصِحُّ أن یُقصَدَ الحِکایَةُ بالجُملةِ النَّاقصةِ؟

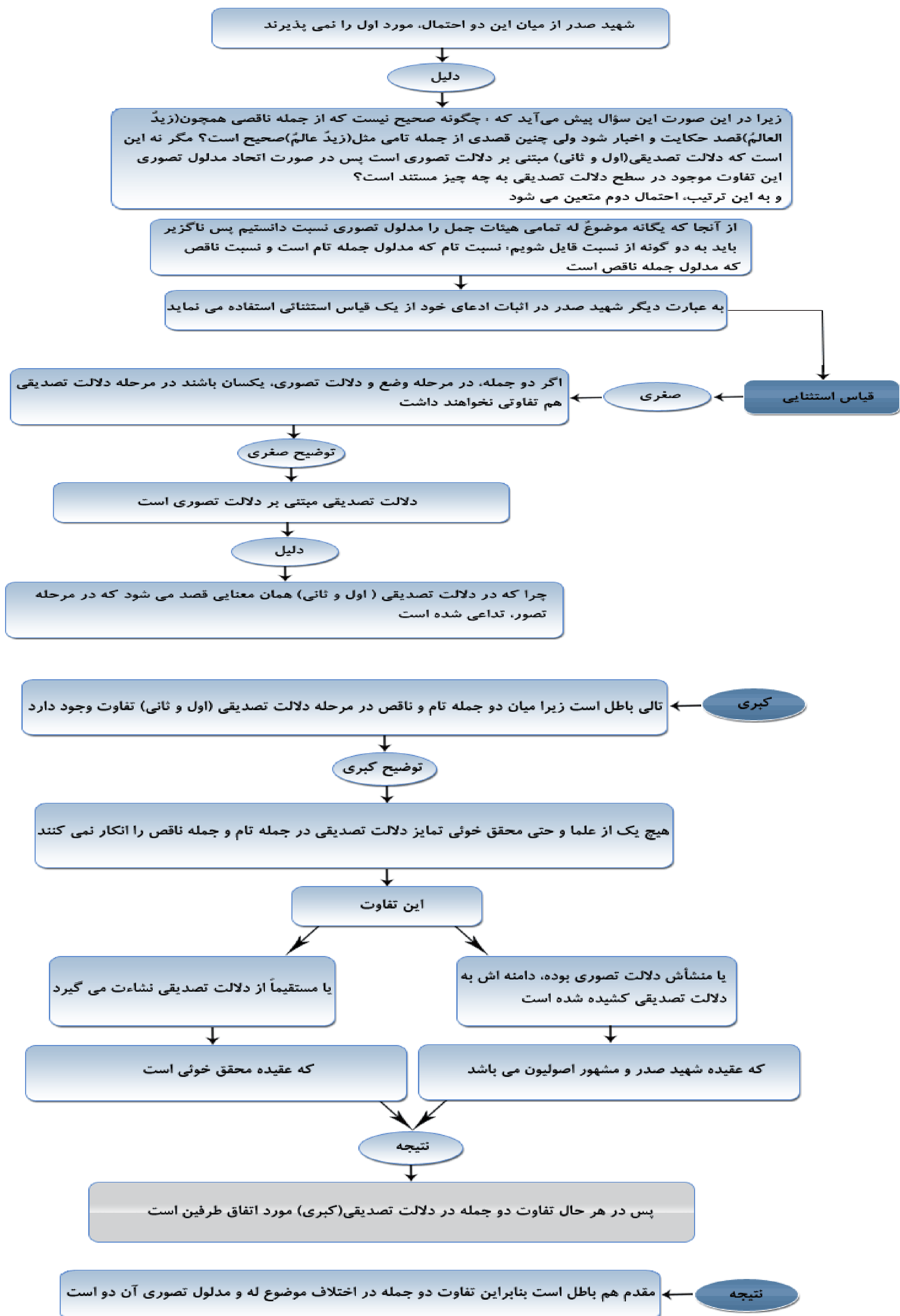
وَ أمَّا الثّانِی فَهُوَ یَفتَرِضُ الاختلافَ فِی المَدلولِ التَّصوریِّ، وَ لمَّا کانَ المدلولُ التصوریَّ لِهَیئَةِ الجُملةِ هُو النِّسبةَ فَلابُدَّ مِن افتِراضِ نحوَینِ مِنَ النِّسبةِ، بهما تَتحقَّقُ التَّمامیَّةُ وَ النُّقصانُ.

وَ التحقیقُ: أنَّ التَّمامیّةَ وَ النُّقصانَ مِن شُؤونِ النِّسبةِ فِی عَالَمِ الذِّهنِ لا فِی عَالَمِ الخارجِ؛ ف(مفید) وَ (عَالِم) تکونُ النِّسبةُ بینَهُما تامّةً إذا جعلنَا منهما مبتدءاً و خبراً، و ناقصةً إذا جعلنا منهما موصوفاً و وصفاً؛ و جَعلُ (مفید) مبُتدءاً تارةً وَ مَوصوفاً اُخرَی أمرٌ ذهنِیٌّ لا خارجیٌّ، لأنّ حالَه فِی الخارجِ لا یَتَغیَّرُ، کَما هو واضحٌ. وَ تکونُ النِّسبةُ فِی الذِّهنِ تامّةً إذا جاءَت إلی الذّهنِ وَ وُجِدَت بما هِیَ نِسبةٌ فِعلاً، وَ هذا یَتطَلَّبُ أن یکونَ لَها طرفانِ مُتغایرانِ فِی الذِّهنِ، إذ لا نسبةَ بدونِ طرفَینِ؛ وَ تکونُ النِّسبةُ ناقصةً إذا کانَت إندماجیَّةً تَدمَجُ أحَدُ طرفَیهَا بالآخَرِ وَ تَکوِّنَ منهما مفهوماً إفرادیّاً واحداً وَ حِصَّةً خاصَّةً، إذ لا نسبةَ حِینَئذٍ حقیقةً فِی صُقعِ الذِّهنِ الظاهرِ، وَ إنّما هی مُستَترةٌ وَ تحلیلیّةٌ. وَ مِن هنا قُلنا سابقاً: أنّ الحروفَ وَ هیئاتِ الجُمَلِ الناقصةِ مَوضوعةٌ لِنسَبٍ إندماجیةٍ، أی تحلیلیّةٍ، وَ إنّ هیئاتِ الجُمَلِ التّامةِ موضوعةٌ لِنسَبٍ غَیرِ اندماجیّةٍ.



نقش موضوعٌ له در تمایز جمل تام و ناقص و نظر محقق خویی
انواع جمله
جمله تام
جمله ناقص
هیئتی ترکیب یافته از کلماتی که معنایی کامل را به ارمغان می آورند بطوری که سکوت متکلم پس از تکلم الفاظ آن به خودی خود صحیح است
که هیئتی است ترکیب یافته از واژگانی که معنایی ناقص را ارائه می دهند؛ معنایی که سکوت متکلم پس از تکلم الفاظ آن در فرایند گفتگو امری پسندیده نیست
نکته
شهید صدر در ادامه مباحث هیئات جمل به این مطلب می پردازند که بدون شک میان جمله تام و ناقص تفاوتی روشن وجود دارد. یکی از دو نسبت دارای ویژگی صحیح السکوت بودن بر آن است و دیگری فاقد چنین خصوصیتی و این [تفاوت میان جمله ناقص و جمله تام کاشف از تغایر موضوعٌ له آنهاست چرا که خطور دو معنای متفاوت از این دو نوع جمله به ذهن به محض شنیدن آنها ، توجیهی جز تمایز موضوعٌ له آنها ندارد
نتیجه
بنابراین چه موضوعٌ له هیئات جمل را همچون محقق خویی، مدلولی تصدیقی بدانیم یا همچون مشهور علما، مدلولی تصوری، به ناچار باید بپذیریم که موضوع له این دو با هم متفاوت است
برای روشن شدن بحث گریزی به مباحث گذشته می زنیم
نقش موضوعٌ له در تمایز جمل تام و ناقص و نظر شهید صدر
سؤال
با توجه به اینکه بر اساس نظریه شهید صدر مدلول هر دو نوع جمله تام و ناقص نسبت است چگونه شهید صدر تفاوت میان جملات را برخاسته از موضوعٌ له آنها می‌داند
جواب
پس از نفی مسلک محقق خویی در موضوعٌ له هیئات جمل و اتخاذ این مبنا که وضع منشاء دلالت تصوری است نه تصدیقی ، در خصوص فرق گذاری میان جمله تام و ناقص با دو احتمال روبرو می شویم
احتمال اول: اختلاف میان دو نوع جمله را صرفاً در مرحله مدلول تصدیقی بدانیم در عین آنکه موضوعٌ له و مدلول تصوری آن دو را یکی می‌دانیم
احتمال دوم: اختلاف دو جمله را در معنای موضوعٌ له که همان مدلول تصوری است بدانیم و اختلاف موجود در دلالت تصدیقی را به اختلاف در دلالت تصوری، مستند نماییم
بر این اساس در معنای موضوعٌ له و مدلول تصوری هیچ گونه اختلافی نیست و تمایز دو نوع جمله در واقع مربوط به مدلول تصدیقی آنهاست به طوری که مثلاً قصد حکایت از واقع در جمله تام، صحیح است اما چنین قصدی از جمله ناقص، نادرست است
شهید صدر از میان این دو احتمال، مورد اول را نمی پذیرند
دلیل
زیرا در این صورت این سؤال پیش می‌آید که ، چگونه صحیح نیست که از جمله ناقصی همچون(زیدٌ العالمُ)قصد حکایت و اخبار شود ولی چنین قصدی از جمله تامی مثل(زیدٌ عالمٌ)صحیح است؟ مگر نه این است که دلالت تصدیقی(اول و ثانی) مبتنی بر دلالت تصوری است پس در صورت اتحاد مدلول تصوری این تفاوت موجود در سطح دلالت تصدیقی به چه چیز مستند است؟
و به این ترتیب، احتمال دوم متعین می شود


از آنجا که یگانه موضوعٌ له تمامی هیئات جمل را مدلول تصوری نسبت دانستیم پس ناگزیر باید به دو گونه از نسبت قایل شویم؛ نسبت تام که مدلول جمله تام است و نسبت ناقص که مدلول جمله ناقص است
به عبارت دیگر شهید صدر در اثبات ادعای خود از یک قیاس استثنائی استفاده می نماید
قیاس استثنایی
صغری
اگر دو جمله، در مرحله وضع و دلالت تصوری، یکسان باشند در مرحله دلالت تصدیقی هم تفاوتی نخواهند داشت
توضیح صغری
دلالت تصدیقی مبتنی بر دلالت تصوری است
دلیل
چرا که در دلالت تصدیقی (اول و ثانی) همان معنایی قصد می شود که در مرحله تصور، تداعی شده است
کبری
تالی باطل است زیرا میان دو جمله تام و ناقص در مرحله دلالت تصدیقی (اول و ثانی) تفاوت وجود دارد
توضیح کبری
هیچ یک از علما و حتی محقق خوئی تمایز دلالت تصدیقی در جمله تام و جمله ناقص را انکار نمی کنند
این تفاوت
یا منشأش دلالت تصوری بوده، دامنه اش به دلالت تصدیقی کشیده شده است
یا مستقیماً از دلالت تصدیقی نشاءت می گیرد
که عقیده شهید صدر و مشهور اصولیون می باشد
که عقیده محقق خوئی است
نتیجه
پس در هر حال تفاوت دو جمله در دلالت تصدیقی(کبری) مورد اتفاق طرفین است
نتیجه
مقدم هم باطل است بنابراین تفاوت دو جمله در اختلاف موضوع له و مدلول تصوری آن دو است


شهید صدر از میان این دو احتمال، مورد اول را نمی پذیرند
دلیل
زیرا در این صورت این سؤال پیش می‌آید که : چگونه صحیح نیست که از جمله ناقصی همچون(زیدٌ العالِمُ)قصد حکایت و اخبار شود ولی چنین قصدی از جمله تامی مثل(زیدٌ عالِمٌ)صحیح است؟ مگر نه این است که دلالت تصدیقی(اول و ثانی) مبتنی بر دلالت تصوری است پس در صورت اتحاد مدلول تصوری این تفاوت موجود در سطح دلالت تصدیقی به چه چیز مستند است؟
و به این ترتیب، احتمال دوم متعین می شود
از آنجا که یگانه موضوعٌ له تمامی هیئات جمل را مدلول تصوری نسبت دانستیم پس ناگزیر باید به دو گونه از نسبت قایل شویم: نسبت تام که مدلول جمله تام است و نسبت ناقص که مدلول جمله ناقص است
به عبارت دیگر شهید صدر در اثبات ادعای خود از یک قیاس استثنائی استفاده می نماید
قیاس استثنایی
صغری
اگر دو جمله، در مرحله وضع و دلالت تصوری، یکسان باشند در مرحله دلالت تصدیقی هم تفاوتی نخواهند داشت
توضیح صغری
دلالت تصدیقی مبتنی بر دلالت تصوری است
دلیل
چرا که در دلالت تصدیقی (اول و ثانی) همان معنایی قصد می شود که در مرحله تصور، تداعی شده است
کبری
تالی باطل است زیرا میان دو جمله تام و ناقص در مرحله دلالت تصدیقی (اول و ثانی) تفاوت وجود دارد
توضیح کبری
هیچ یک از علما و حتی محقق خوئی تمایز دلالت تصدیقی در جمله تام و جمله ناقص را انکار نمی کنند
این تفاوت
یا منشأش دلالت تصوری بوده، دامنه اش به دلالت تصدیقی کشیده شده است
یا مستقیماً از دلالت تصدیقی نشاءت می گیرد
که عقیده شهید صدر و مشهور اصولیون می باشد
که عقیده محقق خوئی است
نتیجه
پس در هر حال تفاوت دو جمله در دلالت تصدیقی(کبری) مورد اتفاق طرفین است
نتیجه
مقدم هم باطل است بنابراین تفاوت دو جمله در اختلاف موضوع له و مدلول تصوری آن دو است

مقدمه: در درس گذشته دانستیم که ریشه تمایز جمله ناقص و تام در معنای موضوع له آنهاست که نزد شهید صدر همان مدلول تصوری است. همچنین دانستیم که تمامیت و نقصانی که از آنها سخن می گوییم از شؤون نسبت ذهنی است و در پایان نیز با معنای تمام و نقصان نسبت آشنا شدیم. در این درس بیانِ تفاوت بین جمل تامّ انشایی و جمل تامّ خبری، را شروع می‌کنیم . شهید صدر در این مورد، سه مسلک را مطرح خواهد کرد .ابتدا مسلک مرحوم آخوند خراسانی را بیان کرده و رد می‌نماید .سپس مسلک دیگری را مطرح می‌کند و ردّ آن را مطرح می‌نماید؛ که البته ردّ مفصلی است و تتمهٔ آن در درس بعد خواهد آمد .مسلک سوم را نیز در درس بعد بررسی خواهیم کرد . با فراگیری این بحث اطلاعات خود از مبادی ادله لفظی شرعی را افزایش می دهیم.مراجعه به مباحثی که در حلقه اول پیرامون جمله انشایی و خبری داشته ایم و نیز مباحثی که پیرامون ایجادی بودن معنای حروف در حلقه دوم بیان گردید در فهم آسان تر این درس مفید خواهد بود .

متن عربی- الجملةُ الخبريّةُ وَ الإنشائيّةُ

وَ تَنقَسِمُ الجملةُ التّامةُ إلَى ((خبريّة)) وَ ((إنشائيّة))، وَ لا شَکَّ فِی اختلافِ إحداهُما عَنِ الأُخرَی حتّی مع اتّحادِ لفظَيهِما، کَما فِی ((بعتُ)) الخبريّةِ وَ ((بعتُ)) الإنشائيّةِ، فضلاً عَن ((أعادَ)) وَ ((أعِد))، وَ قد وُجِدَت عِدّةُ اتّجاهاتٍ فِی تفسیرِ هذا الاختلافِ:

الأوّلُ: ما تَقَدَّمَ فِی الحلقةِ الاولَی عَن صاحبِ الکفایةِ وَ غَیرِهِ مِن وَحدَةِ الجُملتَینِ فِی مدلولِهِما التّصوّری وَ اختلافِهِما فِی المَدلولِ التَّصدیقیّ فَقَطُّ، وَ قد تَقَدَّمَ الکلامُ عَن ذَلکَ.

الثّانی: أنّ الاختلافَ بینَهُما ثابتٌ فِی مرحلةِ المدلولِ التَّصوّری؛ وَ ذلکَ فِی کیفیةِ الدّلالةِ، فَقَد یکونُ المَدلولُ التَّصوّریُّ واحداً و لکنّ کیفیةَ الدلالةِ تختَلِفُ، فإنَّ جملةَ ((بعت)) الإنشائیّةِ دلالتُها عَلَی مدلولِهَا بِمَعنَی إیجادِهَا لَه باللّفظِ، وَ جملةَ ((بعت)) الإخباریّةِ دلالتُها عَلَی مدلولِهَا بِمَعنَی إخطارِهَا لِلمَعنَی وَ کشفِهَا عَنهُ.

فَکَما أُدُّعِیَ فِی الحروفِ أنّها ایجادیّةٌ کذلکَ یُدَّعَی فِی الجُمَلِ الإنشائیّةِ، لکن مع فارقٍ بَینَ الإیجادیّتَین، فَتِلکَ بِمَعنَی کَونِ الحرف مُوجداً للرّبطِ الکلامیِّ، وَ هذِهِ بِمَعنَی کَونِ ((بعت)) مُوجِدةً لِلتَّملیکِ بالکلامِ، فَما هُوَ المُوجَد - بالفتح - فِی بابِ الحروفِ حالةٌ قائمةٌ بِنَفسِ الکلامِ، وَ ما هُوَ الموجَد - بالفتح - فِی بابِ الإنشاءِ أمرٌ اعتباریٌّ مُسَبَّبٌ عَنِ الکلامِ.

وَ یَرِدُ عَلَی ذلکَ أنَّ التملیکَ اعتبارٌ تَشریعیٌّ یَصدُرُ مِن البائعِ وَ یَصدُرُ مِن العقلاءِ وَ مِن الشّارعِ فَإن أُریدَ بِالتّملیکِ الّذِی یُوجَدُ بالکلامِ الأوّلُ فَمِنَ الواضحِ سَبقُهُ عَلَی الکلامِ وَ أنَّ البائعَ بِالکلامِ یُبرِزُ هذا الاعتبارَ القائِمَ فِی نَفسِهِ وَ لیس الکلامُ هُوَ الّذِی یَخلُقُ هذا الاعتبارَ فِی نَفسِهِ.

چکیده

۱. جملات انشایی و خبری با یکدیگر متفاوتند (حتی اگر از نظر لفظ یکسان باشند) .

۲. در اختلاف بین جمله خبری و انشایی، سه مسلک را بیان می‌کنیم :

مسلک اول : این دو قسم جمله، در مدلول تصوری یکسان هستند ولی مدلول تصدیقی متفاوت دارند . شهید صدر این مسلک را قابل طرح در جایی که جمله انشایی و خبری از حیث ظاهر متفاوتند، جاری نمی داند .

مسلک دوم : این دو جمله در مرحله تصور و در نحوهٔ دلالت بر مدلول تصوری، تفاوت دارند . نحوهٔ دلالت جملهٔ خبری از نوع اخطار و احضار است ولی نحوه دلالت جملهٔ انشایی از نوع ایجاد است .

شهید صدر این مسلک را نمی‌پذیرد؛ چون :تملیک (که مدلول تصوری برخی از جملات انشایی است) در طی سه مرحله، حاصل می شود: تملیک بایعی، تملیک عرفی و تملیک شرعی؛ که اگر مراد از تملیک، تملیک بایعی باشد، اشکال این مسلک آن است که تملیک بایعی قبل از بیان جملهٔ انشایی در نفس بایع، اعتبار شده و با آن ایجاد نمی‌شود .[اگر مراد، تملیک عرفی یا شرعی باشد اشکالی دارد که در درس بعد مطرح می‌شود .]مسلک سوم را در درس بعد بیان خواهیم کرد .

تفاوت جمله خبری با جملهٔ انشایی

جمله انشایی

گاهی در لفظ شبیه جملهٔ خبری است

مثال

مثل بِعْتَ انشائی و خبری

گاهی در لفظ با جمله خبری، فرق دارد

مثال

مثل اَعِدْ (که انشایی است) و اَعادَ (که خبری است)

نتیجه

وجود اختلاف بین جمله خبری و انشایی در صورت اول، کاملاً محسوس و بی نیاز از اثبات است چه رسد به صورت دوم

در تفسیر چگونگی این اختلاف، نظرات گوناگونی وجود دارد که شهید صدر به سه مسلک اشاره می کند

مسلک اول در تفسیر اختلاف بین جمله انشایی و جمله خبری

جمله خبری و جمله انشایی در مدلول تصوری یکسانند و تنها در مدلول تصدیقی با هم فرق دارند

توضیح

«بِعْتُ» خبری با «بِعْتُ» انشایی، مدلول تصوری واحدی دارند ولی قصد متکلم، باعث فرق بین جملهٔ انشایی و خبری می شود هنگامی که متکلم در مقام معامله باشد، از لفظ «بِعْتُ» ارادهٔ ایجاد تملیک می کند و هنگامی که در مقام اخبار باشد، از آن لفظ، ارادهٔ اخبار از تملیک سابق خود را می‌نماید

نکته

یکی از قائلین به این مسلک، مرحوم آخوند خراسانی، صاحب کتاب «کفایه الاصول» است

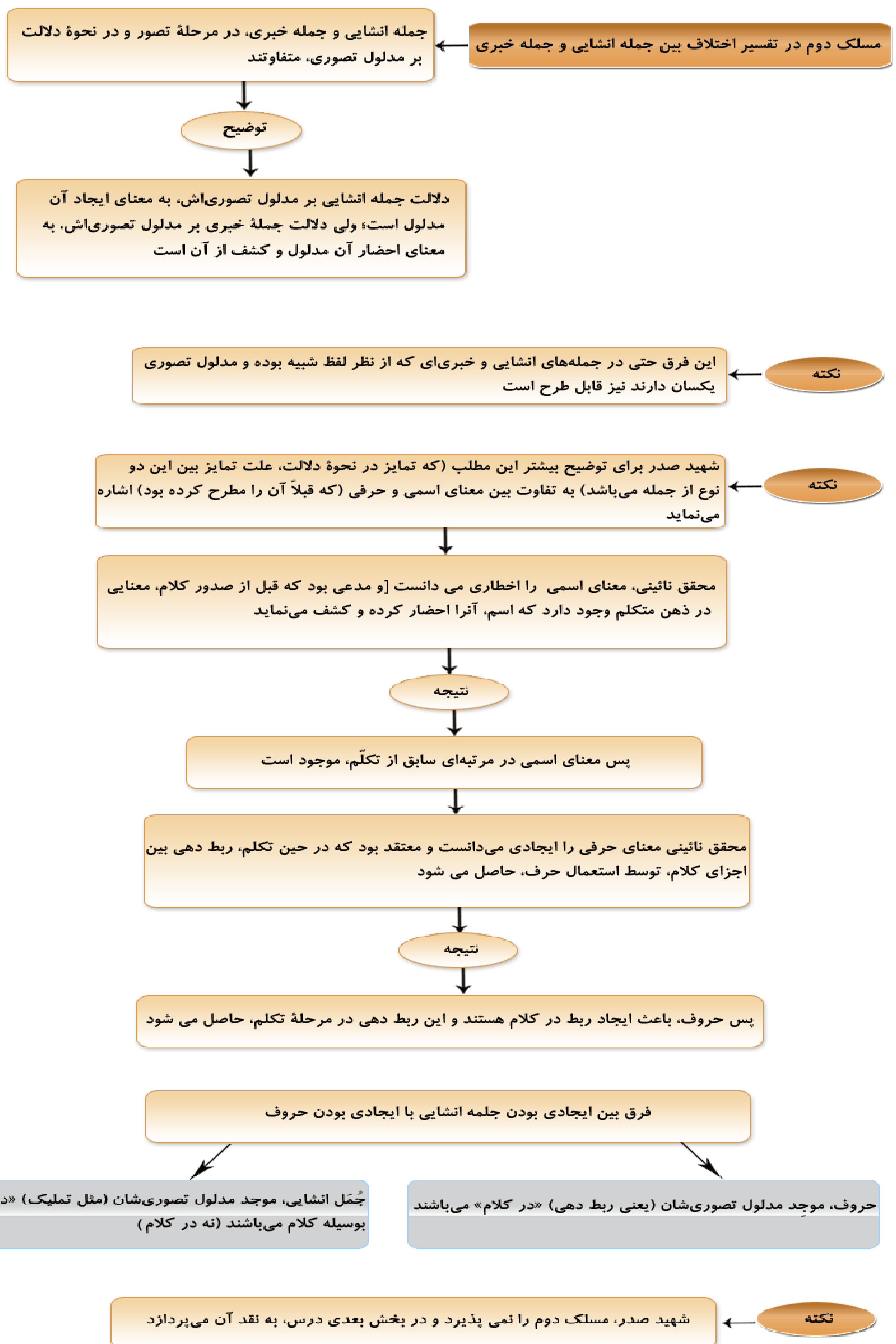
نکته

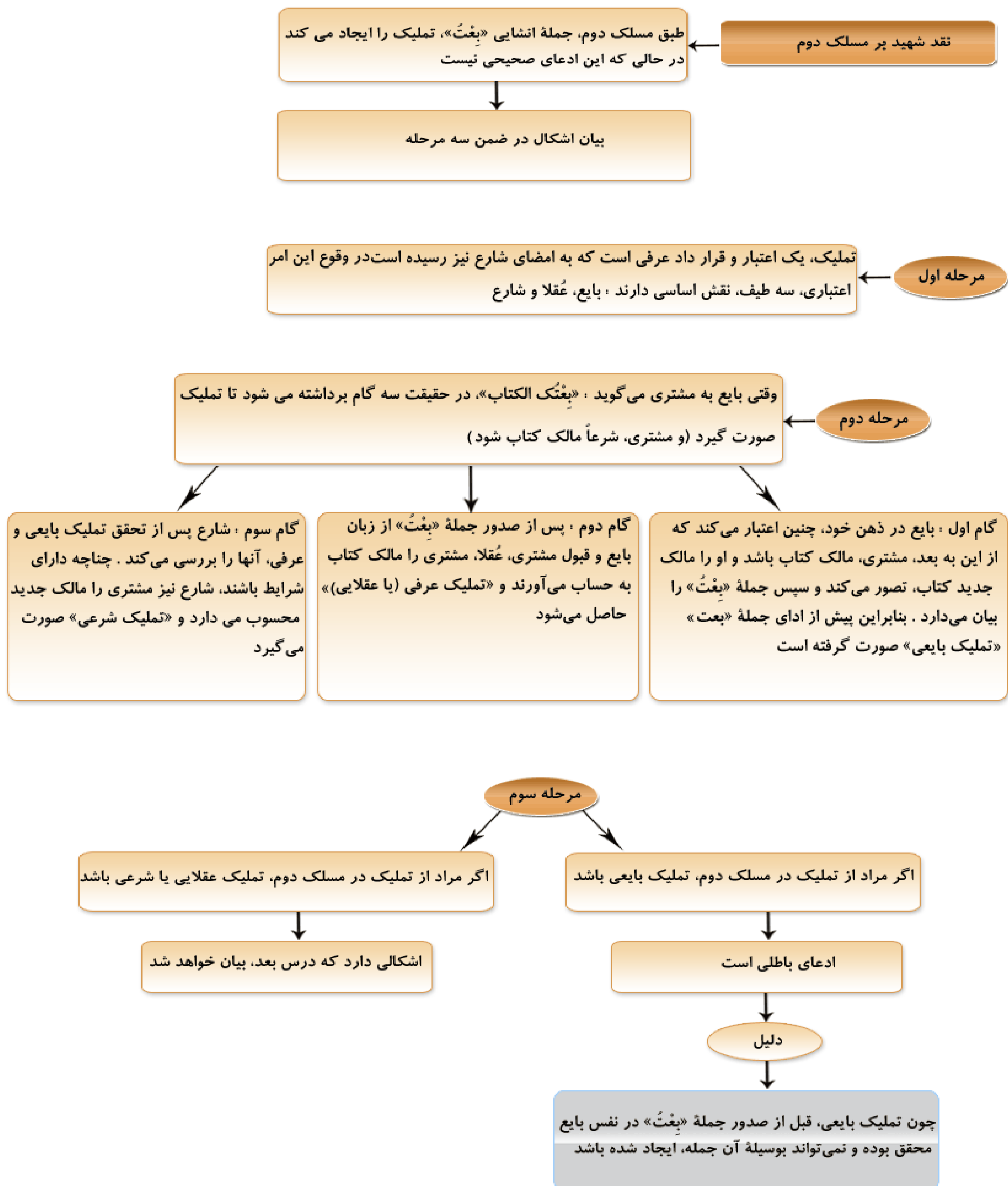
شهید صدر این مسلک را قبول ندارد و آن را در حلقه اول این کتاب، نقل نموده و ردّ کرد

نکته

خلاصه اشکال شهید صدر بر این مسلک این بود

حتی اگر این ادعا، صحیح باشد، فقط در جایی که ظاهر جمله انشایی و خبری، یکسان باشد قابل طرح است ولی در صورت اختلاف لفظی جمله خبری و انشایی، قابل قبول نیست


مسلک دوم در تفسیر اختلاف بین جمله انشایی و جمله خبری
جمله انشایی و جمله خبری، در مرحلۀ تصور و در نحوۀ دلالت بر مدلول تصوری، متفاوتند
توضیح
دلالت جمله انشایی بر مدلول تصوری‌اش، به معنای ایجاد آن مدلول است؛ ولی دلالت جملۀ خبری بر مدلول تصوری‌اش، به معنای احضار آن مدلول و کشف از آن است
نکته
این فرق حتی در جمله‌های انشایی و خبری‌ای که از نظر لفظ شبیه بوده و مدلول تصوری یکسان دارند نیز قابل طرح است
نکته
شهید صدر برای توضیح بیشتر این مطلب (که تمایز در نحوۀ دلالت، علت تمایز بین این دو نوع از جمله می‌باشد) به تفاوت بین معنای اسمی و حرفی (که قبلاً آن را مطرح کرده بود) اشاره می‌نماید
محقق نائینی، معنای اسمی را اخطاری می دانست [و مدعی بود که قبل از صدور کلام، معنایی در ذهن متکلم وجود دارد که اسم، آنرا احضار کرده و کشف می‌نماید
نتیجه
پس معنای اسمی در مرتبه‌ای سابق از تکلّم، موجود است
محقق نائینی معنای حرفی را ایجادی می‌دانست و معتقد بود که در حین تکلم، ربط دهی بین اجزای کلام، توسط استعمال حرف، حاصل می شود
نتیجه
پس حروف، باعث ایجاد ربط در کلام هستند و این ربط دهی در مرحلۀ تکلم، حاصل می شود
فرق بین ایجادی بودن جلمه انشایی با ایجادی بودن حروف
حروف، موجِد مدلول تصوری‌شان (یعنی ربط دهی) «در کلام» می‌باشند
جُمَل انشایی، موجد مدلول تصوری‌شان (مثل تملیک) «در خارج» و بوسیله کلام می‌باشند (نه در کلام)
نکته
شهید صدر، مسلک دوم را نمی پذیرد و در بخش بعدی درس، به نقد آن می‌پردازد


نقد شهید بر مسلک دوم
طبق مسلک دوم، جملهٔ انشایی «بِعتُ»، تملیک را ایجاد می کند در حالی که این ادعای صحیحی نیست
بیان اشکال در ضمن سه مرحله
مرحله اول
تملیک، یک اعتبار و قرار داد عرفی است که به امضای شارع نیز رسیده استدر وقوع این امر اعتباری، سه طیف، نقش اساسی دارند ؛ بایع، عُقلا و شارع
مرحله دوم
وقتی بایع به مشتری می‌گوید : «بِعتُک الکتاب»، در حقیقت سه گام برداشته می شود تا تملیک صورت گیرد (و مشتری، شرعاً مالک کتاب شود)
گام اول ؛ بایع در ذهن خود، چنین اعتبار می‌کند که از این به بعد، مشتری، مالک کتاب باشد و او را مالک جدید کتاب، تصور می‌کند و سپس جملهٔ «بِعتُ» را بیان می‌دارد . بنابراین پیش از ادای جملهٔ «بعت» «تملیک بایعی» صورت گرفته است
گام دوم ؛ پس از صدور جملهٔ «بِعتُ» از زبان بایع و قبول مشتری، عُقلا، مشتری را مالک کتاب به حساب می‌آورند و «تملیک عرفی (یا عقلایی)» حاصل می‌شود
گام سوم ؛ شارع پس از تحقق تملیک بایعی و عرفی، آنها را بررسی می‌کند . چناچه دارای شرایط باشند، شارع نیز مشتری را مالک جدید محسوب می دارد و «تملیک شرعی» صورت می‌گیرد
مرحله سوم
اگر مراد از تملیک در مسلک دوم، تملیک بایعی باشد
ادعای باطلی است
دلیل
چون تملیک بایعی، قبل از صدور جملهٔ «بِعتُ» در نفس بایع محقق بوده و نمی‌تواند بوسیلهٔ آن جمله، ایجاد شده باشد
اگر مراد از تملیک در مسلک دوم، تملیک عقلایی یا شرعی باشد
اشکالی دارد که درس بعد، بیان خواهد شد

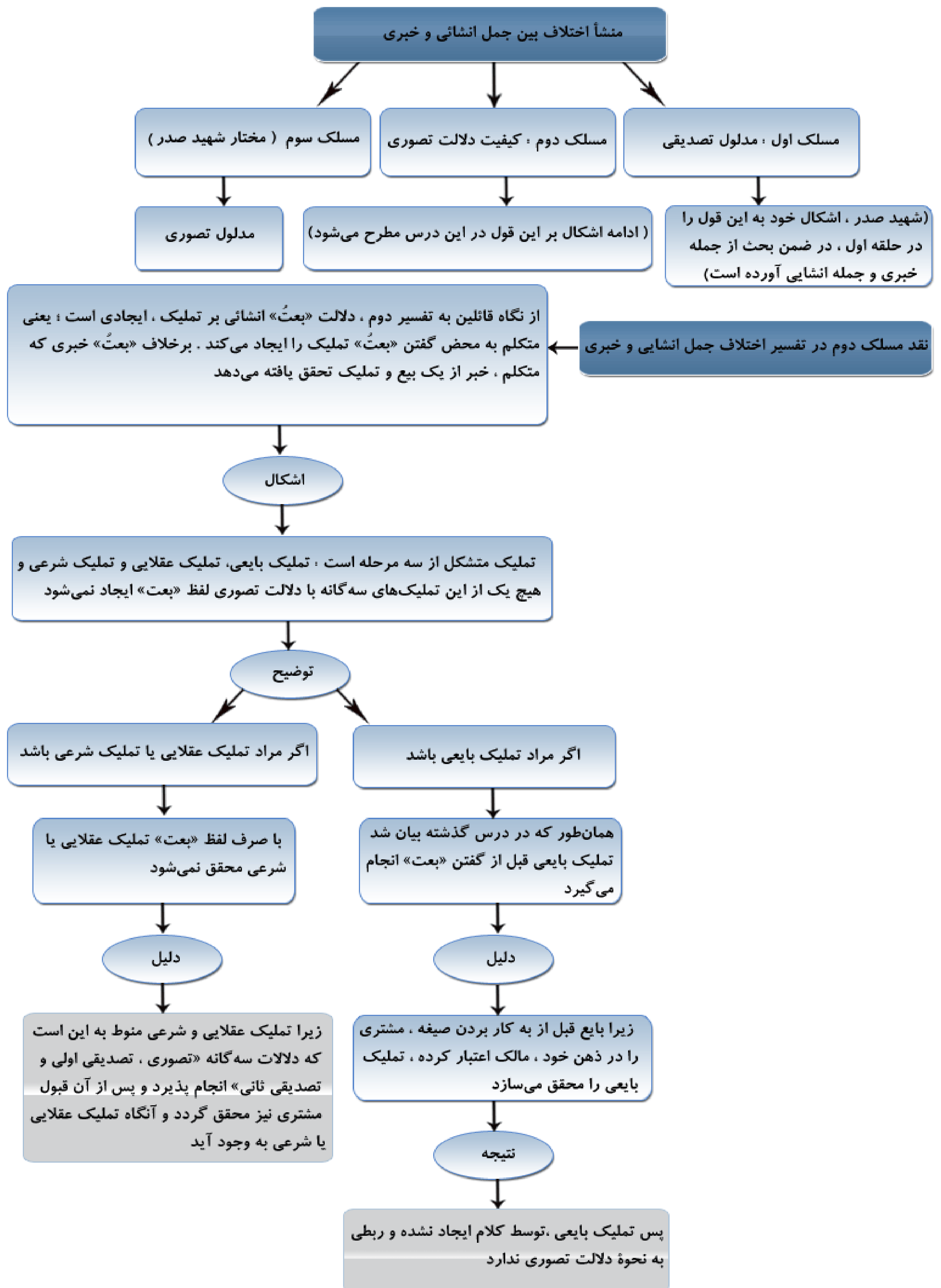
مقدمه: درس گذشته را با این سوال آغاز نمودیم که وجه اختلاف جمله خبری و انشایی در چیست؟ و در پاسخ دانستیم که سه مسلک در این موضوع وجود دارد. با مسلک صاحب کفایه در تفسیر این اختلاف آشنا شدیم و شهید صدر مسلک دومی را نیز مطرح نمود و به اشکال از آن پرداخت که ناتمام ماند. در این درس علاوه بر بیان ادامه اشکال مزبور با مسلک سومی در موضوع مورد بحث که مختار شهید صدر نیز می باشد آشنا می شویم و خواهیم دانست که اشکالی که بر مسلک دوم وارد بود در این مسلک جایی ندارد.
با فراگیری این درس و مبنای صحیح در وجه اختلاف جملات انشایی و خبری، نگاهی دقیق تر به جملات ذکر شده در منابع لفظی استنباط احکام شرعی خواهیم داشت. برای فهم بهتر متن حاضر مراجعه به درس گذشته و نیز مبحث جمله خبری و جمله انشایی در حلقه اول کتاب مفید خواهد بود.

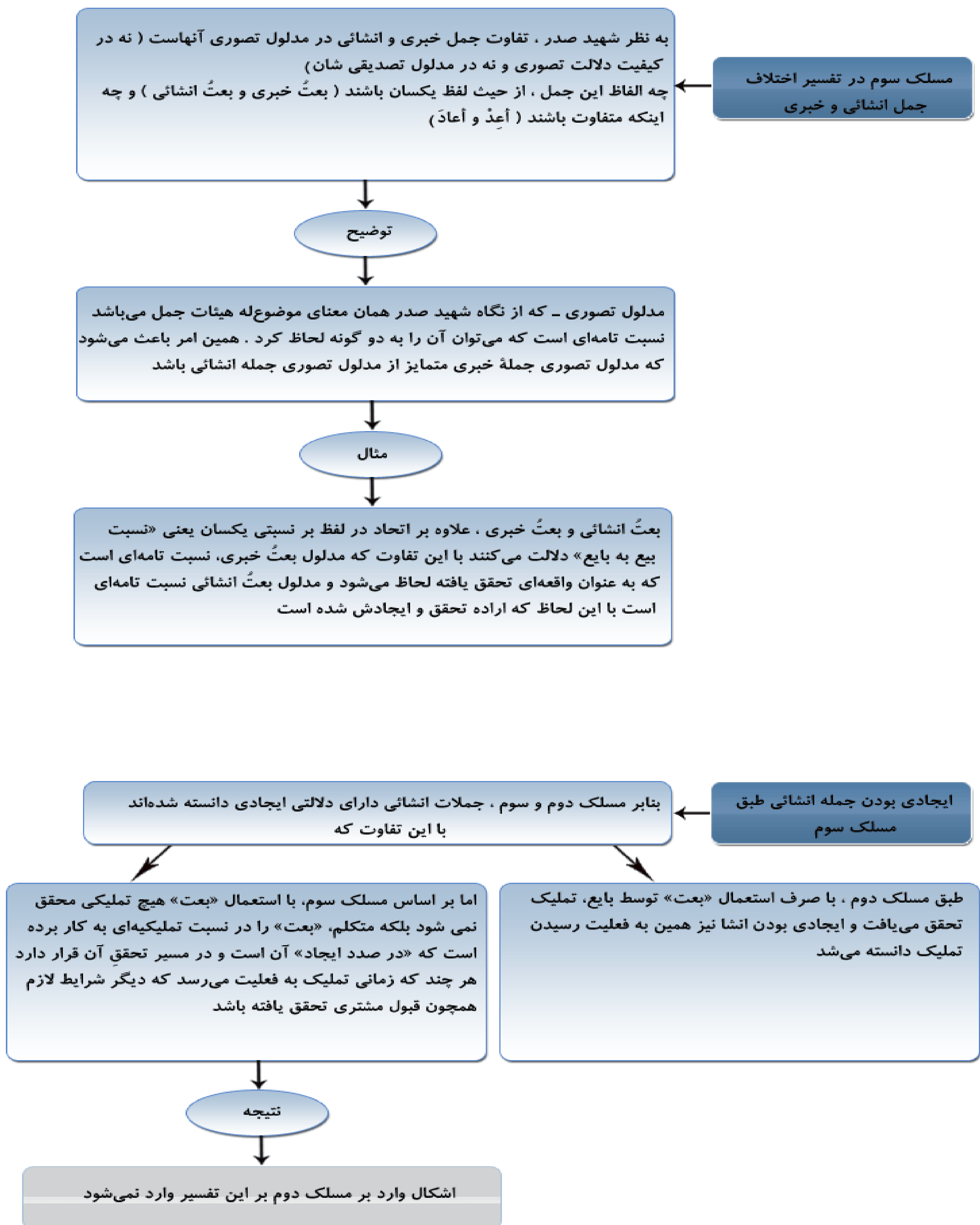
متن عربی

وَإن أُریدَ الثّانی أو الثّالثُ فَهُو وَ إن کانَ مُترتِّباً علی الکلام غیرَ أنَّه إنّما یَترتّبُ علیه بَعدَ فَرضِ استِعمالِهِ فِی مَدلولِهِ التَّصوّریِّ وَ کَشفِهِ عَن مدلولِهِ التّصدیقِیِّ، وَ لِهَذا لَو أطلَقَ الکلامَ بِدونِ قصدٍ أو کانَ هازلاً لم یَترَتّب عَلَیهِ أثَرٌ، فَتَرَتُّبُ الأثرِ إذَن ناتِجٌ عَن استعمالِ بعت فِی مَعنَاهَا، وَ لَیسَ مُحَقِّقَاً لِهَذا الاستعمال.
الثّالثُ: أنَّ الجملتَینِ مُختَلفَتانِ فِی المدلول التّصوّریِّ حَتَّی فِی حالةِ اتِّحادِ لَفظِهِمَا وَ دَلالتِهِمَا علَی نسبةٍ واحدةٍ فَإنَّ الجُملَةَ الخَبَریّةَ مَوضُوعَةٌ لِنسبَةٍ تامّةٍ مَنظوراً الیهَا بِمَا هِیَ حَقیقَةٌ واقِعَةٌ وَ شَیءٌ مَفروغٌ عَنهُ وَ الجُملةَ الإنشائیّةَ مَوضُوعَةٌ لِنسبَةٍ تامّةٍ مَنظُوراً الیهَا بِمَا هِیَ نِسبَةٌ یُرَادُ تَحقیقُهَا کَمَا تَقَدَّمَ فِی الحَلقَةِ الاولَی. وَ یُمکِنُ أن نُفَسِّرَ عَلَی هذا الأساسِ إیجادیّةَ الجُملَةِ الإنشائیّةِ فَلَیسَت هِیَ بِمَعنَی أنَّ استعمالَهَا فِی مَعناها هُوَ بِنَفسِهِ إیجادٌ لِلمَعنَی بِاللّفظِ بَل بِمَعنَی أنَّ النِّسبةَ المُبرَزَةَ بِالجُملةِ الإنشائیّةِ نِسبَةٌ مَنظُورٌ الیهَا لا بِمَا هِیَ نَاجِزَةٌ بَل بِمَا هِیَ فِی طریقِ الإنجازِ وَ الإیجادِ.

چکیده

۱. شهید صدر در اشکال به تفسیر دوم ، به این نکته اشاره می‌کند که : تملیک بایعی قبل از گفتن «بعت» ، انجام می‌گیرد و تملیک عقلایی یا تملیک شرعی با صرف لفظ «بعت» محقق نمی‌شوند بلکه منوط به تحقق اموری همچون دلالت تصوری و تصدیقی هستند.
۲. مسلک سوم در تفسیر اختلاف جمل انشائی و خبری ، تفاوت را در مدلول تصوری آنها می‌داند و در این مطلب فرقی میان یکسان بودن یا متفاوت بودن جمل انشائی یا خبری از حیث لفظ نمی‌گذارد.
۳. طبق مسلک سوم ، «بِعتُ» خبری و انشایی بر نسبتی یکسان یعنی «نسبت بیع به بایع » دلالت می‌کنند با این تفاوت که مدلول «بعتُ» خبری ، نسبت تامه‌ای است که به عنوان واقعه‌ای تحقق یافته لحاظ می‌شود و مدلول «بِعتُ» انشائی نسبت تامه‌ای است با این لحاظ که اراده تحقق و ایجادش شده است.
٤. ایجادی بودن در «بِعتُ» انشایی از دیدگاه مسلک سوم به این معناست که نسبت «بِعتُ» انشایی با این لحاظ قرین شده است که در مسیر تحقق تملیک گام برمی‌دارد بدون اینکه با صِرف تلفظ عبارت «بِعتُ» تملیکی تحقق یابد.


منشأ اختلاف بین جمل انشائی و خبری
مسلک اول ؛ مدلول تصدیقی
مسلک دوم ؛ کیفیت دلالت تصوری
مسلک سوم (مختار شهید صدر)
(شهید صدر ، اشکال خود به این قول را در حلقه اول ، در ضمن بحث از جمله خبری و جمله انشایی آورده است)
(ادامه اشکال بر این قول در این درس مطرح می‌شود)
مدلول تصوری
نقد مسلک دوم در تفسیر اختلاف جمل انشایی و خبری
از نگاه قائلین به تفسیر دوم ، دلالت «بعتُ» انشائی بر تملیک ، ایجادی است ؛ یعنی متکلم به محض گفتن «بعتُ» تملیک را ایجاد می‌کند . برخلاف «بعتُ» خبری که متکلم ، خبر از یک بیع و تملیک تحقق یافته می‌دهد
اشکال
تملیک متشکل از سه مرحله است ؛ تملیک بایعی، تملیک عقلایی و تملیک شرعی و هیچ یک از این تملیک‌های سه‌گانه با دلالت تصوری لفظ «بعت» ایجاد نمی‌شود
توضیح
اگر مراد تملیک بایعی باشد
اگر مراد تملیک عقلایی یا تملیک شرعی باشد
همان‌طور که در درس گذشته بیان شد تملیک بایعی قبل از گفتن «بعت» انجام می‌گیرد
با صرف لفظ «بعت» تملیک عقلایی یا شرعی محقق نمی‌شود
دلیل
دلیل
زیرا بایع قبل از به کار بردن صیغه ، مشتری را در ذهن خود ، مالک اعتبار کرده ، تملیک بایعی را محقق می‌سازد
زیرا تملیک عقلایی و شرعی منوط به این است که دلالات سه‌گانه «تصوری ، تصدیقی اولی و تصدیقی ثانی» انجام پذیرد و پس از آن قبول مشتری نیز محقق گردد و آنگاه تملیک عقلایی یا شرعی به وجود آید
نتیجه
پس تملیک بایعی ،توسط کلام ایجاد نشده و ربطی به نحوهٔ دلالت تصوری ندارد


مسلک سوم در تفسیر اختلاف جمل انشائی و خبری
به نظر شهید صدر ، تفاوت جمل خبری و انشائی در مدلول تصوری آنهاست (نه در کیفیت دلالت تصوری و نه در مدلول تصدیقی شان)
چه الفاظ این جمل ، از حیث لفظ یکسان باشند (بعتُ خبری و بعتُ انشائی) و چه اینکه متفاوت باشند (أعِدْ و أعادَ)
توضیح
مدلول تصوری ـ که از نگاه شهید صدر همان معنای موضوعله هیئات جمل می‌باشد نسبت تامه‌ای است که می‌توان آن را به دو گونه لحاظ کرد . همین امر باعث می‌شود که مدلول تصوری جملهٔ خبری متمایز از مدلول تصوری جمله انشائی باشد
مثال
بعتُ انشائی و بعتُ خبری ، علاوه بر اتحاد در لفظ بر نسبتی یکسان یعنی «نسبت بیع به بایع» دلالت می‌کنند با این تفاوت که مدلول بعتُ خبری، نسبت تامه‌ای است که به عنوان واقعه‌ای تحقق یافته لحاظ می‌شود و مدلول بعتُ انشائی نسبت تامه‌ای است با این لحاظ که اراده تحقق و ایجادش شده است
ایجادی بودن جمله انشائی طبق مسلک سوم
بنابر مسلک دوم و سوم ، جملات انشائی دارای دلالتی ایجادی دانسته شده‌اند با این تفاوت که
طبق مسلک دوم ، با صرف استعمال «بعت» توسط بایع، تملیک تحقق می‌یافت و ایجادی بودن انشا نیز همین به فعلیت رسیدن تملیک دانسته می‌شد
اما بر اساس مسلک سوم، با استعمال «بعت» هیچ تملیکی محقق نمی شود بلکه متکلم، «بعت» را در نسبت تملیکیه‌ای به کار برده است که «در صدد ایجاد» آن است و در مسیر تحققِ آن قرار دارد هر چند که زمانی تملیک به فعلیت می‌رسد که دیگر شرایط لازم همچون قبول مشتری تحقق یافته باشد
نتیجه
اشکال وارد بر مسلک دوم بر این تفسیر وارد نمی‌شود

مقدمه: در درس های گذشته با مباحثی پیرامون معنای حرفی آشنا شدیم. در این درس این مسئله را جویا می شویم که آیا مبحث معنای حرفی خود دارای ثمره ای عملی در عرصه ادله لفظی است یا اینکه صرفا یک موشکافی علمی است که ذهن اندیشه ورز عالمان علم اصول را به خود مشغول ساخته است.هدفی که در آموزش این درس دنبال می شود آشنایی با جایگاه مبحث معنای حرفی در استنباط احکام از ادله لفظی است و اینکه آیا می توان انتظار ثمره ای عملی از این بحث در عرصه استنباط احکام از ادله لفظی داشت یا خیر؟ برای درک بهتر مطالب این درس مروری کوتاه بر مباحث گذشته در معنای حرفی و نیز مبحث اطلاق در حلقه دوم کتاب، خالی از فایده نیست.

متن عربی-الثّمرَةُ

قد يُقالُ: إنّ مِن ثَمَرات هذا البَحثِ أنّ الحُروفَ بالمَعنَى الأُصوليّ - الشّامِلِ لِلهَيئاتِ - إذا ثَبَتَ أنّها مَوضُوعَةٌ بالوَضعِ العَامِّ وَ المَوضُوعِ لَهُ الخَاص فَهذا يَعنِى أنّ المعنى الحرفيّ خاصٌ وَ جُزئىٌّ، وَ عَلَيه فَلا يُمكِنُ تَقييدُهُ بِقَرينَةٍ خاصّةٍ، وَ لا إثباتُ إطلاقِهِ بقَرينَةِ الحِكمَةِ العَامَّةِ؛ لأنّ التَّقييدَ وَ الإطلاقَ مِن شُؤُونِ المَفهُومِ الكُلّىِّ القَابلِ لِلتَحصِيص.

وَ مِمَّا يَترَتّبُ على ذلك أنّ القَيدَ إذا كانَ راجعاً فى ظاهِرِ الكلامِ إلى مُفادِ الهَيئَةِ فَلا بُدَّ مِن تَأويلِه، كَمَا فِى الجُملَةِ الشّرطيّةِ، فَإنّ ظاهِرَها كَونُ الشَّرطِ قَيداً لِمَدلولِ هَيئَةِ الجَزاءِ، وَ حَيثُ إنّ هَيئَةَ الجَزاء مَوضُوعَةٌ لِمَعنَىً حَرفِيٍّ - وَ هُوَ جُزئىٌّ - فَلا يُمكِنُ تَقييدُهُ، فَلا بُدَّ مِن تَأويلِ الظُّهور المَذكور. فإذا قِيلَ ((إذا جَاءکَ زَيدٌ فَأكرِمهُ)) دَلَّ الكلامُ بظُهُورِه الأوّلِىِّ عَلَى أنّ المُقَيَّدَ بالمَجىءِ مَدلُولُ هَيئَةِ الأمرِ فِى الجَزاءِ، وَ هُوَ الطَّلَبُ وَ الوُجوبُ المَلحُوظُ بِنَحوِ المَعنَى الحَرفِىِّ، فَيَكُونُ الوُجوبُ مَشرُوطاً، وَ لكِن حَيثُ يَستَحِيلُ التَّقييدُ فِى المَعانِى الحَرفِيَّةِ فَلا بُدَّ مِن إرجاعِ الشَّرطِ إلَى مُتعلّقِ الوُجوبِ، لا إلَى الوُجوبِ نَفسِهِ، فَيَكُونُ الوُجوبُ مُطلَقَاً وَ مُتعلّقُهُ مُقيَّداً بزَمانِ المَجىءِ، عَلَى نَحوِ الواجبِ المُعلّقِ الّذى تَقَدَّمَ الحَديثُ عَن تَصويرِهِ فِى الحَلقَةِ السَّابقَةِ. وَ لكنَّ الصَّحيحَ أنَّ كَونَ المَعنَى الحَرفِىِّ جُزئيّاً لَيسَ بمَعنَى ما لا يَقبَلُ الصِّدقَ عَلَى كَثيرينَ لِكَى يَستَحِيلَ فِيهِ التَّقييدُ وَ الإطلاقُ، بَل هُو قَابلٌ لذلکَ تَبَعاً لِقابليَّةِ طَرَفَيه، وَ إنّما هُو جُزئىٌّ بلَحاظِ خُصوصيَّةِ طَرَفَيهِ، بِمَعنَى أنّ كُلَّ نِسبَةٍ مَرهُونَةٌ بطَرَفَيهَا، وَ لا يُمكِنُ الحِفاظُ عليها مع تَغييرِ طَرَفَيهَا.

چکیده

۱.در اینکه آیا مبحث معنای حرفی دارای ثمره عملی در مقام استنباط احکام شرعی هست یا خیر دو نظریه وجود دارد: شیخ انصاری از جمله قائلین است و شهید صدر از جمله منکرین.

۲.شیخ انصاری دست کم از دو ثمره مباحث معنای حرفی نام برده است: یکی در مبحث اطلاق و تقیید و دیگری در مبحث واجب معلق و مشروط.

۳.دلیل شیخ انصاری بر وجود ثمره در مبحث اطلاق و تقیید:

اگر قایل شویم موضوعٌ له حروف، خاص و جزئی منطقی است از آنجا که تقیید و اطلاق در مفاهیم جزئی راه ندارد پس منکر اطلاق و تقیید معانی حرفی شده ایم. اما کسانی که موضوعٌ له حروف را عام دانسته اند معانی حرفی را قابل تقیید و اطلاق می دانند.

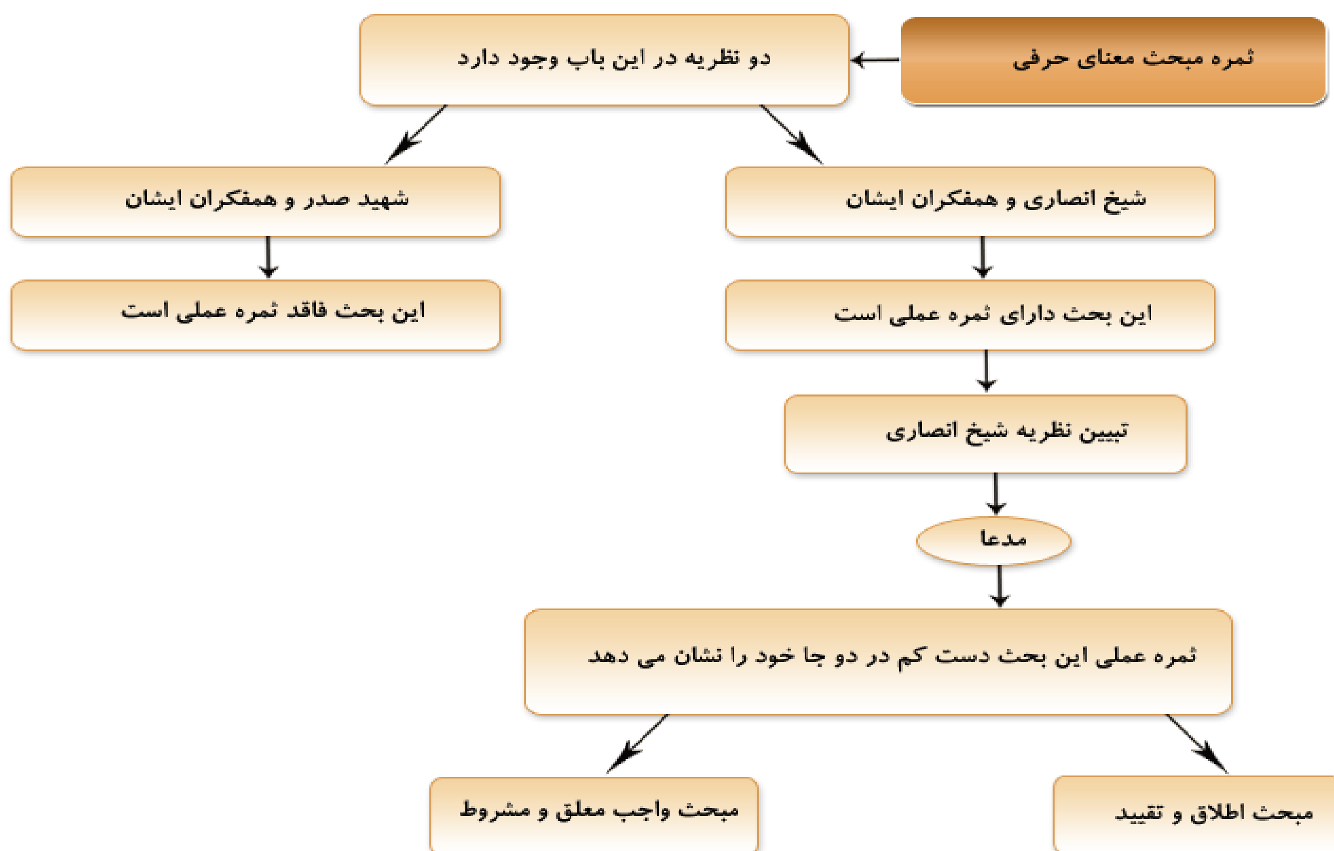
٤. دلیل شیخ انصاری بر وجود ثمره در مبحث واجب معلق و مشروط:

چون هیئات نیز جزو حروف- در اصطلاح علم اصول - هستند اگر در مبحث معنای حرفی قایل شویم موضوعٌ له حروف، خاص و جزئی منطقی است موضوعٌ له هیئات نیز جزئی منطقی بوده، صلاحیت تقیید و اطلاق را ندارد. به این ترتیب، قیود ذکر شده در کلام انشایی امری، به وجوب(هیئت امر) تعلق نمی گیرند بلکه قیود واجب(متعلق و ماده امر) می باشند. اما اگر قایل شویم که موضوعٌ له حروف، عام است در این صورت اشکالی در تقیید وجوب(هیئت امر) نخواهد بود.

۵.اشکال شهید صدر بر شیخ انصاری:

خاص بودن موضوع له در حروف به معنای جزئی منطقی بودن معانی حرفی نیست تا اطلاق و تقیید نپذیرد بلکه به معنای اختصاص معنای حرفی(ربط و نسبت) به طرفین خود است و چنانچه حداقل یکی از طرفین آن کلی منطقی باشند معنای حرفی نیز قابل صدق بر کثیرین بوده و قابلیت اطلاق و تقیید را دارد.

مفاهیم «نسبت»و «ربط» معنای حرفی نیستند



دلیل بر ثمره عملی این بحث در مبحث اطلاق و تقیید

پیش فرض ها

پیش فرض اول ← حرف در اصطلاح علم اصول اعم از حرف نحوی(مانند: فی، من، الی) است

دلیل

چرا که شامل هیئت های مفرد(مانند: هیئت فعل ماضی) و مرکب(مانند: هیئت جمله خبری) نیز می شود

پیش فرض دوم ← خاص بودن موضوعٌ له حروف به معنای جزئی منطقی بودن آن است. بر این اساس چنانچه قایل شویم موضوعٌ له حروف خاص است به این معناست که قابلیت صدق بر افراد کثیر را ندارد

پیش فرض سوم ← نسبت میان تقیید و اطلاق، ملکه و عدم ملکه است

نتیجه

پس چنانچه لفظی صلاحیت قید خوردن را نداشته باشد صلاحیت اطلاق را نیز نخواهد داشت

پیش فرض چهارم ← جزئی منطقی، قابلیت تقیید به واسطه قراین خاص را ندارد

نتیجه

پس نمی توان با استفاده از قرینه عام حکمت ، اطلاق را از آن استفاده نمود

دلیل

زیرا تقیید به معنای تضییق و کاهش دادن گستره یک مفهوم است و حال آنکه مفهوم جزئی خود به خود در کمال تضیّق است و از آنجا که هر جا تقیید ممکن نباشد اطلاق نیز ممکن نخواهد بود این نتیجه حاصل می شود که تقیید و اطلاق از شؤون مفهوم کلی می باشند

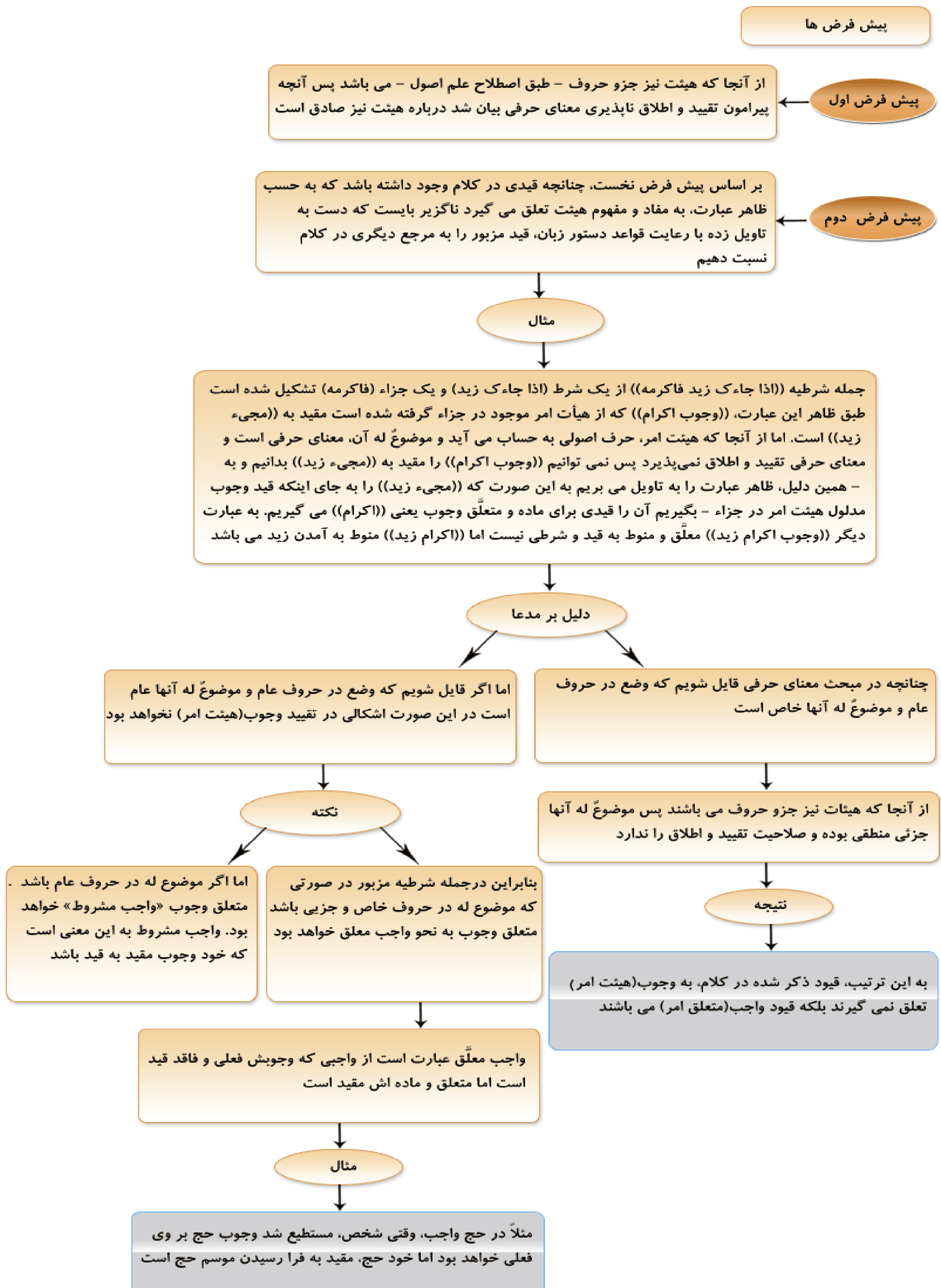
دلیل بر مدعا

چنانچه در مبحث معنای حرفی قایل شویم که وضع در حروف عام و موضوعٌ له آنها خاص است این بدان معناست که معنای حرفی را جزئی منطقی دانسته ایم و از آنجا که تقیید و اطلاق در مفاهیم جزئی راه ندارد پس منکر قابلیت اطلاق و تقیید در معانی حرفی شده ایم. اما کسانی همچون صاحب کفایه که معتقد بودند وضع در حروف عام و موضوعٌ له در آنها نیز عام است بدون تردید معانی حرفی را قابل تقیید و اطلاق می دانند

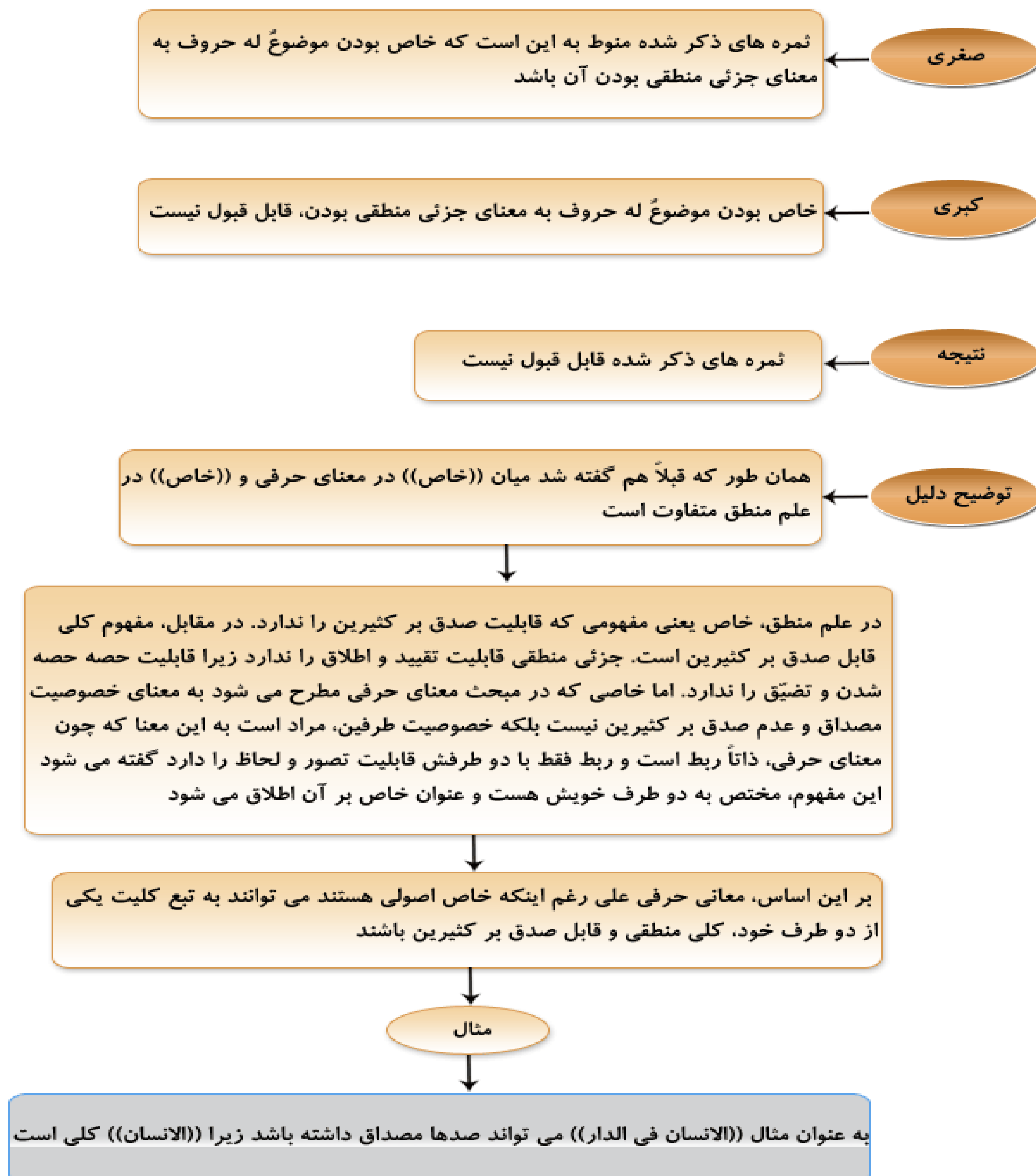
نتیجه

پس از نگاه شیخ انصاری مبحث معنای حرفی و اینکه نوع وضع در حروف چیست فاقد ثمره عملی نیست بلکه واجد ثمره بوده، می تواند در بحث اطلاق و تقیید مفید واقع شود

دلیل بر ثمره عملی این بحث در مبحث واجب معلّق و مشروط



اشکال شهید صدر به شیخ انصاری



جلسه۵۹ – الأمر أو أدوات الطلب – القسم الاول ما یدل علی الطلب بلاعنایة۱

مقدمه: در دروس گذشته پیرامون معانی حرفی سخن گفتیم. شهید صدر تمایز میان معانی اسمی و حرفی را در ناحیه موضوعٌ له آن ها برشمرد و درباره حروف و هیئات جمل بحثی مفصل نمود و در پایان، ثمره عملی خاصی را برای آن مبحث نپذیرفت.
در ذیل مبحث تحدید دلالت های لفظی، در این درس، شهید صدر به سراغ بحث از ادوات طلب می رود و سخن خویش را با توضیحی پیرامون مفهوم طلب و تعیین حد و مرز معنایی ماده أمر و صیغه أمر آغاز می نماید.بدون شک، یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده ادله لفظی شرعی، اوامر هستند و این درس تحقیق هر چه بهتر در این عنصر کاربردی را مد نظر دارد.قبل از مطالعه این درس، مراجعه به مبحث أوامر در کتاب اصول فقه مرحوم مظفر، خالی از فایده نیست.

متن عربی–الأمرُ أو أدَوَاتُ الطَلَبِ :یَنقَسِمُ ما یَدُلُّ عَلَی الطَّلَبِ إلی قِسمَینِ: أحدُهُما: ما یَدُلّ بلا عِنایَةٍ، کَمَادَّةِ الأمرِ وَ صِیغَتِهِ؛وَ الآخَرُ: ما یَدُلُّ بالعِنَایَةِ، کَالجُملَةِ الخَبَرِیَّةِ المُستَعمَلَةِ فِی مَقامِ الطَّلَبِ.
فَیَقَعُ الکَلامُ فِی القِسمَینِ تِباعَاً: القِسمُ الأوّلُ: [ما یَدُلُّ عَلَی الطَّلَبِ بلا عِنایَةٍ] الطَّلَبُ: هُوَ السَّعیُ نَحوَ المَقصُودِ، فإن کانَ سَعیَاً مُباشِراً – کالعَطشانِ یَتَحرَّکُ نَحوَ المَاءِ – فَهُوَ طَلَبٌ تَکوِینِیٌّ، وَ إن کانَ بتَحریکِ الغَیرِ وَ تَکلِیفِهِ فَهُوَ طَلَبٌ تَشریعِیٌّ. وَ لا شَکَّ فِی دَلالةِ مَادَّةِ الأمرِ عَلَی الطَّلَبِ بمَفهُومِهِ الإسمِیِّ، وَ لکن لَیسَ کُلَّ طَلَبٍ، بَلِ الطَّلَبَ التَّشریعِیَّ مِنَ العَالِیِّ.کَمَا لا إشکالَ فِی دَلالةِ صِیغَةِ الأمرِ عَلَی الطَّلَبِ؛ وَ ذلکَ لأنَّ مُفادَ الهَیئَةِ فِیهَا هُوَ النِّسبَةُ الإرسالِیَّةُ، وَ الإرسالُ یُنتَزَعُ مِنهُ مَفهُومُ الطَّلَبِ، حَیثُ إنَّ الإرسالَ سَعیٌ نَحوَ المَقصُودِ مِن قِبَلِ المُرسِلِ، فَتَکونُ الهَیئَةُ دالَّةً عَلَی الطَّلَبِ بالدَّلالةِ التَّصَوُّرِیَّةِ تَبَعاً لِدَلالَتِهَا تَصَوُّراً عَلَی مَنشَأ انتزاعِهِ. کَمَا أنَّ الصِّیغَةَ نَفسَها بلَحاظِ صُدورِها بداعی تَحصِیلِ المَقصُودِ تکونُ مِصداقاً حَقِیقیّاً لِلطَّلَبِ؛ لأنَّها سَعیٌ نَحوَ المَقصُودِ.وَ مِمَّا اتَّفَقَ عَلَیهِ المُحَصِّلونَ مِنَ الأُصولیّینَ تَقریباً، دَلالَةُ الأمرِ – مادَّةً وَ هَیئَةً – عَلَی الوُجُوبِ.

چکیده

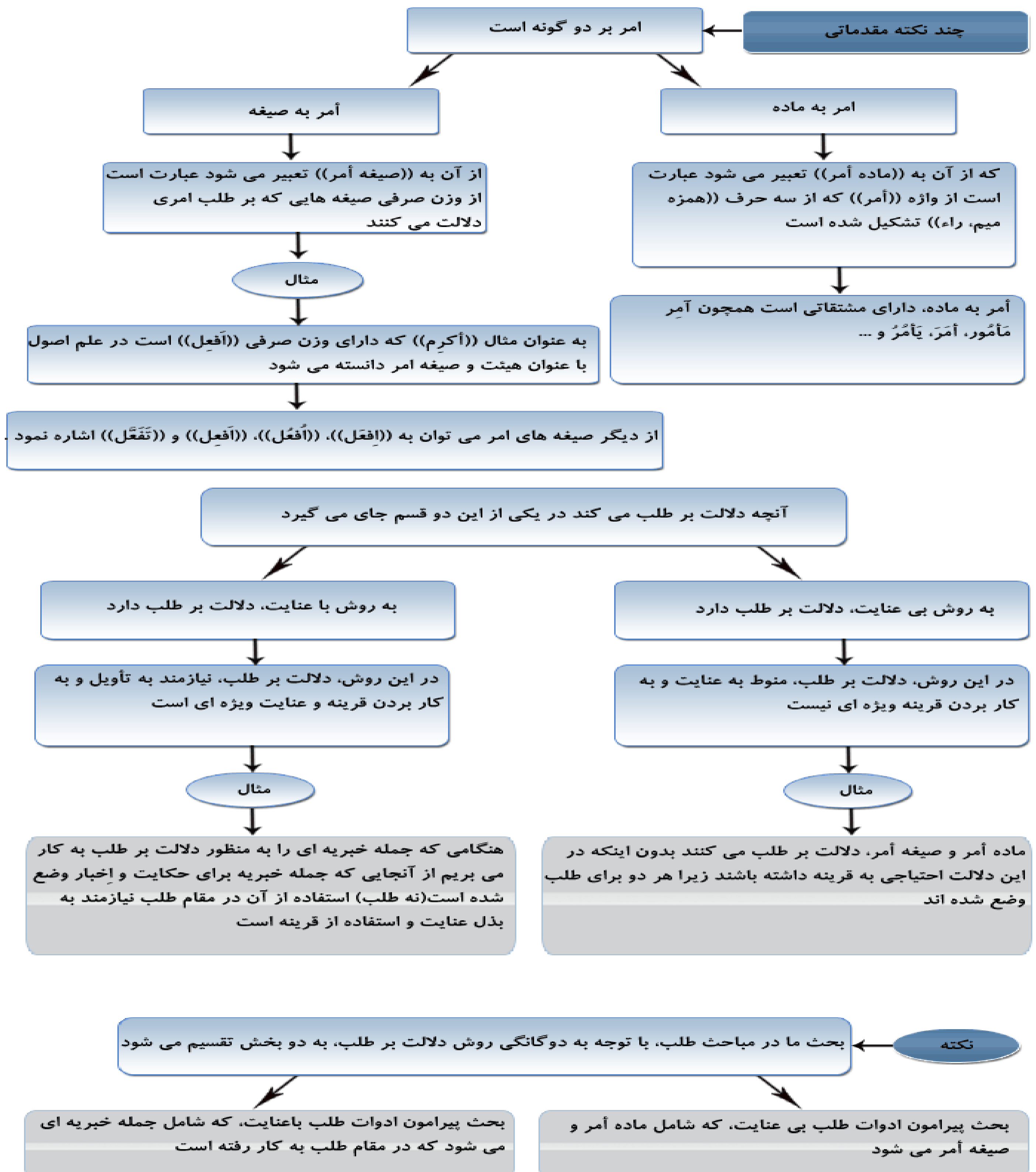
۱.امر بر دو گونه است: الف) امر به ماده: که از آن به ((ماده أمر)) تعبیر می شود عبارت است از واژه ((أمر)) که از سه حرف ((همزه، میم، راء)) تشکیل شده است.
ب) أمر به صیغه: که از آن به ((صیغه أمر)) تعبیر می شود عبارت است از وزن صرفی صیغه هایی که بر طلب امری دلالت می کنند.
۲. آنچه دلالت بر طلب می کند در یکی از این دو قسم جای می گیرد:
الف) به روش بی عنایت، دلالت بر طلب دارد: در این روش، دلالت بر طلب، منوط به عنایت و به کار بردن قرینه ویژه ای نیست.
ب) به روش با عنایت، دلالت بر طلب دارد: در این روش، دلالت بر طلب، نیازمند به تأویل و به کار بردن قرینه و عنایت ویژه ای است.
۳. طلب عبارت است از تلاش برای نیل به مقصود، که بر دو قسم است:
الف) طلب تکوینی: اگر شخص طالب، خود به نحو مستقیم و بی واسطه، برای نیل به مقصودش تلاش کند به این تلاش وی، طلب تکوینی می گویند.
ب) طلب تشریعی: اگر شخص طالب، برای نیل به مقصود خود شخص دیگری را تحریک و از او درخواست نماید تلاش کند به این سعی شخص طالب در برانگیختن دیگری، طلب تشریعی گویند.
٤. ماده أمر و صیغه أمر هر دو دال بر طلب تشریعی هستند.
٥. ماده امر طلبی است از جانب طالب عالی نسبت به مطلوبٌ منه دانی.
٦. کیفیت دلالت ماده أمر(أ.م.ر) بر طلب، متفاوت از کیفیت دلالت صیغه امر (إفعَل) بر طلب است زیرا طلبی که مدلول ماده امر است یک مفهوم اسمی است و ماده امر بدون واسطه بر آن دلالت دارد. اما مدلول صیغه أمر معنایی حرفی است که عبارت است از نسبت ارسالیه و از آن انتزاع می شود.

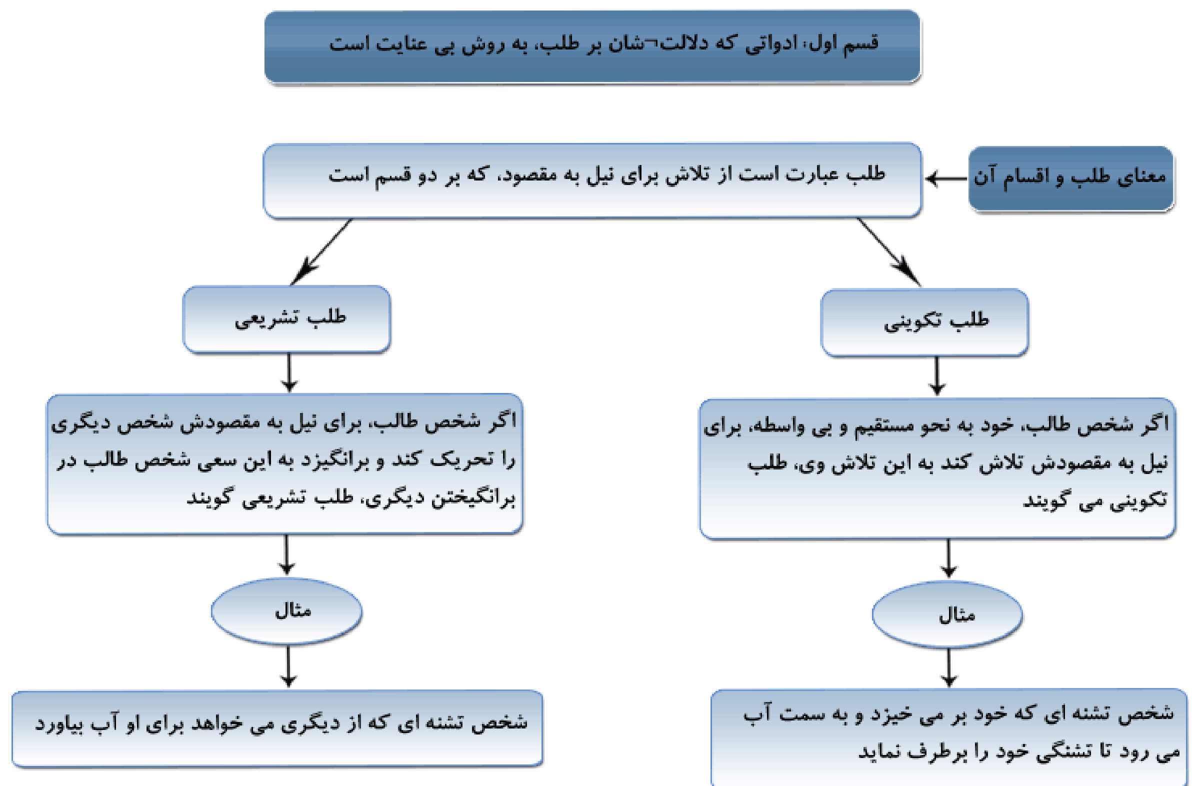
۷. صیغه امر نه فقط دلالت بر طلب می کند بلکه خودِ به کار بردن این صیغه توسط آمر چون به انگیزه تحصیل مقصود و هدفی است، مصداق تلاش برای نیل به مقصود و در نتیجه مصداقی برای طلب می باشد.

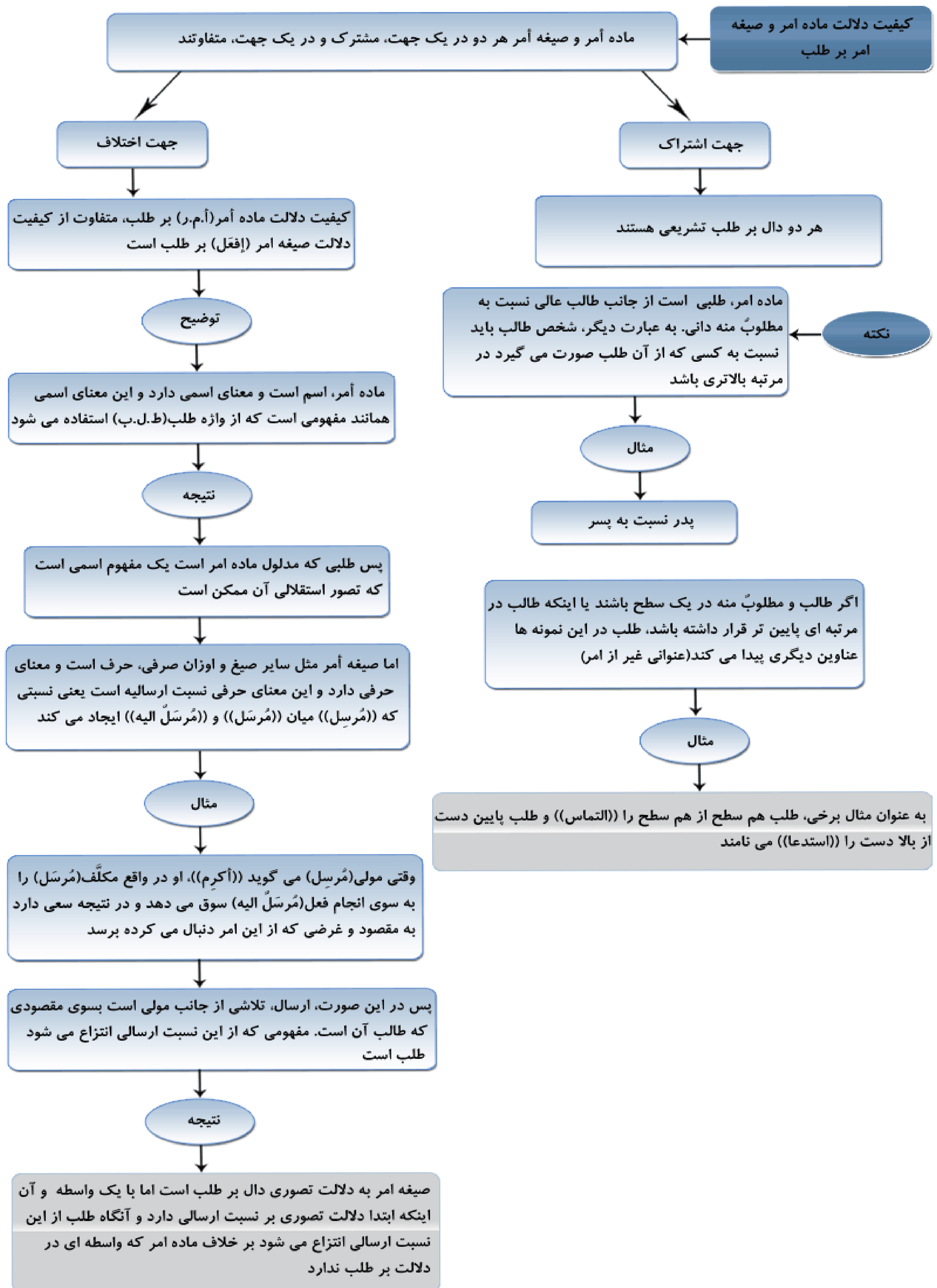
۸. طلب تشریعی بر دو حالت است: الف) گاه وجوبی است ب) گاه استحبابی است

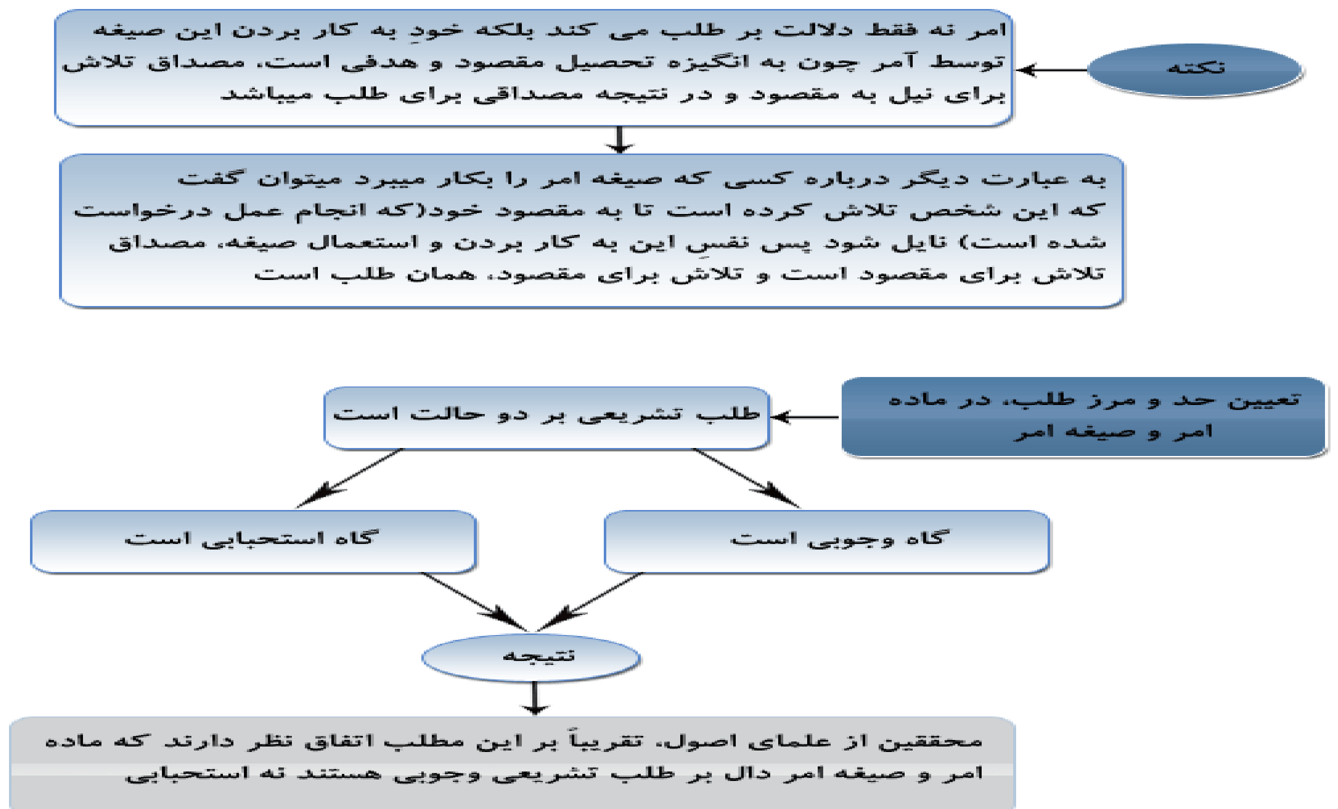
۹. محققین از علمای اصول، تقریباً بر این مطلب اتفاق نظر دارند که ماده امر و صیغه امر دال بر طلب تشریعی وجوبی هستند نه استحبابی

امر یا ادوات طلب




قسم اول؛ ادواتی که دلالت¬شان بر طلب، به روش بی عنایت است
معنای طلب و اقسام آن
طلب عبارت است از تلاش برای نیل به مقصود، که بر دو قسم است
طلب تکوینی
طلب تشریعی
اگر شخص طالب، خود به نحو مستقیم و بی واسطه، برای نیل به مقصودش تلاش کند به این تلاش وی، طلب تکوینی می گویند
اگر شخص طالب، برای نیل به مقصودش شخص دیگری را تحریک کند و برانگیزد به این سعی شخص طالب در برانگیختن دیگری، طلب تشریعی گویند
مثال
مثال
شخص تشنه ای که خود بر می خیزد و به سمت آب می رود تا تشنگی خود را برطرف نماید
شخص تشنه ای که از دیگری می خواهد برای او آب بیاورد


کیفیت دلالت ماده امر و صیغه امر بر طلب
ماده أمر و صیغه أمر هر دو در یک جهت، مشترک و در یک جهت، متفاوتند
جهت اشتراک
هر دو دال بر طلب تشریعی هستند
نکته
ماده امر، طلبی است از جانب طالب عالی نسبت به مطلوبٌ منه دانی. به عبارت دیگر، شخص طالب باید نسبت به کسی که از آن طلب صورت می گیرد در مرتبه بالاتری باشد
مثال
پدر نسبت به پسر
اگر طالب و مطلوبٌ منه در یک سطح باشند یا اینکه طالب در مرتبه ای پایین تر قرار داشته باشد، طلب در این نمونه ها عناوین دیگری پیدا می کند(عنوانی غیر از امر)
مثال
به عنوان مثال برخی، طلب هم سطح از هم سطح را ((التماس)) و طلب پایین دست از بالا دست را ((استدعا)) می نامند
جهت اختلاف
کیفیت دلالت ماده أمر(أ.م.ر) بر طلب، متفاوت از کیفیت دلالت صیغه امر (إفعَل) بر طلب است
توضیح
ماده أمر، اسم است و معنای اسمی دارد و این معنای اسمی همانند مفهومی است که از واژه طلب(ط.ل.ب) استفاده می شود
نتیجه
پس طلبی که مدلول ماده امر است یک مفهوم اسمی است که تصور استقلالی آن ممکن است
اما صیغه أمر مثل سایر صیغ و اوزان صرفی، حرف است و معنای حرفی دارد و این معنای حرفی نسبت ارسالیه است یعنی نسبتی که ((مُرسِل)) میان ((مُرسَل)) و ((مُرسَلٌ الیه)) ایجاد می کند
مثال
وقتی مولی(مُرسِل) می گوید ((أکرِم))، او در واقع مکلَّف(مُرسَل) را به سوی انجام فعل(مُرسَلٌ الیه) سوق می دهد و در نتیجه سعی دارد به مقصود و غرضی که از این امر دنبال می کرده برسد
پس در این صورت، ارسال، تلاشی از جانب مولی است بسوی مقصودی که طالب آن است. مفهومی که از این نسبت ارسالی انتزاع می شود طلب است
نتیجه
صیغه امر به دلالت تصوری دال بر طلب است اما با یک واسطه و آن اینکه ابتدا دلالت تصوری بر نسبت ارسالی دارد و آنگاه طلب از این نسبت ارسالی انتزاع می شود بر خلاف ماده امر که واسطه ای در دلالت بر طلب ندارد



جلسه٦٠- الأمر أو أدوات الطلب - القسم الاول ما یدل علی الطلب بلاعنایة٢

مقدمه: در درس گذشته مبحث امر و طلب را آغاز نمودیم و دانستیم که ادوات طلب به دو گونه - بی عنایت و با عنایت - دلالت بر طلب دارند و شهید صدر اولین بخش از مباحث طلب و امر را به بحث پیرامون ادوات طلب بی عنایت اختصاص داد.
ایشان پس از آنکه طلب را به تلاش به سوی مقصود معنا نمود از دو نوع طلب تکوینی و تشریعی نام برد و موضوع محوری مبحث امر و طلب را منحصر به طلب تشریعی نموده، مدلول ماده أمر و صیغه أمر را همان دانست و در پایان ادعا نمود که امر(هم به ماده و هم به صیغه) دلالت بر وجوب دارد.در این درس ضمن بیان ادله این ادعا، با اقوالی که در توجیه و تفسیر دلالت امر بر وجوب بیان شده است آشنا می شویم.به منظور درک بهتر مطالب این درس مراجعه ای مختصر به مباحث کفایه و فوائد الاصول (تقریر ابحاث اصولی محقق نائینی) در ذیل این موضوع، خالی از فایده نیست.

متن عربی

وَ مِمَّا اتَّفَقَ عَلَیهِ المُحصِّلونَ مِنَ الاصولیّینَ تقریباً، دَلالةُ الأمرِ - مادَّةً وَ هَیئَةً - عَلَی الوجوب بحُکمِ التَّبادُرِ وَ بناءِ العُرفِ العَامِّ عَلَی کَونِ الطَّلَبِ الصّادرِ مِنَ المَولَی بِلسانِ الأمرِ - مادَّةً أو هَیئَةً – وجوباً، وَ إنّما اختَلَفوا فِی تَوجیهِ هذه الدَّلالَة وَ تفسیرِها إلی عِدَّةِ أقوال:
القولُ الأوَّلُ: إنّ ذلک بالوَضعِ، بمَعنَی أنّ لفظَ ((الأمر)) مَوضُوعٌ لِلطَّلَبِ النّاشِئِ مِن داعٍ لُزومِیٍّ، وَ صِیغَةُ الأمرِ مَوضُوعَةٌ للنِّسبَةِ الإرسالیَّةِ النّاشِئَةِ مِن ذلک، وَ دَلیلُ هذا القَولِ هُوَ التَّبادُرِ مَعَ إبطالِ سائرِ المَناشِئِ الأُخرَی المُدَّعاةِ لِتَفسیرِ هذا التَّبادُرِ.
القَولُ الثّانِی: مَا ذَهَبَ إلیهِ المُحقِّقُ النّائینیُّ - رَحِمَه اللهُ - مِن أنّ ذلک بحُکمِ العَقلِ، بمَعنَی أنّ الوُجوبَ لَیسَ مَدلولاً للدَّلیلِ اللّفظیِّ، وَ إنّما مَدلُولُه الطَّلَبُ، وَ کُلُّ طَلَبٍ لایَقتَرِنُ بَالتَّرخیصِ فِی المُخالَفَة یَحکُمُ العَقلُ بلُزُومِ امتِثالِه، وَ بِهَذا اللّحاظِ یَتَّصِفُ بالوُجوبِ، بَینَما إذا اقتَرَنَ بالتَّرخیصِ المَذکورِ لَم یُلزِم العَقلُ بمُوافَقَتِه، وَ بهذا اللّحاظِ یَتَّصِفُ بالإستحباب.
وَیَرِدُ عَلَیهِ:أوّلاً: أنّ مَوضُوعَ حُکمِ العَقلِ بلزومِ الامتِثالِ لایَکفِی فِیهِ مُجرَّدُ صُدورِ الطَّلَبِ مَعَ عَدَمِ الإقتِرانِ بالترخیص؛ لِوضوحِ أنّ المُکلَّفَ إذا اطَّلَعَ بِدونِ صُدورِ ترخیصٍ مِن قِبَلِ المَولَی عَلَی أنّ طَلَبَهُ نَشأَ مِن مِلاکٍ غیرِ لُزومِیٍّ وَ لایُؤذِی المَولَی فَواتُهُ لم یَحکُمِ العَقلُ بلُزومِ الإمتِثال،

فَالوُجوبُ العَقلِیُّ فَرعُ مَرتَبَةٍ مُعَیَّنَةٍ فِی مِلاکِ الطَّلَبِ وَ هذه المَرتَبَةُ لا کاشِفَ عَنها إلاّ الدلیلُ اللّفظیُّ، فَلابُدَّ مِن فَرضِ أخذِها فِی مَدلُولِ اللّفظِ لِکَی یَتَنقَّحَ بذلک مَوضُوعُ الوجوبِ العقلیِّ.

چکیده

۱. تقریبا همهٔ محققین اصولی معتقد که ماده امر و صیغه امر دلالت بر طلب تشریعی وجوبی دارند نه استحبابی و دلیل آن، تبادر و فهم عقلاء است و از آنجا که تبادر و فهم عقلاء حجت است می توانیم بگوییم که دلالت صیغه امر و ماده امر بر وجوب، مسلّم است.

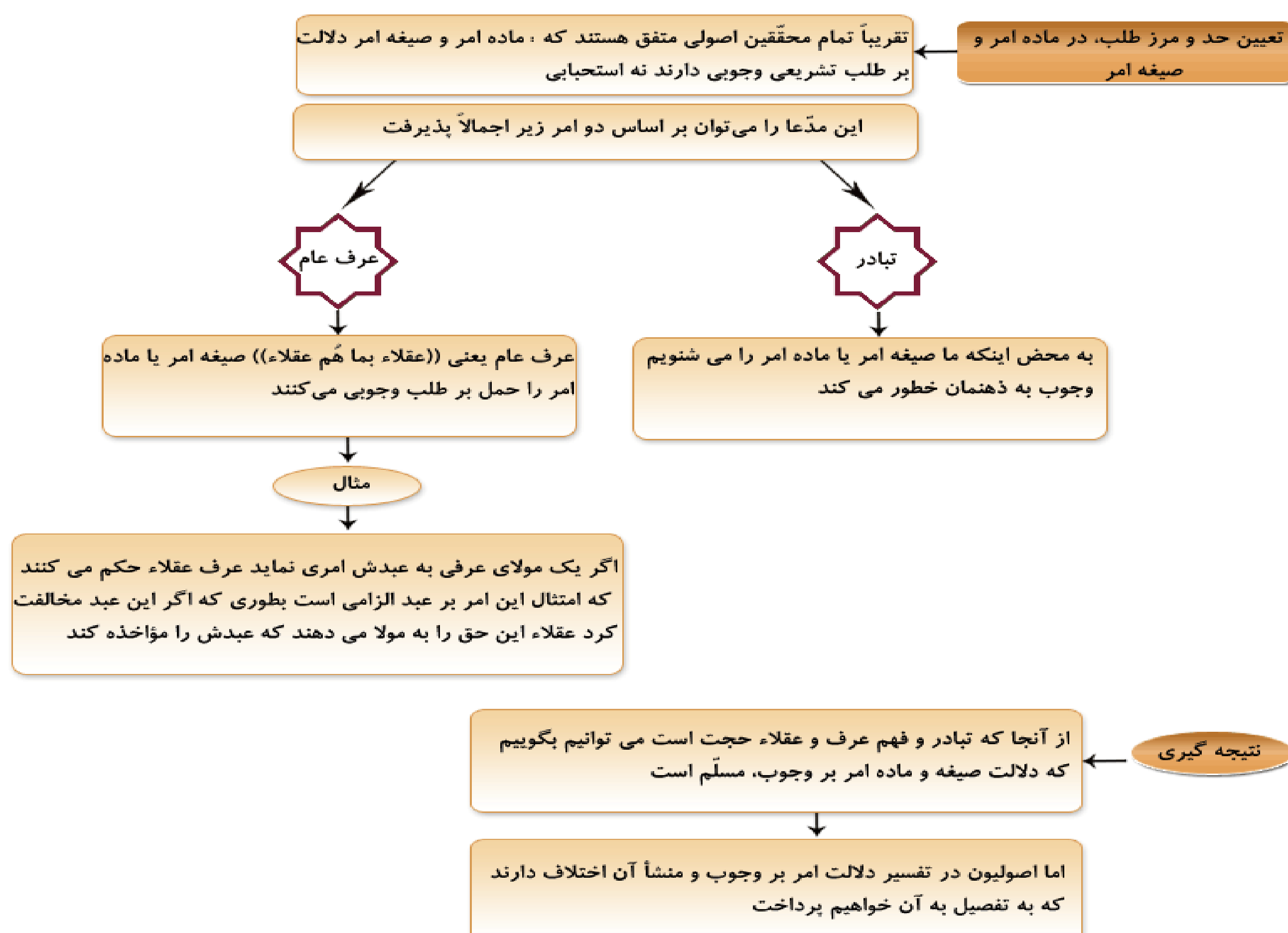
۲. برای منشأ و سبب دلالت ماده أمر و صیغه أمر بر وجوب سه قول ابراز شده است: ۱. وضع ۲. عقل ۳. عرف (قرینه حکمت)

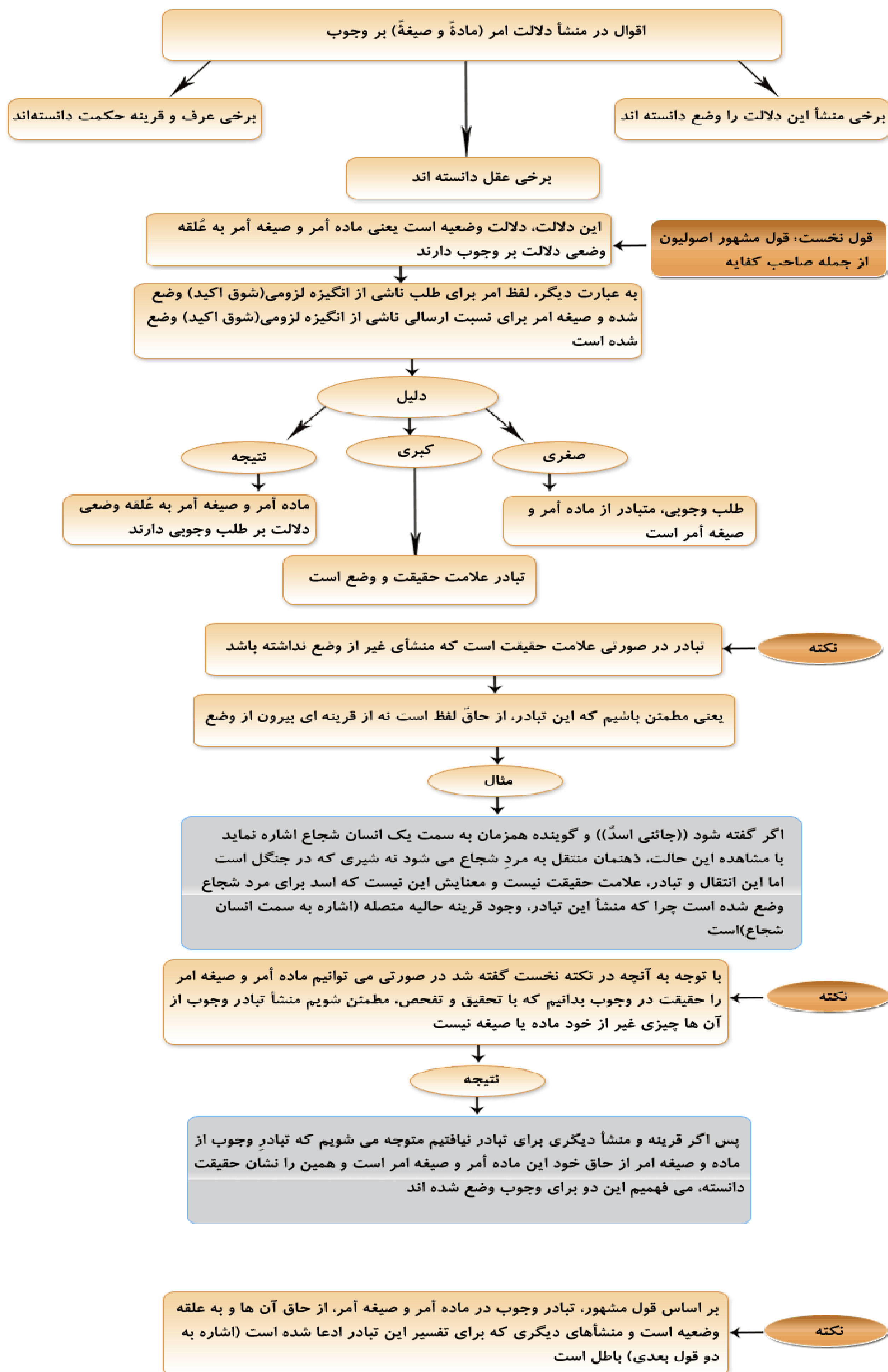
۳. مشهور اصولیون از جمله صاحب کفایه قایلند این دلالت، وضعی است یعنی ماده و صیغه أمر به عُلقه وضعی دلالت بر وجوب دارند و در اثبات مدعای خود به تبادر استناد جسته اند و قایلند تبادر وجوب از ماده و صیغه أمر ازحاق لفظ بوده و منشأی غیر از عُلقه وضعیه ندارد.

٤. بر اساس قول مرحوم نائینی دلالت وضعی ماده و صیغه صرفاً به طلب تشریعی تعلق می گیرد که اعم از وجوب و استحباب است و این عقل است که مشخص می کند مراد از این طلب تشریعی وجوب است یا استحباب.

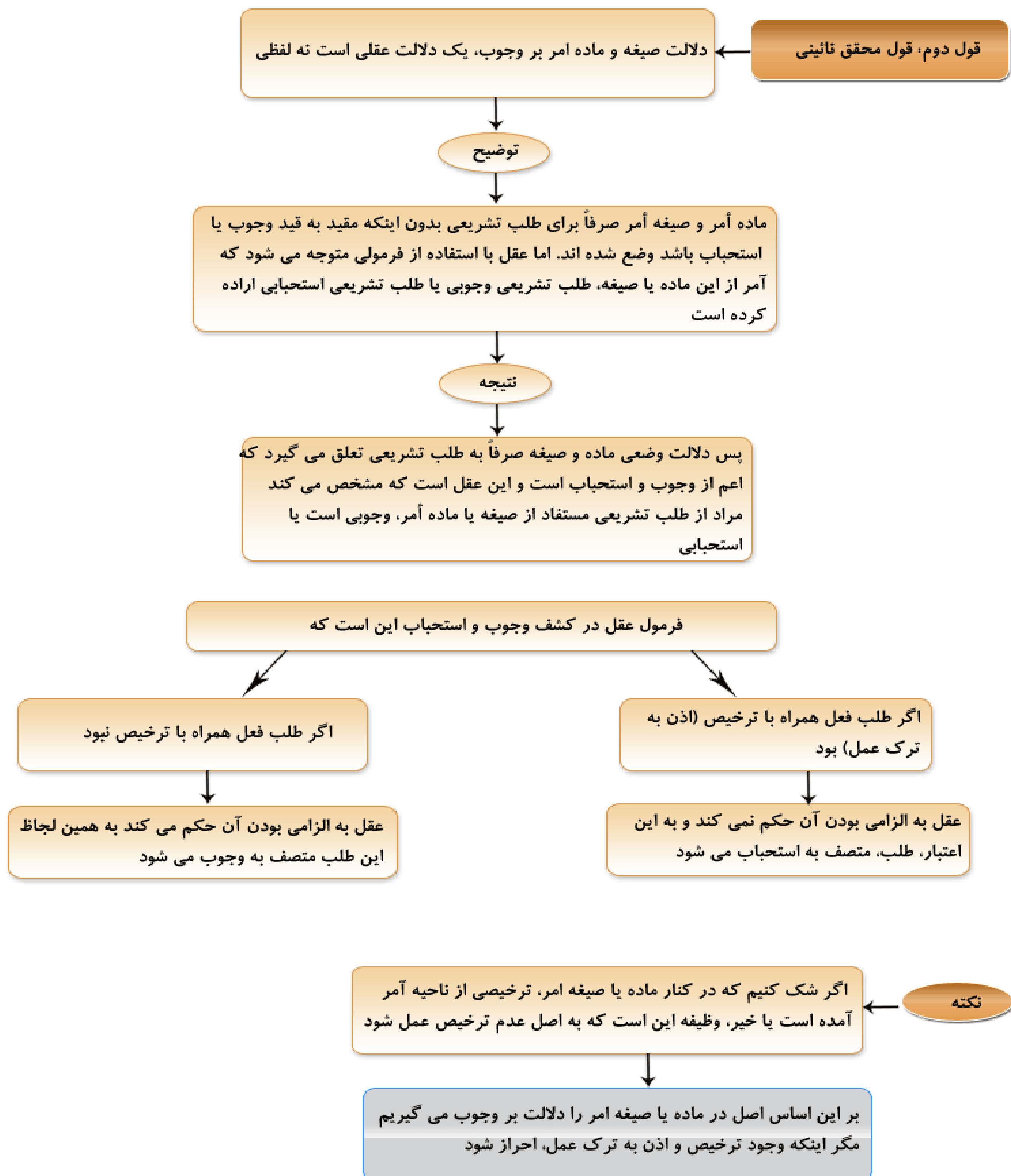
۵. فرمول عقل در کشف وجوب و استحباب بنابر قول دوم این است که اگر طلب، همراه با ترخیص بود عقل به استحبابی بودن آن حکم می‌کند ولی اگر این طلب همراه با ترخیص نبود عقل به وجوبی بودن آن حکم می کند.

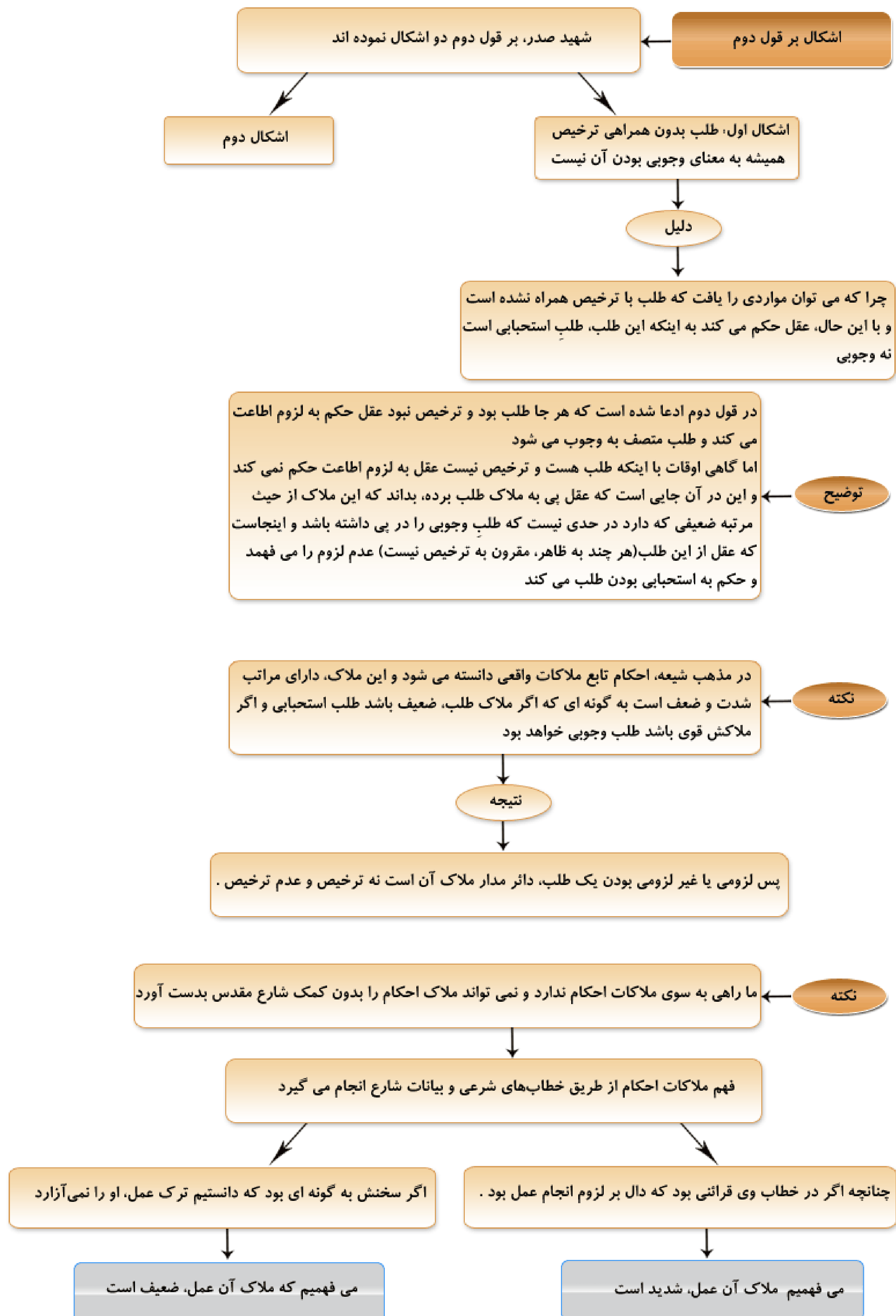
٦. شهید صدر، بر قول دوم دو اشکال نموده اند که در اولین اشکال می گویند طلب بدون ترخیص، همیشه به معنای وجوبی بودن آن نیست زیرا هرگاه عقل به ضعف ملاک طلب پی ببرد و بداند که این ملاک از حیث مرتبه در حدی نیست که طلبِ وجوبی را در پی داشته باشد حکم به لزومی بودن آن نمی کند.





اقوال در منشأ دلالت امر (مادةً و صیغةً) بر وجوب
برخی منشأ این دلالت را وضع دانسته اند
برخی عقل دانسته اند
برخی عرف و قرینه حکمت دانسته‌اند
قول نخست، قول مشهور اصولیون از جمله صاحب کفایه
این دلالت، دلالت وضعیه است یعنی ماده أمر و صیغه أمر به عُلقه وضعی دلالت بر وجوب دارند
به عبارت دیگر، لفظ امر برای طلب ناشی از انگیزه لزومی(شوق اکید) وضع شده و صیغه امر برای نسبت ارسالی ناشی از انگیزه لزومی(شوق اکید) وضع شده است
دلیل
صغری
کبری
نتیجه
طلب وجوبی، متبادر از ماده أمر و صیغه أمر است
تبادر علامت حقیقت و وضع است
ماده أمر و صیغه أمر به عُلقه وضعی دلالت بر طلب وجوبی دارند
نکته
تبادر در صورتی علامت حقیقت است که منشأی غیر از وضع نداشته باشد
یعنی مطمئن باشیم که این تبادر، از حاقّ لفظ است نه از قرینه ای بیرون از وضع
مثال
اگر گفته شود ((جائنی اسدٌ)) و گوینده همزمان به سمت یک انسان شجاع اشاره نماید با مشاهده این حالت، ذهنمان منتقل به مردِ شجاع می شود نه شیری که در جنگل است اما این انتقال و تبادر، علامت حقیقت نیست و معنایش این نیست که اسد برای مرد شجاع وضع شده است چرا که منشأ این تبادر، وجود قرینه حالیه متصله (اشاره به سمت انسان شجاع)است
نکته
با توجه به آنچه در نکته نخست گفته شد در صورتی می توانیم ماده أمر و صیغه امر را حقیقت در وجوب بدانیم که با تحقیق و تفحص، مطمئن شویم منشأ تبادر وجوب از آن ها چیزی غیر از خود ماده یا صیغه نیست
نتیجه
پس اگر قرینه و منشأ دیگری برای تبادر نیافتیم متوجه می شویم که تبادرِ وجوب از ماده و صیغه امر از حاق خود این ماده أمر و صیغه امر است و همین را نشان حقیقت دانسته، می فهمیم این دو برای وجوب وضع شده اند
نکته
بر اساس قول مشهور، تبادر وجوب در ماده أمر و صیغه أمر، از حاق آن ها و به علقه وضعیه است و منشأهای دیگری که برای تفسیر این تبادر ادعا شده است (اشاره به دو قول بعدی) باطل است


قول دوم؛ قول محقق نائینی
دلالت صیغه و ماده امر بر وجوب، یک دلالت عقلی است نه لفظی
توضیح
ماده أمر و صیغه أمر صرفاً برای طلب تشریعی بدون اینکه مقید به قید وجوب یا استحباب باشد وضع شده اند. اما عقل با استفاده از فرمولی متوجه می شود که آمر از این ماده یا صیغه، طلب تشریعی وجوبی یا طلب تشریعی استحبابی اراده کرده است
نتیجه
پس دلالت وضعی ماده و صیغه صرفاً به طلب تشریعی تعلق می گیرد که اعم از وجوب و استحباب است و این عقل است که مشخص می کند مراد از طلب تشریعی مستفاد از صیغه یا ماده أمر، وجوبی است یا استحبابی
فرمول عقل در کشف وجوب و استحباب این است که
اگر طلب فعل همراه با ترخیص (اذن به ترک عمل) بود
عقل به الزامی بودن آن حکم نمی کند و به این اعتبار، طلب، متصف به استحباب می شود
اگر طلب فعل همراه با ترخیص نبود
عقل به الزامی بودن آن حکم می کند به همین لحاظ این طلب متصف به وجوب می شود
نکته
اگر شک کنیم که در کنار ماده یا صیغه امر، ترخیصی از ناحیه آمر آمده است یا خیر، وظیفه این است که به اصل عدم ترخیص عمل شود
بر این اساس اصل در ماده یا صیغه امر را دلالت بر وجوب می گیریم مگر اینکه وجود ترخیص و اذن به ترک عمل، احراز شود


اشکال بر قول دوم
شهید صدر، بر قول دوم دو اشکال نموده اند
اشکال اول، طلب بدون همراهی ترخیص همیشه به معنای وجوبی بودن آن نیست
اشکال دوم
دلیل
چرا که می توان مواردی را یافت که طلب با ترخیص همراه نشده است و با این حال، عقل حکم می کند به اینکه این طلب، طلبِ استحبابی است نه وجوبی
توضیح
در قول دوم ادعا شده است که هر جا طلب بود و ترخیص نبود عقل حکم به لزوم اطاعت می کند و طلب متصف به وجوب می شود
اما گاهی اوقات با اینکه طلب هست و ترخیص نیست عقل به لزوم اطاعت حکم نمی کند و این در آن جایی است که عقل پی به ملاک طلب برده، بداند که این ملاک از حیث مرتبه ضعیفی که دارد در حدی نیست که طلبِ وجوبی را در پی داشته باشد و اینجاست که عقل از این طلب(هر چند به ظاهر، مقرون به ترخیص نیست) عدم لزوم را می فهمد و حکم به استحبابی بودن طلب می کند
نکته
در مذهب شیعه، احکام تابع ملاکات واقعی دانسته می شود و این ملاک، دارای مراتب شدت و ضعف است به گونه ای که اگر ملاک طلب، ضعیف باشد طلب استحبابی و اگر ملاکش قوی باشد طلب وجوبی خواهد بود
نتیجه
پس لزومی یا غیر لزومی بودن یک طلب، دائر مدار ملاک آن است نه ترخیص و عدم ترخیص .
نکته
ما راهی به سوی ملاکات احکام ندارد و نمی تواند ملاک احکام را بدون کمک شارع مقدس بدست آورد
فهم ملاکات احکام از طریق خطاب‌های شرعی و بیانات شارع انجام می گیرد
چنانچه اگر در خطاب وی قرائنی بود که دال بر لزوم انجام عمل بود .
اگر سخنش به گونه ای بود که دانستیم ترک عمل، او را نمی‌آزارد
می فهمیم ملاک آن عمل، شدید است
می فهمیم که ملاک آن عمل، ضعیف است